

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی دربارهٔ بایبگری و بهاییگری

○ تقریر و توضیح: حجت‌الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (مُنْذِر)

۶۷

اشاره

خطیب، سیاستمدار، دین‌شناس، تاریخ‌دان، نَسَابه و ادیب معاصر، آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی مشهور به «مرد دین و سیاست»^۱ (تولد: حدود شعبان ۱۳۱۰ق - وفات: خرداد ۱۳۶۸ش) از روحانیان مبارز و پرتکاپوی عصر ماست که در جمیع مراحل مبارزهٔ مستمر ملت ایران با استبداد و استعمار، از دوران جنگ جهانی اول تا جنبش ۱۵ خرداد و ۲۲ بهمن حضوری فعال داشت و مطالعهٔ حیات سیاسی و فرهنگی وی، درسها و تجارب بسیار ارزشمندی را برای کوشندگان راه استقلال و آزادی کشورمان به همراه دارد.

وی در محلهٔ سنگلج تهران (محدودهٔ پارک شهر کنونی) متولد شد و در کودکی، همراه پدر بزرگوارش، آیت‌الله حاج شیخ علی لنکرانی، از نزدیک شاهد تحولات جنبش مشروطه و مجاهدات مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری گردید. در مبارزه با قرارداد و ثوق‌الدوله و نیز کودتای رضاخانی و پیامدهای سوء آن، همراه بزرگانی چون شهید مدرس، حاج آقا جمال‌الدین اصفهانی^۲ و شیخ محمدعلی شاه‌آبادی شرکت فعال جست و به همین علت بارها حبس و شکنجه و تبعید و ترور را تجربه کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰ در سنگر نمایندگی مجلس چهاردهم به ایراد نطق کوبنده علیه دکتر میلسپو (مستشار مشهور امریکایی و رئیس کل دارایی ایران) پرداخت و همچنین در خشتی سازی غائله پیشه‌وری (توطئه تجزیهٔ آذربایجان از کشورمان) نقشی مؤثر ایفا کرد.

با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (قدس سرّه) نیز مرحوم لنکرانی خاموش ننشست و خاصه در مبادی آن، سهمی وافر داشت و از همین روی در قیام ۱۵ خرداد ۴۲

دستگیر و به زندان افتاد... و بالاخره پس از بیش از سه ربع قرن مبارزه مستمر با استبداد و استعمار و صهیونیسم، و دفاع پی‌گیر از حریم مقدس اهل بیت عصمت و طهارت سلام‌الله علیهم اجمعین در قبال حملات بهایی‌گری، قادیانی‌گری، وهابی‌گری و کسروی‌گری، در سحرگاه جمعه ۱۹ خرداد ۶۸ پس از اقامه فریضه صبح بدرود حیات گفت و پس از تشییعی با عظمت، در حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام روی در نقاب خاک کشید.^۳

لنکرانی، هم‌پای مبارزات سیاسی و اجتماعی با استبداد و استعمار، از توجه و تعرض به ایادی و عوامل فرهنگی آنان غافل نبود؛ همانان که در قالب نحله‌ها و مسلک‌های انحرافی عرض وجود می‌کردند. او در این راه، اطلاعات و تجارب ناب و درخور ملاحظه‌ای داشت.

در این مقاله، نگاهی داریم به اظهارات و خاطرات آیت‌الله لنکرانی درباره بای‌گری و بهایی‌گری، و نیز اقدامات فرهنگی و سیاسی ایشان بر ضد آنها از اوایل دوران کودتای ۱۲۹۹ تا دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی. ضمناً در خلال مباحث، به برخی اسناد منتشر نشده تاریخی اشاره شده است.

۱- مهدویت، باور «امیدبخش» و اصل «کلیدی» در اسلام و تشیع

آیت‌الله لنکرانی، اصل «امید» را، شرط «بقا و حیات» فرد و اجتماع می‌شمرد و (به گفته نصرت‌الله فتحی، نویسنده و مورخ معاصر) تنها دارویی که به وی قوت قلب می‌داد «امید به آینده» بود. همواره می‌گفت: «یأس در نهاد من وجود ندارد»، و با وجود سختیها و مرارت‌های بسیاری که در زندگی کشیده و می‌کشید، تکیه کلامش این بود: «اگر همه چیزم را از دست داده‌ام، خوش‌وقتم که امید را از دست نداده‌ام»^۴

عمر طولانی لنکرانی، سراسر به جنگ با مستبدان و مستکبران گذشت، و در این راه، بویژه در زمان رضاخان، بارها طعم تلخ حبس و شکنجه و تبعید و دربه‌دوری را چشیده بود و به قول خود: در طول زندگی، کمتر شبی بود که سر راحت به بالین نهاده و فارغ از هراس و دغدغه، زیسته باشد. اما با وجود این، عمری حدود صد سال را تجربه کرد و باید گفت که چراغ عمر طولانی‌اش (که تنها یکی از حوادث «تلخ و سهمگین» آن می‌توانست انسانی را «دق مرگ» کند) در توفان بلایا، از روغن همین «امید مداوم به آینده»، سوخت می‌گرفت و تن به خاموشی نمی‌داد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، که «بیش از سه ربع قرن» از آغاز مبارزات پی‌گیر اجتماعی و سیاسی‌اش می‌گذشت، بارها خدا را شکر می‌گزارد که او را، به رغم همه خطرات و مخاطرات، زنده نگه داشته است تا اطلاعات و تجربیات کهن و ارزشمند خویش را - به رایگان - تقدیم نسل جوان انقلاب کند؛ نسل جوان و پرشوری که (با توطئه و ترفند رژیم پهلوی، و حامیان و آمران خارجی‌اش) رابطه‌اش با پیشینه پربار تاریخ خویش ناخواسته

ضعیف شده است.

لنکرانی، درست یک هفته پس از مرگ امام خمینی برای همیشه از پای درافتاد و در آن چند روز، پیوسته گفته بود: «امام خمینی رفت، من هم رفتنی‌ام و... خواهم رفت.» در واقع، برخلاف سنت معمول در زندگی دراز دامن خویش، اینک مرگ را پذیرفته و نهال امید را به دست خود از بُنِ جان کنده بود؛ لاجرم مرگ، که از دیرباز انتظارش را می‌کشید، به سراغش آمد و جانش را ستاند.

لنکرانی اصولاً برای «ثبات قدم» و «استواری» افراد در زندگی (بویژه مبارزات اجتماعی و سیاسی) بهایی بسیار قایل بود و هرگاه می‌خواست در حق خود یا دیگران، دعایی کند (یا از شخصیتی، تعریف و تمجیدی نماید) بر ثبات قدم وی در زندگی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی انگشت می‌نهاد.

این دعای مشهور را، هم خود کراراً می‌خواند و هم به دیگران پیوسته سفارش می‌کرد که صمیمانه و از ته دل بخوانند: «یا الله یا رحمن یا رحیم، یا مقلَب القلوب، ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.» نیز آیه شریفه رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَّتْ اَقْدَامَنَا وَ اَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (بار پروردگارا، باران صبرت را بر ما فروریز و گامهایمان را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز گردان/ بقره: ۲۵۰) را فراوان تلاوت می‌کرد و تأکید می‌کرد: از این آیه برمی‌آید که صبر و ثبات قدم، مقدمه و شرط پیروزی بر کافران است و بدون این دو، نمی‌توان بر دشمن پیروز گشت.

آن‌گاه، بر بنیاد این اصل اصیل قرآنی (صبر + ثبات قدم ← پیروزی بر دشمن) می‌افزود: «صبر» و «ثبات قدم» در مبارزه، بدون «امید» به آینده روشن و پیروزی حتمی بر مشکلات و موانع، معنایی ندارد و بدون آن، چگونه می‌توان شکیبایی ورزید و به رغم سختیها و شکستها، پایداری نشان داد و از ادامه تلاش و مقاومت خسته نشد؟!

از نظر لنکرانی؛ ابدیت و جاودانگی اسلام و قرآن (که از آن به «خاتمیت» تعبیر می‌شود) و وعده صریح و حتمی الهی در این کتاب شریف مبنی بر پیروزی اسلام در پایان تاریخ بر تمامی مکاتب و ادیان، آتش امیدی را در دل پیروان اسلام نبوی و علوی(ع) روشن می‌سازد که سبب می‌شود پیکار با مظاهر ظلم و کفر را تا صبحدم تحقق این وعده تحلف‌ناپذیر به دست مهدی آل محمد (عج)، بی‌وقفه ادامه دهند.

در تعلیقاتی که بر کتاب خاطرات سیاسی، تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی زده است می‌نویسد:

برادر!... توجه کن که چون اسلام ابدی است و قرآن هم ابدی بوده و وعده‌های قرآن هم ابدی و غیرقابل تردید است، قرآن فرموده است: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه ۳۳)،

بنابراین اسلام باید بر تمامی ادیان غالب شود.

ای شیعه! بیشتر توجه کن تا قرآن و عترت را، و اینکه تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند، بهتر بفهمی. این کار را پیامبر خاتم(ص) شروع فرموده و حضرت امیر(ع) اجرای آن را پی‌ریزی کرده و ائمه اطهار(ع) ارتباط تاریخی آن را حفظ کرده و نُوَابِ عَامِّ آنان هر کدام در حدّ خودشان در این راه از هیچ‌گونه کوشش و فداکاری مضایقه نکرده و نمی‌کنند، تا زمینه ظهور حضرت مهدی(عج) [فراهم] شود و حضرتش این وعده الهی را کاملاً تحقق دهند که: انّ الله لا یخلف المیعاد» (رعد: ۳۱).^۵

لنکرانی، ارج گوهر «امید» را در التیام زخمها، جبران شکستها، و تجدید نو به نوبی حیات بشری، نیک می‌شناخت و از همین رو، برای اصل «مهدویّت» در اسلام و تشیع، نقشی کلیدی قایل بود.

وی اعتقاد به مهدی مُنجی را مایه «دلگرمی و امید» شیعیان (در مبارزات خود) به «بقا و استمرار موجودیّت» خویش تا زمان «پیروزی کامل و نهایی بر حریفان تیزچنگ» می‌شمرد و راز ستیز استعمار با این اصل بنیادین را نیز در همین نکته جستجو می‌کرد:

استعمار همواره در مبانی حیات و بقای ما اخلال می‌کند. اساس شیعه بر مهدویّت است؛ اگر مهدویّت نباشد شیعه رفته و اگر شیعه برود اسلام رفته است... مهدویّت، اساس تشیع، و ضامن بقای ما است.^۶

از نظر وی: «یأس، دروازه مرگ است و مسلمان نمی‌تواند، هم مسلمان باشد و هم مایوس!»^۷ و آنچه که شیعه را در حرکت تاریخی «کلان» خویش، به رغم دریافت ضربات و لطمات بسیار از سوی دشمنان خویش، از یأس و نومیدی می‌رهاند و توان تحمل آنان را بالا می‌برد، اعتقاد به فرج کلی در آخرالزمان است.

به باور او، اعتقاد به امامت و ظهور فردی شاخص از خاندان پیامبر، با هویت و مشخصات کاملاً روشن و معلوم، عامل وحدت دینی و اجتماعی شیعه امامیه است و راه را بر تفرقه و انشعاب آنان توسط فرقه‌سازان و تفرقه‌افکنان تاریخ می‌بندد. در حاشیه بر یکی از کتب مرحوم فیض کاشانی نوشته‌اند:

موضوع خاتمیت و مهدویّت، سدّ راه عجیبی در مقابل دین‌سازی و دکان‌سازی مستقل اینهاست. به همین جهت است که به عناوین مختلف می‌خواهند به جهت هر عنوانی باشد مستقیم و غیرمستقیم به این دو سدّ سدید رخنه نمایند، ولیکن آمده‌اند و رفته‌اند و موفق به کوچک‌ترین رخنه اساسی مؤثر در آنها نشده‌اند. فقط توانسته‌اند القای شبهه و ایجاد اضطراب فکری و نشر فساد نمایند و لله الحمد که «بادو و بادت سنّه اللّٰمه».

۲- اخلال در مبانی تشیع، ضربه به استقلال و آزادی ایران است

لنکرانی اخلال در اعتقاد به مهدویت را، تلاش در راه نابودی هویت جمعی و تاریخی شیعه، و تخریب بنیان حیات و موجودیت آن، می‌انگاشت و این نکته را در مورد استقلال و تمامیت ارضی ایران اسلامی نیز (که تشیع اثناعشری، حکم «ملاط» وحدت ملی آن را دارد) جاری می‌دانست و به جد معتقد بود که سقّ استقلال و تمامیت ارضی این کشور بزرگ را - در طول تاریخ، بویژه قرون پس از صفویه - با تشیع برداشته‌اند و، بنابراین هرگونه خدشه به مبانی این مذهب، و باورها و سنتهای امیدزا و حرکت‌بخش آن، خصوصاً سنت عزاداری سالار شهیدان حسین بن علی(ع) و انتظار ظهور مهدی آل محمد(عج)، رخنه افکندن در اساس استقلال و یکپارچگی این کشور خواهد بود.

از این رو، جریانها، فرقه‌ها و مسلکهای مجعولی را که به اشکال گوناگون این باور حیات‌بخش را هدف حمله خویشتن قرار داده و می‌دهند، به زیان مُلک و ملت ارزیابی می‌کرد و آنها را برای جامعه و تاریخ ایران، خطرناک و زیان‌بخش می‌شمرد و می‌کوشید (همچون هر موج فکری یا سیاسی متضاد با مبانی هویت ملی این دیار) ریشه‌ها و سرچشمه‌های «بیرونی و استعماری» را در پیدایش و گسترش آن جریانها و مسلکها ردیابی کند.

در اوایل دوران استقرار جمهوری اسلامی ایران، گفته بود:

سِنَم و مبدأ تحرّکم در زندگی، طولانی است و تمام آناتِ عمرم بحمدالله به خدمت و تحرک در راه پیشرفتهای مدنی صالح کشورم، ایران اسلامی شیعه، گذشته است، برای اینکه ملت ایران بتواند با خیال راحت‌تر موفق به ذخایرش برای یوم‌المعاد بشود که: «الدنیا مزرعه‌الآخرة» و «لامعاد لمن لامعاش له»، که بهترین طریق آن خدمت به بندگان خدا است، چنان که پیغمبر اسلام(ص) خدمت به عبادالله را از افضل عبادات شناخته است...

حکومت اسلامی هم، که بحمدالله به شکل جمهوری اسلامی ایران نصیب ملت ما شده، آرزوی دیرینه من و هر مسلمان بیدار متوجه مخصوصاً شیعه‌دائم‌الانتظار بوده است، و ایران را چون ظرف مذهب و ملیت و نیز زادگاهم می‌باشد، دوست دارم و خیلی هم دوست دارم و عاشق آن هستم و بدین جهت با کوچک‌ترین خدشه و اخلال در آنچه که جزء شرایط مستمر بقاء ما در سایه تشیع است دشمنم و با آن جنگیده و خواهم جنگید...

استعمار غرب و شرق، و شرق و غرب، همیشه کمر به جنگ با شیعه بسته بوده و بسته است و خواهد بست و خدای واحد و احد را شاهد می‌گیرم که اگر استقلال کامل ایران شیعه برود، ایران می‌رود و اگر ایران شیعه برود اسلام رفته است، برای اینکه تجربه نشان داده که شیعه، به طور روزانه، بهانه‌های تحرک دارد و همیشه در حال امید و انتظار است

و به هیچ چیز هم غیر از اصلاح کامل جهانی اکتفا نمی‌کند، و این هم راز بقای او است. این است راه من و این است روش من، و از خدا می‌خواهم که از بزرگ‌ترین مواهبش که صبر و ثبات است نصیبم فرماید و محرومم نفرماید که (بر این زادم و هم بر این - ان‌شاء الله - بگذرم)...

۳ - بهائیت، ستون پنجم استعمار

لنکرانی، به دلیل عمر بلند خویش با رجال و جریانها و جنبشها و نحله‌های گوناگون ایران معاصر، آشنایی بسیار و بعضاً منحصر به فرد داشت و چون می‌کوشید همه چیز را از «بنیاد» و «سرچشمه» آن بررسی کند، از فرقه‌سازها و مسلک‌تراشیهایی دو قرن اخیر در کشورمان، و تطوراتی که در طول زمان یافته بود، آگاهیهای ریشه‌ای و بنیادین داشت.

بر پایه این ریشه‌کاوها، لنکرانی، «بابت» و دو شاخه اصلی منشعب از آن: «ازلیت» و «بهائیت»، را، از بنیاد، فرقه‌هایی دست ساخت استعمار می‌شمرد که در طول زمان بین کانونهای استکباری جهان: ابتدا روس تزاری و بعداً انگلیس و امریکا، دست به دست شده و در نهایت به صورت «ستون پنجم ویژه امریکا و صهیونیسم» در جهان و ایران درآمده است، بی‌آنکه پیوند و همکاری خویش را با دیگر کانونهای استکباری جهان بگسلد. در مقدمه بر کتاب خاطرات مستر همفر پیرامون بستگی فرقه ضالّه بایّه به سیاستهای خارجی چنین می‌نویسد:

... به نیرنگ انگلستان، با دست روسیه تزاری، بایّه و بهائیه و ازلیّه به شکل یک کانون جاسوسی و ستون پنجم ایجاد شد که علی محمد باب، پس از باز شدن مشت رسوایی‌اش، با کفایت و درایت بزرگ‌مرد تاریخ ایران مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر اعدام شد و دو وارث پیش ساخته شده او (روی سابقه خدمتگزاری‌شان) بین روس و انگلیس تقسیم شدند که حسینعلی موجد بهائیت به نام بهاء‌الله در سهم روسیه تزاری، و برادر او یحیی موجد ازلیت به عنوان صبح ازل در سهم انگلستان قرار گرفتند^۱ که هر کدام سهم‌الارث خود را متصرف شده و در خدمت مستقیم خود درآوردند...

ولی چندی بعد از تغییر رژیم تزاری روسیه به رژیم بالشویکی، بهائیت سهم روس هم نصیب انگلستان شد و در اثر جنگ دوم جهانی و نفوق میراث‌خوار استعمار، بهائیت هم ضمیمه دستگاه جاسوسی امریکا گردید و مانند وهابیسیم و صهیونیسم (مخلوق انگلستان) شش دانگ به خدمتگزاری عموسام و در کنف حمایت بی‌دریغ «ینگی دنیا» درآمد. و اما ازلیها، به بهانه اینکه دین سابق، نسخ شده است و چون مرگ یحیی صبح ازل هم قبل از تشریح جدید

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

بوده و تکلیفی در بین نیست و دوران فترت است و حکمی هم در دوران فترت نیست (!) خود را از حلقهٔ دین خارج ساخته و کاملاً به طرف اباحهٔ مطلق رفته‌اند و ظاهراً تشکیلات خاصی هم ندارند و در روابط با دیگران و غیر خودشان هم بی تفاوت و لایشرط هستند، ولی نسبت به انگلستان خودشان (با [وجود] ضعف شدید و نُکس او) وفادار مانده‌اند.^۹ این نکته که بایان (پس از مرگ باب) میان روس و انگلیس دست به دست شده‌اند، از سوی مورخان معاصر نیز تأیید می‌شود.

اسماعیل راین تصریح می‌کند که بهاییها، سهم روس شدند و ازلیها، بویژه پس از سلطهٔ انگلیسیها بر قبرس (و بیرون رفتن آن از چنگ عثمانی) از پشتیبانی لندن برخوردار شدند.^{۱۰} کسروی می‌نویسد:

آنچه دانستیم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس به همبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهایی‌اش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسول خانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهان و آشکار هواداری از بهاء و دستهٔ او نشان می‌داده. این است در عشق آباد و دیگر جاها، آزادی به ایشان داده شد.

از آن سو انگلیسیان به نام هم‌چشمی که در سیاست شرقی خود با روسیان می‌داشتند، به میرزا یحیی صبح ازل که از بهاء جدا گردیده دسته دیگری به نام ازلیان داشت، پشتیبانی می‌نموده‌اند. بویژه پس از آنکه جزیرهٔ قبرس، که نشیمنگاه ازل می‌بود، به دست ایشان افتاده که دلبستگی‌شان به او و پیروانش بیشتر گردیده.

چاپ کتاب نقطه‌الکاف که پروفیسور براون به آن برخاسته و آن «مقدمه» دلسوزانه‌ای که نوشته اگر چه عنوانش دلسوزی به تاریخ و دلبستگی به آشکار شدن آمیغهای تاریخ است، ولی انگیزهٔ نهانی‌اش پشتیبانی از ازل و بایان می‌بوده.

سالها چنین می‌گذشته و از دو دسته، آن یکی پشتیبانی از روسیان می‌دیده و این یکی از هواداری انگلیسیان بهره می‌جسته، و این پشتیبانی و هواداری در پیشامدهای درون ایران نیز بی‌هنایش^{۱۱} نمی‌بوده، تا هنگامی که جنگ جهانگیر گذشته [جنگ جهانی اول] پیش آمده. چون در نتیجهٔ آن جنگ، از یک سو دولت امپراتوری روس با سیاستهای خود برافتاد و از میان رفت و از یک سو دولت انگلیس به فلسطین، که عکا کانون بهایی‌گری در آنجاست^{۱۲}، دست یافت. از آن سوی تا این هنگام میرزا یحیی مرده و دستگاه او به هم خورده و ازلیان، چه در ایران و چه در دیگر جاها، سست و گم‌نام گردیده بودند. این پیش آمدها آن حال پیش را از میان برده است.^{۱۳}

دکتر فریدون آدمیت نیز در کتاب امیرکبیر و ایران (چاپ نخست)، ضمن اشاره به نزاع و کشمکش میان هواداران باب، و انشعاب آنان به بهاییان (اتباع حسینعلی بهاء) و ازلیان (پیروان یحیی صبح ازل)، سخنان درخور توجهی دارد:

در اوایل سال ۱۲۸۵ [قمری] بهاءالله و اتباعش را به عکا، و صبح ازل و اصحابش را به جزیره قبرس که در آن موقع جزء امپراتوری عثمانی بود فرستادند. میرزا حسینعلی کاغذی از ادرنه به ناصرالدین می‌نویسد و در آن، شاه را «ظل الله فی الارضین» خطاب می‌کند و خود را «عبد ذلیل» می‌خواند و این پیشوای مذهبی التجا و انابت می‌کند که اجازه داده شود به ایران بازگردد.^{۱۴} کرزن نیز از صبح ازل یاد کرده می‌نویسد: «فعلاً در جزیره قبرس می‌باشد و دولت انگلیس یک مقرری درباره او و اتباعش برقرار نموده است.»

چنان‌که ملاحظه می‌گردد ازلیان (باییان) به حمایت انگلیس پشت‌گرم، و روسها نیز میرزا حسینعلی و بالتیجه بهاییان را زیر حمایت گرفته بودند و به همین جهت است که ادوارد براون به طبع نقطه‌الکاف^{۱۵} که جانشینی صبح ازل را ثابت کرده و مقام میرزا حسینعلی را غصبی می‌نماید، دست یازیده و یک مقدمه پرآب و تابی بر آن نوشته که اگر درست در آن دقت شود از یک دست باییها را حمایت نموده غم آنان را می‌خورد و از دست دیگر بهاییان را تحقیر کرده پرده از روی مقام غصبی آنان برمی‌دارد.

انسان وقتی که کتاب یک سال در میان ایرانیان (A year amongst the Persias) تألیف ادوارد براون را مطالعه می‌کند می‌بیند این مرد دانشمند انگلیسی چگونه با عبا و ردا و تسبیح و سجاده در ایران مسافرت کرده و در یزد و کرمان به تریاک کشیدن نیز مشغول شده و بیشتر مصاحبت خود را با مردم عوام می‌کند و محور صحبت او در همه‌جا و همه وقت از بابی‌گری می‌باشد، آن وقت می‌فهمد این افسر آزموده انگلیسی چقدر در نشر عقاید بابی‌گری کوشیده و چه خدمت بزرگی به دولت خود کرده است. به همین جهت «والنتین چیرول»، مخبر معروف روزنامه تایمز، که از جمله کسانی بود که در مورد پیمان نحس ۱۹۰۷ وزارت [امور] خارجه انگلیس با وی مشورت کرد، در کتاب معتبر خود مسئله شرق وسطی یا چند مسئله سیاسی راجع به دفاع هندوستان، بهاییان را جاسوس روسها معرفی می‌کند. وی کاپیتان تومانسکی^{۱۶} (Captain Toumansky) را از مبارزترین مأموران و عاملان آن دولت قلمداد می‌نماید، و حتی اشاعه بابی‌گری را نتیجه علاقه روسها و اقدام در انتشار آثار آنان می‌داند. این مورخ معتبر اضافه می‌کند که تومانسکی در این راه به دولت متبوع خود خدمت کرد. ما هم با همین سنخ استدلال، ادوارد براون انگلیسی را از کسانی می‌دانیم که مأموریت‌های رسمی در اشاعه این مذهب سیاسی داشته است و با انتشار

آثار بایبها و نوشتن مقالات متعدد دربارهٔ آنها مساعی زیادی به خرج داده. جنگ بین‌المللی گذشته در سرنوشت بایبها مؤثر گردید و سقوط حکومت تزار به عمر حمایت آنان از بهاییان خاتمه بخشید. از آن طرف سرزمین فلسطین به دست انگلیسها افتاد و بهاییان را به سوی خود کشیدند و لرد آلن‌بی حاکم نظامی حيفا متعاقب آن، نشان مخصوص و لقب «سر» (Sir) به «عبدالبهاء» داد و عکس مخصوصی در آن مجلس برداشته شده که در «کتاب صبحی» دیده می‌شود. از این پس بهاییان نیز در کادر سیاسی انگلیسها وارد گردیدند و «این نهر هم به رود تایمز ریخت.» خلاصه آنکه، همان کاری را که کاپیتان تومانسکی انجام داده ادوارد براون نیز برعهده داشته است.^{۱۷}

آدمیت در چاپ پنجم امیرکبیر و ایران^{۱۸} گفتار فوق را تلخیص کرده با اشاره به ماجرای اعطای لقب سر و نشان نایت‌هود (شوالیه) از سوی لرد آلن‌بی (حاکم انگلیسی حيفا) به عباس افندی، می‌افزاید: «از آن پس عنصر بهایی چون عنصر جهود، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به آن فرقه پیوسته‌اند، و همان میراث سیاست انگلیس به امریکاییان نیز رسیده است.»

اعطای لقب «سر» و نشان «نایت‌هود» توسط ژنرال آلن‌بی (فرمانده قشون بریتانیا در اشغال سرزمین فلسطین) در پایان جنگ جهانی اول به عباس افندی (پیشوای بهاییان)، که به پاس خوش‌خدمتیهای وی به قشون اشغالگر صورت گرفت^{۱۹} از واقعیات مسلم و مشهور تاریخ معاصر است و تصویر آن در کتب متعدد، از جمله: خاطرات صبحی و کشف‌الحیل آیتی به چاپ رسیده است. این امر، همراه با صدور الواح متعدد توسط عباس افندی در ثنای پادشاه انگلیس، دم خروس بستگی رهبر بهائیت به انگلستان (از اوایل قرن بیستم به بعد) را کاملاً فاش ساخته و ما را از هرگونه بحث و استدلال در این باره بی‌نیاز می‌سازد.

افزون بر آنچه گفتیم، بهاییانی چون حبیب‌الله عین‌الملک هویدا (پدر امیرعباس هویدا) در کشف رضاخان و معرفی و تحویل او (توسط سر اردشیر ریپورتر) به بریتانیا برای انجام کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ مؤثر بودند^{۲۰} و رضاخان در قول و قرارهایش با لندن، وعده‌هایی نیز دربارهٔ آزادی فعالیت سیاسی و تبلیغاتی آنها در کشور، به بیگانگان داده بود (که بخشی مهمی از آنها در زمان پسرش، با میدان دادن به امثال دکتر ایادی، اجرا شد).

دربارهٔ وابستگی بهائیت به آمریکا، در اعصار اخیر، نیز شواهدی کاملاً روشن وجود دارد که بعضی از آنها هم اینک قابل حس و لمس است، و شواهد تاریخی، قدمتِ وابستگی این فرقه به عموسام را به حدود یک قرن پیش می‌رساند.

برای نمونه، زمانی که مستر شوستر، مستشار مشهور امریکایی، در اوایل مشروطه دوم به

عنوان رئیس کلّ دارایی ایران به کشورمان آمد، جمعی از بهاییان تهران طبق دستور محفل بهایی در هنگام ورودش به تهران، به استقبال وی شتافتند^{۲۱} و اساساً در انتخاب شوستر برای این امر، کاردار (قلّابی) سفارت ایران در امریکا، علیقلی خان نبیل‌الدوله (عضو فراماسونری امریکا و مرید عباس افندی)^{۲۲} نقش اساسی داشت. دکتر میلسپو - دیگر مستشار امریکایی - هم که پس از شوستر به ایران آمد، بویژه در دوران دوم مأموریتش در ایران (اوایل سلطنت محمدرضا) برخی از مسئولان دارایی را از میان این فرقه برگزید، که مورد اعتراض برخی از نمایندگان مجلس چهاردهم (نظیر لنکرانی) و مطبوعات وقت واقع شد.

لنکرانی، به جدّ معتقد بود که ابرقدرتها، به رغم اختلافات و تضادهایی که بر سر منافع با هم دارند، در ستیز با اسلام تشیع، اشتراک‌نظر و وحدت عمل دارند. او می‌گوید: «همیشه گفته‌ام که جنگها و قراردادهای موضعی قابل تغییر نیست. برای اینکه [استعمارگران در این‌گونه موارد] نفع مشترک و ضرر مشترک داشته و با هم همکاری دارند. آن، قراردادهای عمومی است که قابل تغییر است و ممکن است ناگهان عوض شود... الآن بین جبهه شرق و غرب، علیه ایران و تشیع، همکاری و اتحاد موضعی است. به دیگران کار ندارند؛ به ایران شیعه کار دارند»^{۲۳} در همین زمینه، در مقدمه بر خاطرات همفر (صص ۱۲۶ - ۱۲۴) می‌نویسد: «ایرانیان، متوجه باشید! انگلیس، امریکا، فرانسه، روسیه، چین، و هر مملکت اسلامی به معنی ااعم و اقمار مُسلم و غیر مُسلم آنها، همه با اسلام، بالاخص شیعه (بلی مخصوصاً شیعه) مخالفت می‌کنند. وقتی که می‌گفتیم و [می‌نوشتیم: باییت، بهاییت، وهابیت، مادّیت به معنی ااعم، همه علیه ما در مخالفت با ما هماهنگ‌اند، ببینید چه خوب فهمیده بودیم؟»

نیز در نوشته‌ای به خط ایشان، مربوط به اواخر دهه ۱۳۵۰ش، می‌خوانیم:

خوب توجه شود که فرهنگ تحمیلی استعمار، اول رابطه نسل معاصر را - از طریق برنامه‌های استعماری - با تاریخش، حتی با تاریخ معاصر و بلکه تاریخ روزش، قطع کرد تا عوامل منحرف معلّم^{۲۴} آنها بتوانند با توطئه‌های مخصوصی و مقدماتی که از منبع خارجی برای وسیله شکار در اختیار آنها گذارده شده جلب توجه و ایجاد اعجاب در جوانهای علاقه‌مند به دین و ملیت هم بنمایند. ای عجب! انگلیس استعمارگر هندوستان رفت ولی مذهب قادیانی مخلوق همان استعمار در بین استعمارزدهگان استعباد شده، چیزی از آن باقی گذاشت... عجب، روسیه تزاری خالق باییت و بهاییت و ازلیت رفت ولی مذاهب مجعول [یادشده] باقی مانده است!»

لنکرانی در اوایل دهه ۱۳۶۰ش، با استناد به اطلاعات مندرج در اسناد لانه جاسوسی امریکا راجع به بهاییت (منتشر شده توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام) و دیگر منابع،

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

هشدار می‌داد که: آمریکا و صهیونیسم در پنج قاره میدان را برای دستگاه جاسوسی بهائیت باز کرده، حتی زمینه خرید خبرگزاری یونایتدپرس را برای بهائیه‌ها فراهم ساخته‌اند. او می‌دید که سران بهائیت از ایران گریخته، در آغوش آمریکا جای گرفته‌اند، تا جایی که رئیس‌جمهور آمریکا، رونالد ریگان، رسماً دستگیری و محاکمه جمعی از جاسوسهای این فرقه از سوی جمهوری اسلامی ایران را محکوم می‌کند (و پرخاش شدید امام راحل را برمی‌انگیزد) و از سوی دیگر تئورسینهای وقت حزب توده (همچون احسان طبری) در آثار پیش و پس از انقلاب خود^{۲۵} از آشوب بایبان به عنوان یک جنبش خلقی و انقلابی! یاد می‌کنند و از سران و سردمداران فتنه بابت به عنوان قهرمانان خلق! تجلیل می‌نمایند.

از نظر او، اشتراک و همکاری دو بلوک (ظاهراً متضاد) شرق و غرب در حمایت از این فرقه مجعول و استعماری، امری بسیار «بودار» و «عبرت‌انگیز» بوده، نشان از وحدت نظر و عمل آنان بر ضد تشیع داشت. در سخن‌رانی ۱۳ مرداد ۱۳۶۳ اظهار داشت: «الآن روس، آمریکا، انگلیس و فرانسه [در حمایت از بهائیت] با هم همکاری دارند. همه دارند حمایت می‌کنند... و حساسیت و پی‌گیری مشترک مارکسیسم و کاپیتالیسم راجع به حمایت از جاسوسان بین‌المللی بهائیت، گویی خیلی بیشتر از مشترکات دیگر آنان است!»

او، هم‌پای حمایت صریح آمریکا از بهائیت، بهائیت را نیز در ضدیت با کیان نظام مقدس جمهوری اسلامی با آمریکا هم‌سو می‌دید و این خبر از میان اخبار گوناگون مربوط به سالهای نخست پیروزی انقلاب برایش بسیار بااهمیت بود که اشعار می‌داشت: بودجه کودتای خطرناک نوژه علیه رژیم اسلامی در بیت‌الخیانه بهائیه‌ها کشف شده است!؟

۴- من نوکر سیدالشهدایم

جهان تشیع، در دهه‌های نخستین قرن ۱۳ هجری (برابر با اوایل عصر قاجار)، تحت عنوان «شیخی و متشرعی» با اختلاف جدیدی روبه‌رو شد که نخست جنبه علمی و اعتقادی داشت اما بزودی آفاق وسیع اجتماعی و حتی سیاسی یافت.

«شیخیه» به پیروان شیخ احمد احسائی اطلاق می‌شد که با طرح برخی افکار و عقاید شاذ خویش (همچون خدشه در «معاد جسمانی») در صف متحد شیعیان امامی شکاف افکنده بود و «متشرعه» نیز به کسانی بازمی‌گشت که همچنان بر تبعیت از فقهای اصولی پای می‌فشردند و شذوذات شیخیه را برنمی‌تافتند. این اختلاف فکری - اجتماعی، که کمابیش به همه اقطار جهان تشیع (بویژه ایران و عتبات) سرایت کرده بود، در برخی از شهرهای کشورمان همچون تبریز، کشمکش و نزاع شدیدی را بین مردم پیش آورده، امنیت و آرامش را از آنان سلب کرده بود. تا

آنکه به همت و تدبیر یکی از فقیهان بزرگ تبریز، آن کشمکش به مقدار زیادی فرونشست. لنکرانی در شرح ماجرا می‌گفت: در دوران قاجار، زمانی، در تبریز، دعوی اختلاف فرقه‌ای بین شیعیان (با عنوان «شیخی» و «متشرعی») سخت بالا گرفته و زندگی را بر همه تلخ ساخته بود. فردی که از دروازه شهر وارد می‌شد در اولین کوچه و خیابان به گروهی برمی‌خورد که با چوب و چماق به سراغش می‌آمدند و با نگاهی آکنده از غیظ و غضب، می‌پرسیدند: «شیخی هستی یا متشرعی؟ یالاً موضعت را مشخص کن!» او (فی‌المثل) می‌گفت: من مخالف شیخیه، و هوادار متشرع‌ام. و آن گروه، چه بسا شیخی از آب درمی‌آمدند و وی را به باد اهانت و کتک می‌گرفتند که چرا به مکتب شیخیان پای‌بند نیستی و از متشرعانی؟! خیابان پایین‌تر، باز مواجه با گروه دیگری می‌شد که (مسلح به همان سلاحها) با خشونت همان سؤال را از وی می‌کردند که شیخی هستی یا متشرعی؟ و او، که آسیب وارده از ناحیه گروه پیشین هنوز آزارش می‌داد، از ترس تکرار آن مصیبت، می‌گفت: شیخی‌ام، و اتفاقاً این بار معلوم می‌شد که مهاجمین، مخالف شیخیان، و از گروه متشرع‌اند، و در نتیجه باز هم هتک و شتم و ضرب می‌شد.

و همین‌گونه، خیابانها یا کوچه‌های دیگر و گروههای دیگر و سئوالات دیگر و طعن و ضربهای دیگر.

یک روز، همین ماجرا برای یکی از فقیهان اصولی بزرگ شهر پیش آمد: همین که وی پای خود را از دروازه شهر به درون نهاد، جمعی به سویش دویدند و - چنان که معمول بود و او نیز می‌دانست - با غیظ پرسیدند: چه اعتقادی داری و از کدامین گروهی؟ شیخی هستی یا متشرعی؟ عالم بزرگ مزبور، سینه‌ای صاف کرد و فرمود: «من نوکر سیدالشهدایم!» جماعت - چنان که گویی آنان را «برق» گرفته باشد - از این پاسخ (که سخت غیرمنتظره می‌نمود) جا خوردند و لحظاتی چند ساکت شدند و فکوران به یکدیگر نگریستند. آخر، مگر می‌شد که نوکر سیدالشهدا نباشند و کسی را به جرم این نوکری، فروکوبند - و اساساً مگر کسی در آن شهر بود که، با افتخار، مَهر نوکری سالار شهیدان را بر پیشانی خویش زده باشد؟! این بود که با احترام عقب رفتند و کوچه دادند و آن فقیه بزرگ راه خود را ادامه داد. خیابان پایین‌تر باز، در پاسخ گروه، همین را گفت و آنان نیز شوک زده شدند و پس از لختی فکر، احترامش کردند و راهش دادند که برود، و خیابان و خیابانهای دیگر...

عالم بزرگوار، که از این شکاف و تفرقه در صفوف دوستان آل محمد(ص) به غایت رنج می‌برد، پس از این رویداد، توسط یاران خویش در شهر ندا در داد که سخنی مهم دارم و همگان شب در مسجد گرد آیند.

آن شب، پس از نماز، عالم بزرگ در مسجد خویش منبر رفت و برای جمع انبوهی که - در پی دعوت وی - گرد آمده بودند، ماجرای صبح را باز گفت و سپس با تشریح از جمعیت پرسید: بگوئید، کدامتان از نوکری سیدالشهداء گریزانید و با نوکران و شیفتگان این امام بزرگوار سر جنگ دارید؟! جماعت یک صدا فریاد برآورد که افتخار ما همه، آن است که نوکر سالار شهیدانیم و دست نوکرانش را می‌بوسیم. آن گاه عالم یاد شده با نطقی آتشین، شدیداً از مردم شهر انتقاد کرد که این چه بازاری است که گروهی از شما در سر هر کوی و برزن به راه افکنده‌اند و خلق خدا را به سین جیم می‌کشاند و چنان که فرد یا افرادی، بسته گروه و دسته‌ای دیگر، غیر از گروه و دسته آنان‌اند، آنها را به باد حمله می‌گیرند و زندگی را بر خود و دیگران تنگ کرده‌اند؟!

گفتار آن فقیه بزرگ - که از دل برخاسته بود - بر دلها نشست و آن رسم نامیمون، به همت وی، از سطح شهر برچیده شد...

لنکرانی، این داستان را، ضمناً شاهدهی بر اهمیت نقش «باورهای بنیادین شیعی» در اتحاد مردم این سرزمین، و جلوگیری از اختلافات سیاسی و اجتماعی و فکری آنان، می‌شمرد و بر لزوم حفظ این باورها تأکید می‌کرد.

۵ - علی محمد باب و چند نکته

۵ - ۱. رقیب باب در معجزه تندنویسی

میرزا علی محمد باب، بنیادگذار فرقه بایه، در موارد متعدد، از جمله: در هنگام مناظره علمای تبریز با او، معجزه خویش را تندنویسی! و نگارش هزار بیت در یک روز اعلام کرده است.^{۲۶} اعتضادالسلطنه، شاهزاده فاضل قاجار و وزیر علوم ناصرالدین شاه، در کتاب المتبیین (پیامبران ساختگی) که با عنوان «فتنه باب» توسط دکتر عبدالحسین نوایی به چاپ رسیده، می‌نویسد: مردم از علی محمد باب خواستند که همچون انبیا و اولیای الهی پیشین، به نشانه صدق ادعای خویش، معجزه‌ای رو کند و او «جواب داد: براهین من، دعوی من، مقالات من است. زیرا روزی هزار بیت می‌گویم و می‌نویسم.»^{۲۷} به نوشته همو: باب در مجلس مناظره با علمای تبریز نیز گفت: «من به یک روز دو هزار بیت کتابت می‌کنم. که می‌تواند چنین کند؟» و البته ملامحمود نظام‌العلماء (مرتب‌ی ولیعهد) به طنز و تعریض به او تذکر داد: «من در زمان توقف در عتبات عالیات، کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می‌کرد و آخر الامر کور شد. البته شما هم این عمل را ترک نمایید والا کور خواهید شد.»^{۲۸} در لوح مفصلی هم که باب از زندان ماکو به محمدشاه قاجار نوشته، می‌گوید: «... از قلم من در شش ساعت،

هزار بیت مناجات جاری گردد که احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی آن نیستند!]] و احدی فرق با ادعیه اهل بیت عصمت ننماید...»^{۲۹}

مرحوم لنکرانی، در تندنگاری، رقیبی در همان عصر قاجار برای باب می‌شناخت که اگر تندنگاری، می‌توانست دلیل پیامبری باشد، او باید ادعای خدایی می‌کرد. این رقیب، مصباح‌الشریعه نائینی، ادیب، فقیه و خوش‌نویس عصر قاجار و مشروطیت، بود.

شادروان میرزا غلامعلی «مصباح‌الشریعه» نائینی (جدّ آقایان دکتر محمود و دکتر غلامحسین مصاحب) از اصحاب و محرران دانشمند محکمه آیت‌الله حاج شیخ‌علی لنکرانی (پدر حاج شیخ حسین لنکرانی) بود که حاج شیخ‌حسین نیز در نوجوانی نزد وی ادبیات خوانده بود. مرحوم لنکرانی اظهار می‌داشت:

حاجی میرزا غلامعلی مصباح‌الشریعه نائینی اصفهانی، ادیبی اریب، و تقریباً متمایل به

مشرب اخباری بود.

وی، که از اصحاب و محرّین محضّر مرحوم پدرم بود، صاحب‌الفیه^{۳۰} بود که در آن، به استقبال یا جنگ ابن‌مالک (صاحب‌الفیه معروف در نحو، که کتاب «سیوطی» در شرح آن نوشته شده) رفته و امتیازات و خصوصیات داشت. در بیتی از الفیه وی، با اشاره به الفیه ابن‌مالک، چنین آمده بود:

و هو بسبق و بتقدیم الزّمن
حاز فنون العلم بالوجه الحسن

ایشان پدر مرحوم دکتر علی محمدخان و جد پدری آقایان و خانمهای مصاحب فعلی است. من صرف و نحو را نزد ایشان شروع کردم و اگر می‌بینید که در این زمینه کمی واردم، از جمله، نتیجه استفاده از محضّر ایشان است. او دو قرآن کوچک با بهترین خط نسخه نوشته بود که یکی را برای شهید مبارزه با استعمار مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری تصنیف کرده بود و ایشان در عمامه می‌گذاشتند و دیگری را برای میرزا علی‌اصغر خان اتابک صدراعظم. نیز بر روی تخم خربزه و کدو، سوره‌ها و آیاتی می‌نوشت که حیرت‌انگیز بود و اگر خود نمی‌دیدم باور نمی‌کردم و عجب در این است که در خط نستعلیق هم سریع‌القلم بود و ادعای علی‌محمد باب را که نگارش مقدار معینی از سطور را در روز، معجزه و کرامت خود شمرده بود، با نوشتن یک مقابل و نیم یا بیشتر از آن را در روز، زمینه تخطئه او قرار داده و می‌گفت: پس من هم باید خدای این پسرک باشم!»^{۳۱}

۵ - ۲. فرازگاه باب در آستانه اعدام

می‌دانیم که امیرکبیر، پس از سرکوب شورش بابیان در نقاط مختلف کشور، برای آنکه



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نهال فتنه را از بیخ برکنند، به فکر اعدام پیشوای بابیان افتاد و با اقدامی قاطع، میرزا علی محمدباب را همراه یکی از مریدانش (میرزا محمد علی زنوزی ملقب به «انیس») در تبریز و در برابر چشم انبوه مردم به جوخه آتش سپرد.

هنگام اعدام باب، در مرحله نخست شلیک سربازان به او، به قتل نرسید. زیرا وی را به ریسمانی بسته، در هوا آویخته بودند، و هنگام شلیک سربازان، گلوله‌ای ریسمان او را پاره کرد و باب پیش از آنکه هدف تیر قرار گیرد به زمین افتاد. از این رو زمانی که دود تیرها فرونشست باب را از صحنه غایب دیدند و چه بسا برای برخی از تماشاچیان، به جد این شبهه پیش آمد که گلوله بر تن باب کارگر نبوده و او در حصن و حفاظ الهی قرار دارد، بنابراین ادعای او درست، و او فردی مؤید من عندالله است. اما زمانی که به جستجوی او برآمدند و متوجه شدند که از ترس جان معرکه را ترک گفته، در گوشه‌ای به حجره یکی از سربازان گریخته (به گفته برخی از مورخان) در آنجا پنهان شده است، همگان دریافتند که او فرد مفلوکی بیش نیست و ادعیه بابت و قائمیت (بلکه نبوت و ربوبیت) همگی دروغ و بر باد است. این بود که مجدداً او را به گلوله بستند و جسد سوراخ سوراخش را به خندق کنار شهر برده نزد درندگان افکندند.

مرحوم لنکرانی راجع به فرار باب پس از شلیک اول سربازان، نکته جالبی را نقل می‌کرد که از زبان یکی از شاهدان ماجرا شنیده بود. ایشان می‌گفت: به یاد دارم یکی از نظامیان عصر قاجار که در دوران جوانی از نزدیک شاهد ماجرای اعدام باب در تبریز بود، روزی برای پدرم، حاج شیخ علی، چنین تعریف کرد:

من در جریان اعدام باب حضور داشتم. پس از پایان تیراندازی (اول) به باب، زمانی که دود و غبار ناشی از تیراندازی برطرف شد و صحنه اعدام قابل رؤیت گردید، دیدیم که ریسمان دار گسیخته و اثری از میرزا علی محمد باب نیست. برای لحظاتی چند، بهت و حیرت همه را فراگرفت و خصوصاً فرمانده فوج، سخت در اندیشه فرورفته بود که چرا مثلاً به سوی سیدی که با امام عصر (عج) در پیوند بوده و گلوله بر تن او کارگر نیست دستور آتش داده است؟! دقایقی بعد، خبر دادند که باب را یافته‌اند. فرد مزبور می‌گفت: اگر باب به جای معمول و معقولی پناه برده بود، با وضعی که پیش آمده بود امکان داشت تعداد زیادی از حضار به وی ایمان آورند و حتی بر آمران و عاملان تیراندازی به سوی او شورش کنند. اما نکته این است که باب، از ترس جان، به مستراح گریخته بود! (می‌دانیم که مستراحهای سابق، گودالی بزرگ در زیر خود داشت که می‌توانست کثافات وارده را به مدت چند ماه بلکه بیشتر در خود جذب کند). ظاهراً جناب باب! در آن وانفسا، جایی

بہتر از مخزن کثافات نیافتہ بود!

فرماندہ فوج کہ در آستانہ ایمانی ژرف بہ علی محمد باب قرار داشت، زمانی کہ بر سر چاہ توالت آمد و مدعیِ قلابی را با آن حال زار، در چاہ مستراح دید، یک بارہ تا تہِ مطلب را خواند و دِقِ دلی اش را با ضربات شدیدی کہ ہنگام بیرون آوردن باب از چاہ، بر سر و روی وی وارد می آورد و فحشہای شدیدتری کہ می داد یک جا و یک بارہ بیرون ریخت!^{۳۳}

۵-۳. نہج البلاغہ کجا، تُرہات باب کجا

میرزا یحیی دولت آبادی (متوفی ۴ آبان ۱۳۱۸ ش)^{۳۳} از سران مشروطہ سکولار، و از عوامل مؤثر در سیاست کشورمان در فاصلہ مشروطہ اول تا تأسیس رژیم پهلوی است. پدر وی، میرزا ہادی دولت آبادی، قائم مقام «میرزا یحیی صبح ازل» بود. بی جهت نیست کہ میرزا ہادی، نام فرزندانش را نیز یحیی و علی محمد گذاشتہ بود. بہ علت ہمین سوابق، و نیز شہرت ریاست میرزا یحیی دولت آبادی (پس از پدر) برازیلیان، میرزا یحیی نزد عالمان بزرگ اصفہان و تہران (آقا نجفی اصفہانی، میرزا محمد حسن آشتیانی، و حتی سید محمد طباطبایی) متہم و مطعون بہ بابت بود و آوازہ انحراف پدرش میرزا ہادی - بہ اعتراف خود میرزا یحیی - حتی تا سامرای میرزای شیرازی نیز رفتہ بود. چنان کہ شہید مدرس نیز در مجلس شورای ملی پنجم با اعتبارنامہ میرزا یحیی مخالفت کرد.

آیت‌الله لنکرانی نیز داستانی را در باب میرزا یحیی دولت آبادی نقل می کرد کہ حاکی از تنبہ (و شاید ہم بی اعتقادی ہمیشگی) میرزا یحیی نسبت بہ علی محمد باب، و بیزاری وی از مرام خرافی و استعماری بابت است. لنکرانی می گفت:

در اوایل دوران رضاخان، روزی بر میرزا یحیی دولت آبادی وارد شدم. کتاب شریف نہج البلاغہ را در برابر خود گشودہ بود و دو زانو روی آن خم شدہ و مطالعہ می کرد. من کہ رسیدم سر برداشت و زمانی کہ بہ من نگریست، دیدم چشمانش، از گریہ، سرخ و اشکبار است. با حالت تأثری گفت:

- نجاست^{۳۴} من بر میرزا علی محمد باب شرف دارد. اگر دین و معارف آن، ہمین است کہ این کتاب می گوید، پس او چہ می گوید؟! این سخنان بلند نہج البلاغہ کجا و لاطانات باب کجا؟!

در تأیید روایت لنکرانی، نکاتی درخور توجہ است:

۱. فروغ دولت آبادی (دختر میرزا یحیی) می نویسد: پدرم «در روزهای آخر عمر بہ

نگارش زندگی علی بن ابی طالب [علیه السلام] پرداخت و با آنکه شب و روز و حتی در آخرین روز حیات از نگارشش فارغ ننشست متأسفانه مجال اتمام آن نیافت.^{۳۵}

۲. به رغم شهرت میرزا یحیی دولت‌آبادی به باییت (شاخه‌ ازلی گری)، برخی از دوستان و مرتبیین با وی نظیر احتشام السلطنه، اتهام مزبور را بی پایه می‌شمردند.^{۳۶} خود یحیی نیز انتسابش به فرقه ازلی را انکار می‌کرد.^{۳۷} و حتی ظاهراً طی مقاله‌ای در روزنامه فارسی زبان چهره‌نما (چاپ مصر) از آیین باب تبرّی جسته است. عباس افندی (پیشوای بهاییان) در یکی از الواح خود و نیز مقاله‌ای که برای چهره‌نما فرستاده، می‌نویسد: «در این ایام در روزنامه چهره‌نما به کلی از گرایش به باییت انکار و استکبار نمود و خود را عاری و بری از میرزا علی محمد باب شمرد.»^{۳۸}

۳. فضل‌الله صبحی مهدی (منشی و کاتب مشهور عباس افندی در عکا، و داستان‌سرای معروف رادیو ایران) از کسانی است که پس از مرگ عباس افندی، از باییت و بهائیت به دامن اسلام بازگشت و حتی با نوشتن دو کتاب خاطرات صبحی و پیام پدر بر ضد بهاییان، مخالفت شدید آنان بر ضد خویش را برانگیخت. میرزا یحیی دولت‌آبادی، در کوران مبارزه بهاییان با صبحی، او را پناه داد و به آموزگاری در مدرسه خویش، مدرسه سادات، برگماشت.^{۳۹}

۴. تبرّی از باب و باییت، در خانواده میرزا یحیی، سابقه دارد، که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم: میرزا هادی دولت‌آبادی (پدر یحیی) در زمان ناصرالدین شاه، زیر فشار علما، بالای منبر رفت و صراحتاً از باب تبرّا جست و به قول فاضل مازندرانی، مُبلّغ و مورخ مشهور بهایی: «به کرات و مرات در اصفهان بر سر منبر تبرّی از حضرت اعلی [علی محمد باب] نمود و سب و لعن کرد.»^{۴۰} روی همین جهت، سران بهائیت نظیر حسینعلی بهاء و عباس افندی (که کاملاً دور از دسترس علما و ملت و دولت ایران زیسته و محذورات میرزا هادی را نداشتند) در الواح خویش او را به شدت سرکوفت می‌زدند.^{۴۱}

سیدعلی محمد دولت‌آبادی (برادر یحیی) نیز در سرگذشت خودنوشت خویش با اشاره به بابیه می‌نویسد: «وجود این طایفه ظالمة ملعونه که منشأ هزارگونه فتنه و فساد شد و باید خاک ایران از وجود آنها پاک شود.»^{۴۲}

۵. ابوالقاسم افغان، از مورخان معاصر بهایی و خویشاوندان باب، از سید محمدعلی جمال‌زاده در ژنو شنیده که گفته است: «هنگامی که میرزا یحیی ازل در قبرس وفات نمود حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی در ژنو بود. به او پیشنهاد کردند که جانشینی ازل و زعامت ازلیها را قبول کند و به قبرس برود ولی او نپذیرفت و قبول نکرد و به طهران مراجعت نمود.»^{۴۳}

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

شرح کامل ماجرا را می‌توان در روایت مرحوم سیدحسین مکی (مورخ و سیاستمدار مشهور) بازجست. مکی، با اشاره به پیشوای ازلیان (یحیی صبح ازل) می‌نویسد: «میرزایحیی معروف به صبح ازل، تا زنده بود ازلیها فعالیت و پیروانی داشتند، ولی پس از درگذشت میرزایحیی، با آنکه شنیده می‌شد که حاج میرزایحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلیه است، مع‌هذا دیگر از این فرقه اثر وجودی دیده نشده و از بین رفتند و این خود، معمایی به وجود آورده بود که چطور دیگر از پیروان باب و ازلی دیده نمی‌شود. و اگر حاج میرزایحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلی بود چرا درباره امیرکبیر [سرکوبگر جنبش بابیه و اعدام‌کننده باب] در پاریس سخن‌رانی جامع نموده آن را به چاپ رسانیده است؟ زیرا در این جزوه به طور فهرست مانند تمام خدمات و اقدامات امیرکبیر را ذکر نموده و او را ستوده است و حال آنکه به علت شدت عملی که میرزا تقی‌خان امیرکبیر نسبت به پیروان باب به خرج داده بود عموماً این فرق با نظر بغض و کینه به او نگریسته و به زشتی یاد می‌کردند. حاج میرزایحیی دولت‌آبادی که مردی دانشمند و محقق و چند دوره سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته چرا ازلی گشته و اگر ازلی بوده چرا باید میرزا تقی‌خان امیرکبیر را ستایش کند؟ تا اینکه آقای غلامرضا آگاه که از بازرگانان معروف و صدیق می‌باشند این معما را حل نموده، علل از بین رفتن ازلیها را برای نگارنده ذکر نمودند و چون این مسئله از لحاظ تاریخ اهمیت دارد از ایشان خواستم که آنچه برای نگارنده گفتند بنویسد و شرح ذیل را ضمن نامه‌ای مرقوم داشتند:

بعدالعنوان

چون فرموده بودید راجع به مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی آنچه فهمیده و دانسته بنویسم، عندالله عرض می‌کنم که در تابستان ۱۳۱۴ از طرف دولت شاهنشاهی به سمت نماینده به نمایشگاه بین‌المللی بروکسل به بلژیک رفتم. آقای حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی از سرپرستی محصلین در اروپا استعفا نموده و بی‌کار بود و با خانم و یک صبیّه‌اش در بروکسل و در یک اتاق محقر منزل داشتند و زبان فرانسه و عربی خوب می‌دانست و [در] هر فرصتی مقاله‌ای راجع به دین مقدس اسلام به فرانسه و عربی می‌نوشت و در هر محفلی مقتضی می‌شد قرائت و همواره برای اسلام تبلیغ می‌نمود. چون قبلاً شنیده بودم که آقای حاج میرزایحیی دولت‌آبادی ازلی مذهب و جانشین صبح ازل است، در فکر فرورفته بودم که اعمال این شخص خدمت به اسلام است و من در عمرم از کسان دیگر کمتر دیده‌ام، پس چرا می‌گویند ازلی است. باری، پس از مراجعت به ایران، به کرمان رفتم با مرحوم حاجی علی‌اکبر صنعتی (پدر صنعتی‌زاده کرمانی) دوست شدم. صنعتی هم بین مردم مشهور به ازلی بود. در یکی از

ملاقاتها، صنعتی گفت:

من ازلی مذهب بودم. صبح ازل هر نامه به هر کس می‌نوشت دو رونوشت آن [را] هم می‌فرستاد در تهران و ولایات پیش دو نفر از مریدها. نامه آخری به آقای حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی نوشت که من می‌میرم و شما وصی و جانشین من هستید و دو رونوشت هم برای دیگران فرستاده، نامه عصری رسید و شب صبح ازل فوت کرد.^{۴۴} سران ازلی تهران جمع شدیم رفتیم پیش آقای حاجی میرزا یحیی که، شما به موجب رونوشت نامه آقا، جانشین صبح ازل هستید. جوابی نداد تا روز چهارم، همه را دعوت کرد منزلش در اتاقی روی فرش نشستیم. کلیه ۴۳ نفر سران ازلی ایران بودیم. گفت آقایان، دست از من بردارید. گفتیم به موجب دستخط صبح ازل، شما جانشین ایشان هستید. گفت اصل نامه هم پیش من است. گفتیم شما باید دستور بدهید. گفت: من می‌ترسم دستوراتی که می‌دهم عمل نکنید. گفتیم عمل می‌کنیم. گفت قسم بخورید. هر ۴۳ نفر قسم خوردیم که هر چه شما دستور بدهید جاناً و مالاً و ناموساً عمل می‌کنیم. گفت بیایید بیعت کنید. یکی یکی رفتیم دست به دست ایشان دادیم و بیعت کردیم و نشستیم. گفت این سماور را می‌بینید در بالای رف اتاق گذارده شده است؛ همه گفتیم بلی، می‌بینیم. گفت از این ساعت تا دستور ثانوی باید همه وسط مذهب شیعه اثنی عشری راه برویم و هر کار، شیعه مذهب انجام می‌دهند از غسل جنابت و نماز صبح دو رکعت و تقلید فلان مجتهد می‌کنند باید از این ساعت همه عمل کنید تا دستور ثانوی، که مردم بدانند شما شیعه هستید. گفتیم اطاعت، و حالا ۴۲ سال است که پیرو مذهب شیعه هستیم؛ هنوز دستور دیگری نداده است.

۸۶

بعد از یک سال هم آقای حاج میرزایحیی دولت‌آبادی به ایران آمد. یک سال هم در ایران بود، و در آبان ماه ۱۳۱۸ خورشیدی فوت کرده و مرحوم صنعتی هم مجلس ترحیم مرحوم دولت‌آبادی را در مسجد جامع کرمان برگزار نمود (باید متذکر شد که این فرق، مجالس ترحیم و تذکر را در مساجد منعقد نمی‌کنند بلکه در منازل برگزار می‌کنند).

آن وقت فهمیدم که مرحوم حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی که در بروکسل شب و روز برای اسلام تبلیغ می‌کرد مسلمان به تمام معنی بود و اگر اول عمر ازلی شده و صبح ازل او را جانشین خود کرد بعداً فهمیده که اشتباه کرده است، فرقه ازلی را به طور آرام و بدون سر و صدا با نیت پاک و سالم برداشته و مذهب شیعه را انتخاب نموده است و قسمی رفتار و عمل کرده که یک نفر ازلی در دنیا باقی نمانده و تمام مسلمان شده‌اند... با تقدیم احترامات، غلامرضا آگاه.^{۴۵}

۵-۴. پایان جانفشان اولیه، بابی و بهایی (به معنای امروزی لفظ) نبودند

لنکرانی معتقد بود: بابیان فداکار و جانفشان اولیه، که در قیامهای خونین زمان باب شرکت داشتند و خود را به آب و آتش می‌زدند، «بابی» و «بهایی» (به معنایی که امروزه از این کلمات مراد می‌کنیم) نبودند؛ بلکه شیعیانی ساده‌لوح و ره‌گم کرده بودند که در تشخیص «مصدق»، به خطا رفته، به عشق هواداری از «صاحب‌الزمان» و «قائم موعود هزار ساله شیعیان»، اسیر مشت‌بازیگران سیاسی شده بودند.

به گفته وی، سران بابیه، که نوعاً می‌فهمیدند چه می‌خواهند و چه می‌کنند، تکلیفشان معلوم است. برای نمونه، ملا محمدعلی زنجانی (موسوم به «حجت») که غائله بابیان را در زنجان به راه افکند و توسط امیرکبیر سرکوب شد، صرفاً در پی دست‌یابی به قدرت و جاه و جلال بود، زیرا وی فردی درس خوانده بود و مسلماً سواد و اطلاعات دینی‌اش از علی محمد باب به مراتب بیشتر بود و قاعدتاً نیک می‌دانست که دعای باب هیچ‌گونه اصلتی ندارد. به همین نمط، کسانی چون قره‌العین و ملا محمدعلی «قدوس» و میرزا حسینعلی «بهاء» که افتضاح «بدشت»^{۴۶} را به راه افکندند، اباحیینی بودند که می‌خواستند هرگونه مانع را از سر راه هوسبازی خویش بردارند.

اما توده هواداران اولیه باب (که جانفشانیها را هم نوعاً همانها می‌کردند) غالباً از کُنه ماجرا بی‌خبر بودند و هرچند با تشخیص خطا، ولی با همان امید و اعتقاد و آرزویی زیر بیرق باب جمع شده بودند که، ما شیعیان در طول تاریخ داشته و هنوز هم داریم.

مرحوم لنکرانی شواهد و قرائنی هم برای این امر نقل می‌کرد که در خور ملاحظه بود:

لازم است به این نکته مهم تاریخی توجه بیشتری شود که افراد اولیه‌ای که به سراغ صیت و آوازه باب رفته‌اند، مؤمنین ساده‌لوحی بوده‌اند که (به زعم خود) سراغ کسی رفته‌اند که صرفاً داعیه ارتباط مستقیم با حضرت ولی عصر حجة‌ابن‌الحسن (عج) داشته و ادعای دیگری (اعم از مهدویت و نبوت و...) نداشته است.

می‌دانیم که در طول تاریخ اسلام، در غالب ازمه، اشخاص صالح ممتازی در بین فرقه حقه شیعه اثنی عشری یافت می‌شده‌اند که با آن حضرت (عج) ارتباطاتی (البته یک طرفه) یافته و از افاضات ایشان به اشکال گوناگون بهره‌مند می‌گردیده‌اند. صاحب این صیت و صوت هم، خود را «باب» و درب ورود به معارف آن حضرت معرفی کرده بود و در نتیجه، جمعی از مردم (که از مسائل پشت پرده بی‌خبر بودند و اساساً قدرت تشخیص سره از ناسره را نداشتند) روی آرزوهای مقدس و ممتد تاریخی خویش، و شوق دست‌یابی به نجات از مظالم وقت، داعیه علی‌محمد «باب» را (به خطا) درست و واقعی پنداشته و به

سراغ او رفته‌اند.

به تعبیری روشن‌تر افرادی که به باب و دیگر سران وقت این فرقه پیوستند، غالباً خارج از طرز تفکر یاد شده راجع به باب، تصور دیگری نداشته و از نیات شوم و سرائر پلیدی که در طول تاریخ از طرف باب و دیگر سران بابیه تدریجاً کشف گردید بی‌اطلاع بوده‌اند. بنابراین، آن هیاهوی اولیه، نتیجه همان نیت خالص و صفای قلبی بوده که توده مردم داشته و لذا به مجرد اینکه میرزا علی محمد شخصاً ادعای مهدویت می‌کند به کلی از اطراف او پراکنده شده و به خانه‌های خود رفته‌اند. ضمناً باید توجه داشت که در آغاز امر، هیچ نوع از این دعاوی و دین‌سازیها (که بعداً کشف و آشکار شد) مطرح نبوده و به تدریج ظاهر شده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته و نهایتاً توسط عناصر آگاه مسلمان، و احیاناً عناصر تندرو و بی‌پروای بابی، افشا شده است.

آقای لنکرانی با تأکید بر این مطلب که «در مورد توده اولیه هوادار باب، که اقلیت کمی از ایشان در گوشه و کنار باقی مانده‌اند، به جاست تحقیقات بیشتری صورت گیرد»، افزودند: «باید بگویم خودم با آنچه ادعا و استدلال کردم عملاً مواجه بوده و سر و کار داشته‌ام. در این اواخر، من به چند خانواده در شهر زنجان برخورددم که به شعائر اسلامی و شیعی تماماً پای‌بند بودند و ضمناً میرزا علی محمد شیرازی را هم، فقط به عنوان یک سید عاری و بری از همه ادعاهای باطل، شناخته و قبول داشتند و در شب مرگ او روضه‌خوان آورده و به یاد حضرت سیدالشهداء (ع) عزاداری می‌کردند! برخی از این کسان، بعداً به وسیله خود من، با زحمات زیاد و انتظار مدت طولانی و تحمل مشکلات، موفق به گرفتن پاسپورت جهت زیارت عتبات شدند و پس از زیارت اماکن مقدسه ائمه اطهار علیهم‌السلام، حساب اموال خود را با مرجع وقت مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف تصفیه کردند و پس از مراجعت به ایران، وسیله سفر حج خود را با مال تصفیه شده فراهم و به زیارت بیت‌الله نائل گردیدند. باید بگویم که سرمایه اولیه غائله بابیه نیز همین سنخ مردم متقی و متنسک، اما ساده‌لوح و بی‌خبر، بوده‌اند.» مرحوم لنکرانی می‌گفت: «درباره ملا حسین بشرویه‌ای باید تحقیق عمیقی صورت بگیرد که آیا او در جرگه بازیگران سیاسی و عناصر اباحی مذهب و ماجراجو و دنیاطلب (نظیر حسینعلی نوری و...) قرار داشته، یا از همین سنخ مردم مؤمن اما ساده و احساساتی بوده است؟ زیرا اظهار تأسف بشرویه‌ای از قضیه بدشت، و اعلام این مطلب از جانب وی که اگر در بدشت بودم قره‌العین و اصحاب بدشت را تماماً حدّ شرعی می‌زدم، این احتمال را پیش می‌آورد که کوششها و مبارزات وی در دفاع (نافرجام) از باب، جنبه بازیگری و اباحی‌گری نداشته و در واقع سوء تفاهمی بیش نبوده است. والله اعلم بحقائق الامور.»

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

در این باره مؤیدات زیادی در تواریخ خود بایه و بهاییه وجود دارد. میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ و مورخ مشهور بهایی) در تاریخ خود تصریح می‌کند: «... وقتی باب قیام فرمود، اهل اسلام عموماً، و شیعه امامیه خصوصاً، به جان طالب ظهور مهدی موعود بودند و او [یعنی باب] را مروّج شریعت اسلامیّه گمان می‌کردند. و لهذا کبار علمای ایران در حوزه اتباع باب داخل شدند...»^{۴۷}

مسیو نیکلای فرانسوی، عضو سفارت فرانسه در ایران عهد ناصری نیز در اثر جانبدارانه‌اش پیرامون علی محمد باب می‌نویسد: «نباید فراموش کرد که بابیه‌های اولیه - یعنی عامه - به هیچ وجه آگاهی تامی از مذهب جدید نداشتند و به طور صاف و ساده تصور ظهور امام مهدی را می‌کردند که باید شمشیر در یک دست و قرآن در دست دیگر پشت تمام ملل را در زیر قانون اسلام خم کند. اینها نیز مانند مسلمانان اما در عکس جهت عقیده داشتند که باب باید اعمالی را که از پیش راجع به امام مهدی خبر داده شده انجام دهد (عقاید آنها چنین بود تا موقع اجتماع بدشت که چشمهای آنها باز شد و دوباره بسته شد و بایان تاکنون نیز این عقیده را حفظ کرده‌اند به استثنای اشخاص با معلومات و روشنفکر که اصل مقصود [= نسخ اسلام و تأسیس آیین جدید] را دریافته‌اند...»^{۴۸}

۸۹

همو می‌افزاید: توده بایان «باب را به منزله یک مفسری فرض می‌کردند که ... باید باطن قرآن را تفسیر کند، یعنی باید کلمات و روح آنها را تفسیر نماید... و از او متوقع بودند که پیشگوییهای احادیث و اخبار را محقق نماید...»^{۴۹}

گزارش معاصران واقعه نیز مؤید اظهارات فوق است. کلنل شیل، سفیر انگلیس در ایران در زمان باب، در گزارش خود با پالمستون (وزیر امور خارجه لندن)، مورخ نوامبر ۱۸۵۰، با اشاره به درگیری سخت بایان زنجان (به رهبری ملا محمدعلی «حجت») با قشون دولتی اعزامی از سوی امیرکبیر و ناصرالدین شاه، می‌نویسد: «گفته می‌شود مدافعین زنجان اصلاً بابی نیستند. چون آنچه سربازها از بالای دیوار شنیده‌اند ندای لاله‌الله محمد رسول‌الله بوده و آنها به علت جور و ستم سربازان نسبت به آنان می‌جنگیدند.»^{۵۰}

افزون بر این، تاریخ نشان می‌دهد که پاره‌ای از بزرگان بایه زمانی که از ادعاهای جدید باب (قائمیّت و...) مطلع شدند، از وی روی برگرداندند و از کار خویش اظهار ندامت کردند. ملا عبدالخالق یزدی و ملا محمدتقی هراتی، دو تن از این گونه کسان‌اند.^{۵۱}

چرا راه دور برویم؟ تأمل در همان ماجرای بدشت، که نخستین بار، پرده از ماهیت واقعی و اباحی‌گرانه مسلک بابیت کنار رفت، مواد تاریخی خوبی را در تأیید نظریه لنگرانی به دست می‌دهد. به تصریح مورخان بابی و بهایی، زمانی که قره‌العین در دشت بدشت، سخن

از تغییر شریعت اسلام، و نسخ احکام آن، به میان افکند «همه‌ها در میان اصحاب افتاد، بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند» و به رغم تدابیری که اندیشیده شد «همه‌ها و دمدمه فرو نشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت برپستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند.»^{۵۲}

بخش خبر رویداد بدشت در بین بابیان دیگر مناطق نیز، با مخالفت و استیحا‌ش آنان روبه‌رو شد. حتی ملاحسین بشروه‌ای با شنیدن این خبر گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کفر می‌نمودم.»^{۵۳}

اصولاً باید توجه داشت که حرکت باب، با عنوان «بابیت»، یعنی با این ادعا آغاز شد که من «باب» علم امام زمانم، و شهرت وی در تاریخ به میرزا علی محمد «باب»، و شهرت آیینش به «بابیت» نیز دقیقاً گویای همین امر، و نشانگر نوع شناختی است که مردم - اعم از موافقان و مخالفان وی - از او و مسلکش داشته‌اند.

ضمناً او پس از طرح این ادعا، مدت کوتاهی (شش سال) بیشتر زنده نبود و در این مدت نیز همواره در حصر و حبس قرار داشت و وی از نزدیک در دسترس توده مردم نبود و بیشتر به نوایی از دور خوش بودند.

۹۰

در واقع، این باور تحرک بخش اسلامی و شیعی «مهدویت» بود که (البته با «خطای در تشخیص مصداق»، و صحنه‌گردانی بازیگران سیاسی) غوغای بابیت را در ایران اسلامی شیعہ برانگیخت و جمعی از شیعیان (ساده‌دل) را حول پرچم کسی گرد آورد که مدعی باب امام عصر (یا العیاذبالله، خود او) بود و با ندای «یا صاحب‌الزمان» به جلادتها و تهو‌رهای بعضاً کم‌نظیر و شگفت‌انگیز (در برابر قوای حکومت) واداشت. جالب اینکه سران بهابیت، همه آن تحرکها و جان‌فشانیه‌ها را به حساب خود واریز کرده، برای «مظلوم‌نمایی» و اثبات حقانیت خویش از آن خاطره تکان‌دهنده تاریخی بهره می‌جویند. در حالی که می‌دانیم، حسینعلی بهاء (پیشوای بهابیان) پس از تبعید از ایران به قلمرو عثمانی، و گشودن دکان ریاست و نهایتاً اعلام نسخ بابیت و ابداع مسلک جدید، سیاست تازه‌ای را اعلام و ترویج کرد که (چنان که خود در لوح به ناصرالدین شاه تأکید می‌کند) بر تندی و سرسختی و شورشگری بابیان بر ضد حکومت، م‌هر پایان می‌زد و پیروان باب را به اظهار اطاعت و بندگی در برابر سلطان فرا می‌خواند. در واقع، آن تحرکها و فداکاریهای عصر ظهور باب، آتش سوختنش از باورها و عقاید شوربخش و تحرک‌آفرین شیعه، بویژه باور مهدویت و انتظار مهدی موعود(عج)، نشأت می‌گرفت و اگر تحرکات یادشده را امتیاز و افتخاری به شمار آوریم - که نیست - نمره آن را باید به آیین تشیع داد که با آموزه‌های حرکت آفرین و شوربخش خویش، همواره

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

توان تحریض و برانگیختن انبوه پیروان خویش را بر ضد ظلم و استکبار دارد.

۶ - خاطرات کینیز دالگوروکی را چه کسی در ایران منتشر کرد

در اوایل قرن جاری شمسی، کتابی به عنوان ترجمه یادداشتها (یا خاطرات و اعترافات) کینیز دالگوروکی، جاسوس روسیه تزاری در ایران، در کشورمان نشر یافت که نویسنده آن، اشعار می‌دارد: در ژانویه ۱۸۳۴ برابر شعبان ۱۲۴۹ (حدوداً دو ماه پس از وفات عباس میرزا)، به عنوان مترجم و نایب دوم سفارت روسیه وارد تهران شد و با حسینعلی نوری بهاء و برادران وی در تهران پیوند یافت و از آنها برای جاسوسی و نیز نابودی برخی از رجال وطن‌خواه و ضدروسی پایتخت بهره گرفت. چندی بعد به روسیه بازگشت و از آنجا با مأموریتی جدید (تفرقه مذهبی بین شیعیان) به کربلا رفت و در درس سیدکاظم رشتی، با علی محمد باب شیرازی آشنا و دوست شد و به تدریج او را به ادعای بابت و مهدویت تشویق و تحریک کرد. سپس بار دیگر، و این بار به عنوان وزیرمختار روسیه در ایران (یعنی همان پرنس دالگوروکی، سفیر مشهور روسیه در ایران زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار) به ایران بازگشت و هم خویش را مصروف نشر و ترویج مسلک باب و بهاء ساخت.

ناشران خاطرات، در مقدمه کتاب، اظهار می‌دارند که یادداشت‌های مزبور در سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵م، با عنوان یک نفر سیاسی و روحانی، در مجله شرق (ارگان کمیسر خارجی شوروی) به چاپ رسیده است.

این کتاب، که تاکنون بارها و بارها توسط ناشران گوناگون ایرانی چاپ و منتشر شده است و بسیاری از علاقه‌مندان به پژوهش درباره بابت و بهائیت، با آن آشنایی دارند، به شدت مورد مخالفت بهائیان قرار دارد و آنان به عللی که کاملاً قابل درک است^۴، اصرار دارند که خاطرات مزبور را یکسره معجول قلمداد کنند.^۵ این گروه، رساله‌ای نیز در ۸۲ صفحه در رد این کتاب نوشته‌اند که از طرف محفل ملی روحانی بهائیان در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ منتشر شده است. افزون بر بهائیان، برخی از نویسندگان غیربهایی نیز، همچون مجتبی مینوی، احمد کسروی، عباس اقبال آشتیانی و فریدون آدمیت، اصالت کتاب خاطرات را زیر سؤال برده‌اند.^۶

متقابلاً، جمعی از پژوهشگران و محققان ایرانی و غیرایرانی، قرائنی در تأیید مندرجات این خاطرات ذکر کرده، نفی و انکار مطلق آن را بی‌وجه دانسته‌اند. آقایان مرتضی احمدآ در کتاب پرنس دالگوروکی و ضیاءالدین روحانی در مزدوران استعمار در لباس مذهب،

طی بحثی مستدل و متکی به شواهد و قرائن متعدد موجود در کتب معتبر بابی و بهایی (دال بر حمایت اعضای سفارت روسیه در ایران - از جمله: پرنس دالگوروکی - از باب و بهاء)، نشان داده‌اند که خاطرات منسوب به کینیا دالگوروکی مؤیدات قابل ملاحظه‌ای در تاریخ داشته، بنابراین واجد صحت و اصالت است.^{۵۷} افزون بر این دو تن، آقایان محمدعلی خادمی (شیرازی) در بهاییان دیگر چه می‌گویند؟...، علی اکبر هاشمی رفسنجانی در امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، و عباس کاظم مراد در البایه و البهائیه و مصادِرُ دِراسْتِهَما، یادداشت‌های کینیا دالگوروکی را مورد بحث قرار داده، قرائن و شواهدی از تاریخ در تأیید مندرجات این یادداشتها ارائه کرده‌اند.^{۵۸} نیز باید از استناد آقای نورالدین چهاردهی (پژوهشگر و مورخ مطلع و آشنا با تاریخچه باب و بهاء) در کتاب خویش، به خاطرات کینیا دالگوروکی یاد کرد.^{۵۹} با این حال پژوهنده تاریخ، در نقد بهائیت، و اثبات پیوند آن با دولت‌های استعماری، نیازی به این کتاب و امثال آن ندارد و در خود آثار این فرقه، به قدری اسناد و شواهد تاریخی دال بر روابط سران این فرقه با کانونهای استکباری (از روس و انگلیس گرفته تا امریکا و صهیونیسم) یافت می‌شود که ما را از استناد به کتبی نظیر خاطرات مستغنی می‌سازد. اما کتاب خاطرات دالگوروکی، نخست بار از چه طریق و منبعی در اختیار جامعه ما قرار گرفته، توسط چه کسانی در ایران ترجمه و نشر یافته است؟

عبدالله مستوفی، دولتمرد و مورخ عصر مشروطه پهلوی، ترجمه خاطرات دالگوروکی به فارسی را پس از استقرار دولت کمونیستی در روسیه می‌داند. وی در کتاب مشهورش شرح زندگانی من می‌نویسد: «... کتاب یادداشت پرنس دالگوروکی، سفیر روسیه در تهران... بعد از کمونیست شدن روسیه به فارسی ترجمه شده است.»^{۶۰} دکتر میمندی‌نژاد نیز، تلویحاً انتشار خاطرات مزبور را به روسهای بلشویک نسبت داده، انگیزه آن را انتقام از انگلیسیها می‌داند که دسترنج سیاسی روسهای تزاری را ربوده، بهاییان را به طور انحصاری در اختیار گرفته بودند. وی با اشاره به حسینعلی بهاء، و با تعریض به فرزند وی (عباس میرزا) که از ژنرال انگلیسی مدال و نشان گرفت، می‌نویسد:

جانشینان وی [= بهاء] در حالی که خود را مظهر الوهیت می‌دانند از بندگان خدا که انگلیسی هستند مدال و نشان می‌گیرند - البته در ازای خدماتی که انجام داده و می‌دهند - این آقایان بزرگوار تحت حمایت انگلیسیها در نزدیکی خاک ایران مسکن دارند و به فعالیت مشغول‌اند... نه تنها انگلیسیها بلکه روسها هم در فکر بودند از این انتظار مذهبی ایرانیان استفاده کنند و آنها هم سعی نموده‌اند مهدی موعود را برسانند و چون انگلیسیها زرنگ‌تر بودند لذا حنای مهدی موعودی را که روسها آورده بودند رنگ نداد. روسها هم

کتابی انتشار دادند و این فتنه سیاسی را علنی کردند.^{۶۱}

لنکرانی، توضیحات دقیق‌تر و شفاف‌تری می‌داد. وی می‌فرمود: متن این خاطرات را، اولین بار، نخستین سفیر دولت کمونیست روسیه پس از سرنگونی رژیم تزاری و پیروزی انقلاب اکتبر، در ایران ترجمه و نشر داد. پارک اتابک که فعلاً جایگاه سفارت روس در تهران است روزهای اولی که جهت ایجاد سفارت خانه به بلشویکها واگذار شده بود، حالت پارک عمومی را داشت که خانواده‌های تهرانی به داخل آن رفته، به تفریح و تفرّج می‌پرداختند. خاطرات دالگوروی را، در همین زمان، سفیر روس کمونیست در ایران (روتشتاین) به دست عبدالحسین هژیر (نخست‌وزیر و وزیر دربار مشهور عصر محمدرضا پهلوی) ترجمه و منتشر کرد که آن روزها مترجم و منشی سفارت شوروی در ایران بود.

مرحوم لنکرانی از اینکه در بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده (و دیگر ایادی رسمی و غیررسمی روس کمونیست در ایران) ناجوانمردانه از آزادی به دست آمده توسط ملت مسلمان و مبارز ایران، سوءاستفاده کرده به جای هماهنگی و کمک به حل مشکلات تاریخی ملت، به صورتهای گوناگون، در عقاید و باورهای ملی و اسلامی این دیار اخلال می‌نمود و از جمله، جهت خدشه در اصل مسلم «مهدویت»، به حمایت از جریان استعماری باییت می‌پرداخت، سخت ناراحت و غمگین بود. به همین علت، در همان ایام و چندی پیش از دستگیری و فروپاشی حزب توده در ایران، گفته بود:

۱. اجمالاً مسلم است که باییت و بهاییت، از همان اوان پیدایش خود، پیوندهایی با استعمار روس تزاری داشته و از سوی سفیر آنان در ایران عصر ناصرالدین شاه (پرنس دالگوروی مشهور) کمکها و حمایتهایی دریافت می‌کرده است، و در آثار خود باییان و بهاییان، موارد متعددی دال بر این واقعیت وجود دارد.

۲. بعد از انفصال قفقاز شیعه از ایران، قسمتهایی از خراسان قدیم هم (مثل مرو و سرخس و بخارا) به اشغال روسهای تزاری درآمد، و از آنجا که مهم‌ترین وسیله اخلال در معتقدات شیعه، زمینه‌سازی در اخلال اصل مسلم «مهدویت» است، به همین جهت روسها در مقام حمایت آشکار از فتنه باییت برآمدند و بدین منظور، تحت حمایت آنها، اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهاییت در عشق‌آباد، مرکز ترکمنستان فعلی آنها^{۶۲} ساخته شد. علت انتخاب عشق‌آباد برای تأسیس این مرکز هم (که اولین کانون دستگاه جاسوسی باییت در جهان است) آن بود که اولاً اکثریت جمعیت این منطقه از برادران اهل سنت تشکیل شده است که می‌دانیم (در قیاس با شیعیان) نسبت به مبحث مهدویت، چندان انس و تعصبی ندارند، بنابراین از دسترس شیعیان، که نوعاً در مقام ضدیت با این گونه

تشکیلات برآمده و مانع کار و فعالیت آن می‌شوند، دور بود. در ثانی، نزدیک خاک ایران قرار داشت و می‌شد در آنجا به مرور عناصری را پرورش داده و در پوششهای مختلف، به داخل این کشور (که مهد تشیع است) نفوذ داد. ضمناً دامنه نفوذ سیاست بابی‌گری در داخل روسیه می‌توانست تا قفقاز شیعه گسترش یابد و در آنجا زمینه اخلاص در عقیده و از بین بردن اصل مشترک آنها - تشیع - را فراهم سازد و طبعاً از این طریق نیز ایران همسایه از آسیب اعتقادی و فرهنگی، بی‌سهم نمی‌ماند. نام آن مرکز را هم مخصوصاً نامی عربی «مشرق الاذکار» دادند، که خاطره عجیبی نسبت به آنجا دارم که به خواست خدا افشا خواهم کرد.^{۶۳}

۳. گذشته از آنکه قضیه پرنس دالگوروی (سفیر روسیه در ایران عهد ناصر) و مداخلات علنی او راجع به سران مسلک باب و بهاء، اجمالاً از مسلمات تاریخ بوده و اشاره به آن در کتب خود این فرقه استعماری مورد تصدیق و مایه افتخار آنها قرار گرفته است^{۶۴}، اینک مطلبی را رسماً و خیلی صریح و قاطعانه اعلام می‌کنم که برای محققین و پژوهشگران، بسیار مهم بوده و می‌تواند زمینه مطالعات و تحقیقات بیشتر در این زمینه قرار گیرد:

ما اولین دولتی در جهان بودیم که رژیم انقلابی بلشویکی روسیه را به رسمیت شناخته و با آن (در زمان لنین) رابطه برقرار کردیم و پارک اتابک، یعنی همین محل کنونی سفارت روسیه، را با تن دادن سوابقی، به طور دوستانه، به عنوان سفارت‌خانه در اختیار آنها قرار دادیم. البته تسهیلاتی هم از آن طرف نسبت به ایران به عمل آمده بود.

۴. اولین سفیر رسمی دولت انقلابی بلشویکی روسیه در ایران (موسوم به روتشتاین) که به همین محل وارد شد، درهای سفارت (یعنی پارک اتابک پیشین) را که محیطی باصفا بود به عنوان (به اصطلاح) عملی مردمی و خلقی، به روی مردم تهران گشود و رسماً اعلان کرد که مردم می‌توانند روزهای جمعه، به طور رایگان و بدون قید و شرط، از محل سفارت به عنوان گردشگاه، و محل تفریح عمومی، بهره گیرند. پیرو این اعلام، مردم تهران نیز آنجا را تفریحگاه خود ساخته و با زن و فرزند خویش برای گردش و استراحت به آنجا می‌رفتند (بعدها، البته تدریجاً ساعات گشایش سفارت به روی مردم تقلیل یافت و سپس به کلی درب سفارت‌خانه به روی مردم عادی بسته شد). راجع به اوایل آن سفارت، خاطراتی بامزه وجود دارد که یک قلم رمانتیک باید آن را پیاده کند.

علاوه بر این، از طرف روتشتاین، به منظور ابراز (عملی) نفرت رژیم انقلابی جدید روسیه از رژیم پیشین همان کشور، افشاگرهای عجیبی پیرامون سوابق عملکرد روسیه

تزاری و خاندان رومانف و تزارها بر ضد ایران (یعنی مظالم و جنایاتی که از سوی آنان نسبت به ایرانیان صورت گرفته بود) به عمل آمد، که یکی از آن افشاگرها که از آرشیه‌های سرّی امپراتوری روس تزاری استخراج و در اختیار ایران قرار داده شد همین کتاب مشهور خاطرات کینیز دالگوروکی بود که نقش عمّال تزاری را در تأسیس فرقهٔ بابیه و بهاییه شرح می‌دهد، و اولین بار، متن آن را مأموران خود رژیم انقلابی کمونیست روسیه در اختیار مردم ما گذاشتند.

خاطرات مزبور از سوی سفارت‌خانه روسیه بلشویک (و به قلم عبدالحسین هژیر، منشی و مترجم وقت سفارت روس، و نخست‌وزیر و وزیر دربار مشهور و مقتول بعدی) ترجمه و منتشر شد و همان موقع، مقادیر زیادی از ترجمه فارسی آن همه جا را پر کرد و در داخله خود سفارت هم بین جماعت مردم (که جهت تفرّج بدانجا می‌رفتند) دست به دست می‌گشت.^{۶۵} در بین افشاگرهای سفارت، مطالب دیگری هم غیر از خاطرات دالگوروکی وجود داشت که موضوع آن در خاطر من مانده و این یکی هم - چون از جهاتی، حساس‌تر بود و کراراً هم به چاپ رسیده و می‌شود - به یاد من مانده است. رژیم انقلابی روسیه - چنان که گفتم - با این افشاگرها می‌خواست، ضمن اظهار تأسف از مظالم روسهای تزاری در ایران، به اصطلاح برساند که ما از این‌گونه دسایس و مداخله‌های استعماری در ایران متنفر و بیزار می‌باشیم و رویهٔ شیطانی اسلاف خود را تعقیب نمی‌کنیم. آن وقت اینها (= توده‌ایهای وابسته به روس کمونیست) از بابیه به عنوان یکی از جنبشهای انقلابی ایران و از قره‌العین (با آن افتضاح بدّشت‌اش) این‌گونه تعریف و دفاع می‌کنند!

۵. من نمی‌دانم چه علاقه و عشقی است که این آقایان کمیتهٔ حزب توده به مؤنث و مذکر این انشعاب جاسوسی مخلوق دوران امپراتوری روسیه دارند؟! مثلاً آقای تنوریسین حزب توده در فصلی از کتاب خود برخی بررسیها دربارهٔ جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، تیترو می‌زند: «جنبش بابیان، آخرین و بزرگ‌ترین جنبش قرون وسطایی که بر آن، مُهر و نشانی از عصر نوین است.»^{۶۶} در همان کتاب می‌گوید: جنبش بابیان «در تاریخ کشور ما دارای قدرتی است والا، و سزا نیست که بر پایهٔ ذهنیات مذهبی و غیره آن را ناچیز گرفت...»^{۶۷} و در جای دیگر ادعا می‌کند که: قره‌العین «بی‌شک از اعظم زنان تاریخ کشور ما است»^{۶۸} همچنین می‌افزاید: «بایانی مانند باب‌الباب (مقصود، ملا حسین بشرویه است)، قدوس (ملا محمدعلی بارفروش)، حجت (ملا محمدعلی زنجانی)، دارابی (سیدیجی) و بویژه طاهره از سیماهای شگرف و تابناک جنبشهای انقلابی ایران هستند»^{۶۹}

از مطالبی که آقای تنوریسین حزب راجع به قضیه بدّشت در این کتاب آورده کاملاً برمی‌آید که منشأ عظمت و محبوبیت قره‌العین پیش اینها آن است که، گستاخانه، خود را «بی‌پرده» و «بی‌حجاب» به جمعیت عرضه داشته است.^{۷۰} مطالعه فصل مربوط به بابت در کتاب آقای تنوریسین، مخصوصاً قسمت مربوط به قضیه بدّشت در آن فصل، به خوبی گویای اسرار پیش‌بینی شده سران این فرقه (و رمز تعریف و تجلیل مارکسیستها از آنها) است، که کیاست و سرعت عمل شهید میرزا تقی خان امیرکبیر با از بین بردن سید علی محمد باب، فرصت تکمیل دیکته‌های استعمار تزاری را از او گرفته است.

می‌خواهیم بدانیم چرا همان فتنه بابت (که طبق اسناد منتشره توسط سفارت روسیه بلشویکی، مخلوق دسایس پرنس دالگوروکی سفیر استعمار روسیه تزاری بوده است)، مورد حمایت این روشنفکران روسوفیل بومی ما قرار گرفته؟! اگر این دین‌سازی و فتنه‌انگیزی تزارها به دست عوامل داخلی‌شان در ایران خوب و آزادیخواهانه بوده، چرا سران انقلاب اکتبر روسیه آنها را قتل‌عام و قلع‌ماده کردند که حتی ادعای یک دختر که ادعای نسبت خود را به خاندان سلطنتی از بین رفته روسیه (سلسله تزاری رومانوف) می‌کرد تا آخر هم ادعایش به جایی نرسید؟! و اگر بد بود این آقایان چرا کتابها و فصلها و نشریه‌ها و خطابه‌ها و تبلیغات و تجلیلهای از آن دستگاه جاسوسی روس تزاری حمایت کرده و می‌کنند و کتابها در مدح و دفاع از بابت نوشته و منتشر می‌کنند و چه مبالغه‌ها و تجلیلهای از مادّه و نرکنیز و غلامهای روسیه تزاری (یعنی رؤسا و سردمدارهای فتنه باب) کرده و می‌کنند و به حمایت آنها با مخالفین این دستگاه جاسوسی می‌جنگند...

در اوایل دهه ۱۳۶۰ش، خاطرات منسوب به کینیاژ دالگوروکی را مطالعه می‌کردم. روزی به خدمت لنکرانی رسیدم و در خلال صحبت، قسمتهایی از خاطرات مزبور را برای ایشان بازگو کردم. از جمله بخش مربوط به روابط دالگوروکی با یکی از روحانیون تهران، موسوم به شیخ محمد، که طبق آنچه در خاطرات مزبور آمده، فردی بود مازندرانی‌الاصل و اصالتاً اهل قریه اسک (از توابع لاریجان) که در کوچه وقفی نزدیک سفارت‌خانه وقت روسیه در تهران سکونت داشت. دالگوروکی وی را به عنوان معلم زبان عربی خود برگزید و با او ارتباطی وثیق به هم زد، نزد وی اظهار تشرف به اسلام کرد و حتی برادرزاده وی (زیور) را به همسری گرفت.^{۷۱}

مرحوم لنکرانی، که قبلاً این داستان را در کتاب خاطرات خوانده و از آن مسبوق بود، به طور مستند و نشاندار، مؤیدات تاریخی جالبی را برای وجود روحانی با همین اسم و مشخصات در محل یادشده بیان داشت.

ایشان به نقل از یکی از پیرمردان تهران در دوران قاجاریه، در محضر پدرشان آیت‌الله

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

حاج شیخ علی لنکرانی، از شیخ محمد نامی اسم می‌برد که از روحانیون تهران بود و در همان جا می‌زیست که کتاب خاطرات ذکر می‌کند و خصوصیات و احوالش نیز تماماً با «شیخ محمد» مذکور در کتاب خاطرات دالگوروی انطباق داشت.

مرحوم لنکرانی، با توجه به این‌گونه قرائن، و بویژه انتشار رسمی خاطرات از سوی سفارت‌خانه یک دولت معتبر، در کل، معتقد به اصالت تاریخی خاطرات منسوب به پرنس دالگوروی بود و اعتبار آن را صریحاً و کتباً تأیید می‌نمود. در همان‌جا، از آقای لنکرانی پرسیدم: چگونه و چرا کینیز دالگوروی - طبق آنچه در یادداشت‌های منسوب به او آمده - خود را «لنکرانی» قلمداد کرده با نام «شیخ عیسی لنکرانی» در کربلا وارد عمل شده است؟ ایشان پاسخ داد: اینکه دالگوروی خود را لنکرانی (و در واقع، جزء اهالی قفقاز و روسیه) جا زده، برای آن بوده که شباهت خود به روسها را توجیه کند.

و اما اینکه چرا از میان آن همه شهر قفقاز، لنکران را برگزیده، علتش می‌تواند این باشد که شهر لنکران در قفقاز آن روزگار (و حتی تا امروز) مرکز علمی و دینی منطقه محسوب می‌شده و حکم «قم» در ایران امروز را داشته است، لذا است که خود را به عنوان شیخ عیسی لنکرانی معرفی کرده است.

۶ - ۱. پیوند سران باب و بهاء با استعمار تزاری

چنانکه مرحوم لنکرانی تأکید کرده، در آثار خود بایان و بهاییان نکات بسیاری دال بر پیوند سران این دو فرقه با دولت روس تزاری وجود دارد که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌کنیم:

اقدام کنسول روسیه در تبریز توسط نقاش کنسولخانه از جسد باب صبح روز بعد از اعدام^{۷۲}؛ وعده ملا محمدعلی زنجان (رئیس بایان زنجان) به پیروانش هنگام جنگ با قشون امیرکبیر، مبنی بر حمایت امپراتوری روس از آنها^{۷۳}؛ اعتراض سفیر روسیه (پرنس دالگوروی) به امیر بابت سرکوب و قلع و قمع بایان شورشگر در زنجان^{۷۴}، اقدام دالگوروی (برای نجات حسینعلی بهاء از زندان ناصرالدین شاه) پس از واقعه ترور نافرجم شاه، و بدرقه او توسط غلامان سفارت تا مرز عراق^{۷۵}؛ و صدور لوح از سوی حسینعلی بهاء خطاب به امپراتور روس (الکساندر دوم) در تشکر از الطاف امپراتور و سفیر او (دالگوروی) در ایران.^{۷۶}

همچنین می‌توان به نکات درخور تأمل زیر اشاره کرد: عضویت بستگان نزدیک حسینعلی بهاء به عنوان منشی در سفارت روسیه در ایران: میرزا حسن نوری (برادر بزرگ‌تر حسینعلی بهاء و میرزا یحیی صبح ازل)، میرزا مجید خان (شوهر خواهر بهاء) و میرزا ابوالقاسم خان آهی (خواهرزاده بهاء)^{۷۷}؛ پیوند نزدیک اعضای خاندان افنان (خویشاوندان مادری باب و

نمایندگان عباس افندی در ایران) با سفارت روسیه و فعالیت حاجی میرزا محمدتقی افنان وکیل‌الدوله و برادران و پسرانش به عنوان نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد، و نیز عضویت آقا علی حیدر شیروانی (بهایی و از شرکای تجاری خاندان افنان) در سفارت روسیه در تهران^{۷۸}؛ عضویت عزیزالله خان و رقاء، از اعظام بهاییان تهران در بانک استقراضی روس در تهران، و عضویت برادر وی (ولی‌الله خان) در سفارت روسیه^{۷۹}؛ رهایی میرزا حیدرعلی اسکویی و گروهی از بهاییان از زندان شجاع‌الدوله حاکم آن شهر با مداخله کنسولهای روسیه و فرانسه در تبریز، و اقدام غیرمعمول کنسول روسیه به انتقال بهاییان با درشکه شخصی خود از زندان به کنسولگری و پذیرایی از ایشان^{۸۰}؛ حمایت سفارت روسیه از و رقاء (یکی از سران بهائیت) و میرزا حسین زنجانی، زندانیان علاء‌الدوله حاکم زنجان^{۸۱}؛ تألیف کتابهای متعدد توسط رزن روسی و کاپیتان تومانسکی راجع به بابیه و بهائیه.^{۸۲}

نمونه‌هایی از اعتراف دو تن از سران بهائیت درباره پادرمیانی و وساطت پرنس دالگوروکی برای آزادی و حفظ جان حسینعلی بهاء از گزند دولت ایران بدین قرار است: شوقی افندی (نواده و جانشین عباس افندی) با اشاره به ماجرای ترور شاه می‌نویسد: «روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقرّ اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگوروکی Prince Dalgoroki سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء‌الله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند. ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد.^{۸۳}

عبدالحمید اشراق خاوری، مبلغ و مورخ مشهور بهایی نیز خاطر نشان می‌سازد: ناصرالدین شاه «فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاء‌الله را از سفارت روس تحویل گرفته نزد شاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء‌الله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهاء‌الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاء‌الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود.»^{۸۴}

۶ - ۲. مشرق‌الاذکار عشق‌آباد، روسیه و بهائیت

لرد کرزن در کتاب مشهور خود ایران و قضیه ایران، از عشق‌آباد به عنوان «پایتخت نظامی و اداری روس در شمال ایران» یاد کرده^{۸۵} از اهمیت سیاسی - اقتصادی - سوق‌الجیشی مهم آن برای روسها پرده برمی‌دارد.^{۸۶} ویلهلم لیتن، کنسول آلمان در جنگ جهانی اول در تبریز، تصریح می‌کند که جاده عشق‌آباد - قوچان - مشهد «برای روسها ارزش بسیاری داشت».^{۸۷} اظهارات این دو کارشناس غربی را، کتابچه محرمانه‌ای نیز که کلنل زالطارف در سال ۱۳۰۶ق پیرامون جزئیات بینه نظامی و وضعیت سوق‌الجیشی ایران، و شیوه‌ها و راههای مناسب برای حمله و تصرف نظامی این کشور، نوشته، در مجمع سران ارتش روسیه با حضور برادر امپراتور قرائت کرده است، کاملاً تأیید می‌کند.^{۸۸} در زمان ناصرالدین شاه، روسها فشار شدیدی به دولت ایران می‌آوردند که از قوچان و مشهد به سمت عشق‌آباد روسیه جاده بکشد.^{۸۹} اما در آستانه آخرین سفر ناصرالدین شاه به اروپا (۱۳۰۶ق) سفیر وقت روسیه در ایران پرنس دالگوروکی (با پرنس دالگوروکی سفیر ایران در زمان علی محمد باب اشتباه نشود) با خشونت تمام، حکومت ایران را برای انجام برخی از تقاضاهای استعماری روسیه، زیر فشار شدید قرار داد و دولت ایران ناگزیر از اجابت درخواست روسها شد. یکی از این تقاضاها، اتمام راه شوسه میان مشهد و عشق‌آباد روسیه (مرکز تجمع و تبلیغ بهاییها) بود.^{۹۰} در واقع، بنای عشق‌آباد، جزئی از استراتژی تجاوزکارانه روسیه در طول قرن نوزدهم (مبنی بر بلع شمال ایران) بوده است که با تصرف و تسخیر نظامی پیاپی ایالات شمال و غرب خراسان بزرگ قدیم (مرو، سرخس، بخارا و...) آغاز شده بود، و موضوعاتی چون تجمع بهاییان و تشکیل مشرق‌الاذکار آنان در آن شهر با حمایت جدی و آشکار روسیه را، باید در چارچوب استراتژی یادشده تلقی کرد.

کسروی می‌نویسد:

آنچه دانسته‌ایم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس به همبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهایش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسولخانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهران و آشکار هواداری از بهاء و دسته او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاها آزادی به ایشان داده شد.^{۹۱}

سخن کسروی را خود بهاییان تأیید کرده‌اند. فاضل مازندرانی، به تفصیل تاریخچه بنای مشرق‌الاذکار عشق‌آباد، و حمایتها و مساعدتهای بی‌دریغ روسها از آنان در جریان احداث این بنا، را شرح داده است.^{۹۲} بر پایه اظهارات این کتاب، در ۱۳۰۴ق یکی از اقوام علی محمد

باب، موسوم به حاجی میرزا محمدعلی افنان شیرازی، طبق دستور بهاء، زمین مشهور به زمین اعظم را از اعظم نام، صاحب آن، خرید و عمارتی بر ساختمان آن افزود. تا شانزده سال پس از آن تاریخ، بهاییان از آنجا به عنوان معبد استفاده می‌کردند و مجالس و محافل‌شان در آنجا برگزار می‌شد. در ۱۳۱۱ق علی‌اکبر معمار یزدی بهایی، از سوی عباس افندی مأموریت یافت که نقشه مشرق‌الاذکار را بر اساس ۹ کشیده و به نظر وی برساند. سپس به تدریج و جوهی جمع‌آوری شد و زمینهای دیگری در کنار زمین اعظم خریداری گردید تا اینکه در سال ۱۳۱۷ق حاجی میرزا محمدتقی افنان (نماینده تجاری و وکیل الدوله دولت روسیه^{۹۳}، و برادر میرزا محمدعلی افنان) از جناب عباس افندی مأمور ساختن مشرق‌الاذکار شد. وکیل الدوله در ۱۳۱۹ق به عشق‌آباد آمد و با مساعدت محفل بهایی در آن شهر کار تخریب ساختمان موجود در زمین اعظم را برای احداث مشرق‌الاذکار در ۲۸ رجب ۱۳۲۰ آغاز کرد. «در آن وقت تمام بهاییان عشق‌آباد و اطراف به هزار نمی‌رسیدند.» در رمضان ۱۳۲۰ برابر ۲۸ نوامبر ۱۹۰۴، ژنرال «سوبوتیچ، والی بلد که... محبت ابرار [= بهاییان را] در دل داشت با جمعی کثیر از اعضای حکومتی و هم جمعیتی کثیر از بهاییان حاضر شده و در وسط عمارت که مرتفع‌تر از همه جا بود چادر افراشته، زینت نموده، فرشهای نفیس گسترده و میز و کراسی^{۹۴} چیدند و فواکه و حلویات که درخور حضور جنرال مذکور بود حاضر ساختند و جنرال اوراق تاریخ بنا که به خط روسی و هم فارسی مرقوم شد[ه] و در جمعه^{۹۵} فُضه قرار داشت در محلی که برای دفن مقرر گشت زیر اولین سنگ بنا نهاد و در حالی که حاجی وکیل الدوله نشانهای دولت روس و امیر بخارا [را] نصب بر لباسش داشت و پهلوی جنرال سوبوتیچ ایستاده بود فتوغراف اجتماعی [= عکس دسته‌جمعی] برداشتند. آن وقت اطراف محل مذکور را با سمنت محکم ساختند و سنگ اول بنا را گذاشتند. پس با صاحب منصبان در سرپرده نشسته چای و شیرینی صرف گشت و اظهار محبت و ملاحظت و رضا نسبت به اهل بها نمودند و همگی ابراز شادمانی از جهت بناء معبد کردند و تنی از بهاییان خطابه[ی] مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ذکر خیر سلاطین عادل و وزراء کامل انشاء و قرائت کردند و آحاد بهاییان به مدح و دعای دولت عادل^{۹۶} [روسیه] رطب‌اللسان گشتند...»^{۹۶}

پس از آن بهاییان با فوریت و سرعت دست به کار شدند و مجموعاً در طول پنج سال عملیات احداث مشرق‌الاذکار را به پایان رسانیدند. «در اولین سال که مشرق‌الاذکار بنیاد شد چون بهاییان از حکومت [روسیه] مهندس کاردانی خواستند... اکنف که مهندس کامل بود تعیین گردید و مقارن بناء مشرق‌الاذکار، کلیسای ملی نیز در عشق‌آباد بنا گردید و اکنف، مهندس این هر دو بنا بود و در کمال فعالیت و جدیت کار کرد و در حقیقت به کفایت او بود که عمده عمارت بدین عظمت در ظرف دو سال ساخته شد...»^{۹۷} وکیل الدوله در شوال ۱۳۲۸ با بدرقه^{۹۷} گرم بهاییان،

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

عشق‌آباد را به عزم دیدار با عباس افندی ترک کرد و پس از رفتن او باز هم کار خریداری زمینهای اطراف مشرق‌الاذکار و توسعه بنای آن ادامه یافت.^{۹۸} افزون بر آنچه گذشت، در سال ۱۳۳۵ق/۱۹۱۷م مجله بهایی خورشید خاور به زبان فارسی و تحت مدیریت سیدمهدی گلپایگانی (مبلغ مشهور بهایی) در عشق‌آباد تأسیس شد. این مجله، ضمن تبلیغ مسلک بهائیت، به مقالات ضدبهایه‌ی مشهد پاسخ داد و این امر سبب شد که ورود آن به خراسان از سوی متدینین ممنوع گردد. لذا ورود و پخش آن در ایران، از طریق گیلان انجام می‌گرفت. پس از انقلاب اکتبر چند بار مجله تعطیل شد ولی با دوندگی بهائیان دوباره جواز نشر یافت.^{۹۹}

نمونه دیگر حمایت آشکار روسها از بهائیان در عشق‌آباد را می‌توان در ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی مشاهده کرد که فردی بهایی و مقیم عشق‌آباد بود و در ۱۲ محرم ۱۳۰۷ (به علت توهین به مقدسات اسلامی) به دست جمعی از ایرانیان شیعه ساکن عشق‌آباد به قتل رسید.^{۱۰۰} به نوشته آواره در الکوآب‌الدريه (از تواریخ معتبر بهایی)، پس از قتل محمدرضا اصفهانی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ مشهور بهایی) و جمعی از بهائیان با قمرروف (کاماروف) «ژنرال روسیه» و حاکم «خوارزم و ترکمانیه» در عمارت حکومتی دیدار کردند و کاماروف «با غایت ملاحظت و مهربانی، مستفسر حالات و مقصود از ملاقات» آنها شد و میرزا ابوالفضل با تأکید بر اینکه «قریب نه سال است این طایفه بهاییه در ظل مرحمت دولت بهیه در عشق‌آباد متوقف و به تجارت و زراعت مشغول‌اند» اظهار داشت: «حزب شیعه» یکی از بهائیان (موسوم به حاج محمدرضا اصفهانی) را کشته و باز هم قصد تعرض دارند «و اکنون مقصود از مزاحمت اینکه آنچه اولیای ایالت امر و مقرر فرمایند اطاعت شود و بدون اذن و اطلاع بزرگان بلد حرکتی نکنیم»^{۱۰۱} پس از آن دیدار و گفتگو که ژنرال روسی «با کمال رأفت» با آنان «معامله» و رفتار می‌کند^{۱۰۲}، خشانریسکی قاضی عسکر روسیه (سود اعظم) برای تحقیق پیرامون این ترور، و صدور حکم قضایی درباره عاملین آن، از سوی تزار روس به عشق‌آباد می‌آید و در نهایت به نفع بهائیان داوری کرده، حکم به قتل دو تن از مسلمانان و نفی ابد و طولانی چند تن دیگر می‌دهد و هنگام اجرای حکم اعدام، مجازات آن دو را نیز به تبعید و حبس پانزده ساله در سبیری (که در واقع مرگ تدریجی با اعمال شاقه بود) تغییر می‌دهند و منت آن را بر سر مسلمانها می‌نهند که به اصطلاح بهائیان، قاتلان را بخشیده و از مرگ نجات داده‌اند!^{۱۰۳} میرزا ابوالفضل گلپایگانی، که در جریان واقعه حضور داشته، خود در نامه به میرزا اسدالله خان می‌نویسد: «وعداتی که از دولت قویه بهیة روسیه اطال‌الله ذیلها من‌المغرب الی‌المشرق و من‌الشمال الی‌الجنوب... در این محاکمه ظاهر شد شایسته است ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره دوستان در

جمع دیار و بلدان است... و جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراتور اعظم الکساندر سوم و اولیاء دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند.»^{۱۴} بعد از واقعه مزبور، «بهایان عشق آباد رسمیت و اهمیت یافتند» و «در سنه هزار و سیصد و یازده مدرسه رسمی افتتاح دادند و در سال هزار و سیصد و بیست هجری مطابق ۱۹۰۲ میلادی معبد جلیل و مشرق‌الاذکار عظیم برپا کردند.»^{۱۵} به قول آواره «بعد از شهادت حاجی محمدرضا و محاکماتی که به عمل آمد، دولت روس بهایان را به رسمیت شناخت و قمراف [= کاماروف]، حاکم ترکستان، به معاونت و مساعدت ایشان پرداخت. حتی خودش اظهار کرد که در اینجا معبد بسازید تا در ظل اقتدار دولت روسیه رسمیت یابد. از آن به بعد بهایان دم به دم و قدم به قدم رو به سرمنز ترقی ره فرسا شدند تا آنکه پس از قلیل مدتی مدرسه رسمی در همان زمین اعظم افتتاح دادند.»^{۱۶} او می‌افزاید: «از نکات نگفته آنکه: شهادت روسها چه در دوره تزاری و ایام استبداد و چه بعد از جمهوریت، از هر جهت، بهایان را راحت گذاشته ابداً ممانعت در مقاصد روحانیه ایشان ننموده بلکه تا حدی که مرام ایشان مفید به حال عموم و موافق تمدن بوده بر اجرای آن مساعدت کردند.»^{۱۷}

۶ - ۳. مبارزه لنکرانی با مشرق‌الاذکار

مرحوم لنکرانی بارها می‌فرمود: «نقشه و برنامه بهاییها در «مشرق‌الاذکار» عشق‌آباد را من برهم زدم!»، اما متأسفانه هیچ‌گاه پیش نیامد که از ایشان بپرسیم قضیه چه بوده و چگونه آن را بر هم زده‌اند. همین قدر می‌دانیم که وی (به جرم مبارزه بی‌پروا با رضاخان، و جمهوری‌سازی و فرمایشی‌ها) از سوی دیکتاتور نوظهور همراه آیت‌الله حاج سیدرضا فیروزآبادی و چند تن دیگر در شب ۳۰ تیر ۱۳۰۳/۱۸ ذی‌حجه ۱۳۴۲ به کلات نادری (در مرز خراسان) سپس شهر مشهد تبعید شد و در پاییز همان سال به وساطت آیت‌الله شیخ مرتضی آشتیانی از تبعید آزاد گردید. او از طریق قفقاز به تهران بازگشت و در آن میان، با مقامات روس کمونیست به گفتگو نشست، آنان را در جریان مسائل «واقعی» ایران قرار داد و با افشای ماهیت «استعماری/ انگلیسی» رضاخان، اشتباه «استراتژیک» سفیر وقت شوروی در ایران (شومیاتسکی) و عناصر چپ مرتبط با او (بویژه سلیمان میرزا و یاران او در حزب سوسیالیست) در کمک به رضاخان (به عنوان افسری «خلقی» و آزادیخواه!) را برملا ساخت و ثابت کرد که با این اشتباه، چه کلاه بزرگی بر سر کرملین رفته است. این گفتگوها مؤثر واقع شد و زمینه‌ساز عزل شومیاتسکی، و محاکمه و مجازات او در روسیه شد.

دولت اتحاد جماهیر شوروی (زمان ریاست استالین) از سال ۱۳۰۷/ش ۱۹۲۸م به بعد

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

(بوئزه در آستانه جنگ جهانی دوم (سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷/۱۳۳۵ و ۱۹۳۸) دست به تصرف مشرق‌الاذکار عشق‌آباد زد و آن را تبدیل به موزه کرد. همچنین، در سطحی وسیع، به دستگیری و تبعید بهاییان به نقاط مختلف روسیه (نظیر سیبری) و بعضاً ایران پرداخت، اموال و کتب ایشان را ضبط و محافل و مدارس ایشان را تعطیل کرد و فعالیتهای اجتماعی و تبلیغاتی آنها را در عشق‌آباد و دیگر نقاط روسیه (از ترکستان تا قفقاز) ممنوع ساخت.^{۱۰۸}

خان ملک ساسانی (مورخ پراطلاع معاصر، و سفیر ایران در پایتخت عثمانی پس از جنگ جهانی اول) در تحلیل برخورد تند بلشویکها با بهاییان، ضمن اشاره به پیوند اعضای این فرقه با سفارت انگلیس و سازمان اینتلیجنت سرویس بریتانیا در دوران قاجار، می‌نویسد: بعد از جنگ بین‌المللی اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق‌آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهاییها بود بالشویکها درون مشرق‌الاذکار شبکه جاسوسی به نفع انگلیسها کشف کرده، قریب یکصد نفر از وجوه بهاییهای آنجا را معدوم ساختند.

همچنین جاسوسانی که در جنگ بین‌المللی اول عربها را در سوریه و حجاز و نجد و شرق اردن برای جدا شدن از عثمانیها و به دست آوردن استقلال تبلیغ می‌کردند، همه از بهاییها [بوده] و به دستور انگلیسها این تبلیغات را انجام می‌دادند.

از جمله آنها، یکی حسین روحی بود که پدرش اهل آذربایجان، و گویا در مصر متولد شده بود و در سفارت انگلیس مقیم قاهره منشی بود و در جنگ بین‌الملل اول پولهایی که بایستی میان عربها تقسیم شود او می‌برد و می‌رساند و بعد هم مطابق آخرین اطلاعی که به من رسید در فلسطین وزیر فرهنگ شده بود. و نیز برادران افنان که خود را از خویشاوندان میرزا علی محمد باب می‌دانستند در وقت تشکیل دولت عراق دست‌اندرکار کلیه امور عراق بودند...^{۱۰۹}

۶ - ۴. روتشتاین، هژیر و پارک اتابک

تنودور روتشتاین، اولین وزیرمختار رسمی شوروی در ایران است که در روز ۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ (۲۶ آوریل ۱۹۲۱) وارد تهران شد و پس از دیدار با احمدشاه قاجار، ولیعهد (محمدحسن میرزا) و نیز نخست‌وزیر وقت (سید ضیاءالدین طباطبایی) در ۸ اردیبهشت کار خویش را آغاز کرد.^{۱۱۰}

وی با سیدضیاء رهبر سیاسی کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ میانه گرمی نداشت و حتی دو منشی ایرانی سفارت (به نامهای میرزا یوسف خان و میرزا عبدالله خان) را که دریافته بود جاسوسهای سید در سفارت‌اند اخراج کرد. او با احمدشاه (که دل پری از نخست‌وزیر

اجباری و انگلوفیل خود داشت) بر ضد سید وارد گفتگو و مذاکره شد و به عزل وی از نخست‌وزیری کمک کرد.^{۱۱۱} متقابلاً کوشید با عناصر و مطبوعات مبارز (بویژه چپ) تماس گرفته، آنان را در مبارزه با رقیب لندن خویشت مدد رساند و در این راه نیز توفیقاتی کسب کرده و توانست به زودی روابط گرمی با ایشان به هم زند.^{۱۱۲} البته از رضاخان نیز (که کانون قدرت نظامی بود) غافل نبود. چنان که رضاخان هم با او بازی می‌کرد و در نهایت کارشان به رویارویی کشید.^{۱۱۳}

باری، روتشتاین در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۰ با صدور اعلامیه‌ای در تهران اشعار داشت که باغ بزرگ سفارت روسیه (پارک اتابک سابق) به روی عموم برای گردش و هواخوری در روزهای جمعه باز می‌باشد. اعلامیه یادشده با استقبال مردم رو به رو شد.

۷- امیرکبیر؛ نقش بی‌بدیل در سرکوب فتنه باب

قتل باب و قلع و قمع آشوب بایان در دوران قاجار، توسط شادروان میرزا تقی‌خان امیرکبیر (صدراعظم ناصرالدین شاه) صورت گرفته است.

مرحوم لنکرانی در مقدمه خاطرات مستر همفر، صص ۶ - ۵، با اشاره به این نکته که «علی محمد باب پس از باز شدن مشیت رسوایی‌اش، باکفایت و درایت بزرگمرد تاریخ ایران مرحوم میرزاتقی خان امیرکبیر اعدام شد» می‌نویسد:

مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر زمان واقعه علی محمد باب، عنوان امیرنظام داشت و این فرقه مخلوق اجانب و جاسوس آنها، برای اینکه از عظمت و شرافت و نام نیک بلندآوازه آن بزرگمرد ضرر نبوده باشند کشتن او [باب] را پای ناصرالدین شاه حساب کرده‌اند و در نظر عامه نام مرحوم امیر را که اصیل در قتل او بوده مسکوت گذارده‌اند، ولی در کتابهای خصوصی آنها که در دست هست مرحوم امیر را که اصیل در [از] بین بردن علی محمد جاسوس مخلوق خارجیها بوده صراحتاً به باد فحش گرفته‌اند.

لازم است ملت ایران متوجه این نکته باشد که امیرکبیر بیداردل تا چه حد عاقبت‌اندیش بوده است و قضیه قره‌العین راجع به ناصرالدین شاه معروف است که به چه تدبیری قبل از مواجهه آن فتنه با شاه، ناصرالدین شاه را در مقابل امر واقع شده قرار داده و آن زن اباهی عاری از هر قید و بند را سر به نیست کرده است.

۷ - ۱. اعتراف مورخان به نقش کلیدی امیر در پایان دادن به آشوب بایان
مورخان (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) همگی اتفاق نظر دارند که عامل اصلی سرکوب

فتنه بایان، و اعدام پیشوای آنان (باب)، شخص امیرکبیر بوده است. مهدی بامداد، یکی از اقدامات امیر در زمان صدارت را، در کنار «اصلاح امور مالیاتی، ارتش، تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی»، «قلع و قمع فتنه» تجزیه طلبانه «حسن خان سالار در خراسان»، «برافراشتن بیرق ایران در ممالک خارجه»، «تأسیس دارالفنون» و «ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه»، «فرونشاندن انقلاب بایان» می‌داند^{۱۱۴} و با اشاره به «شورشها و انقلابات خونین» پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در نقاط مختلف کشور می‌نویسد: «اگر عرضه، کفایت، درایت، لیاقت و مدیریت میرزا تقی‌خان امیرکبیر در امور نبود غائله و دامنه شورشها به این زودیه‌ها خاموش نمی‌شد و در این صورت حتمی بود که وضع دولت و ملت ایران دگرگون می‌گردید.»^{۱۱۵} دکتر عبدالحسین نوایی نیز، نقش امیر در قلع و قمع بایه را بسیار تعیین کننده می‌داند و می‌نویسد: «میرزا تقی‌خان... با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه زنجان و تبریز بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جای‌گیر گردد.»^{۱۱۶} نورالدین چهاردهی، شخصیت پراطلاع از باییت و بهاییت، نیز می‌نویسد: «این ناچیز از بزرگان ازلیها و بهاییها شنیده است که باب و افراد حروف حی [= یاران برجسته باب] همگی درصدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حکومت بیان [نموده] بودند و اگر میرزا تقی‌خان امیرکبیر نبود مسلماً به مقصود خود می‌رسیدند.»^{۱۱۷} بهاییان سخنان چهاردهی را تأیید کرده‌اند.^{۱۱۸} به قول ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین، نویسندگان کتاب دیانت بهایی آیین فراگیر جهانی: «میرزا تقی‌خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع [= بهاییت] شمرده می‌شود.»^{۱۱۹}

امیرکبیر، حسینعلی بهاء را نیز در ۱۲۶۷ به کربلا تبعید کرد^{۱۲۰} و دایی باب (حاجی سیدعلی تاجر شیرازی) را نیز که در توطئه ترور امیر با بایان همدست بود دستگیر و به علت عدم اظهار توبه، به مجازات رساند.^{۱۲۱}

افزون بر آن، حواریون و یاران باوفا و پایرجای امیرکبیر نیز نظیر آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (وصی امیرکبیر)، حاج میرزا محمدهاشم طباطبایی (منشی مخصوص و محرم راز امیر)، عزیز خان مکرری سردار کل (داماد امیرکبیر) و میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک (کاتب سر امیر و وزیر امور خارجه ناصرالدین شاه به سفارش امیر در سالهای پس از قتل وی) سخت با بایه و بهاییه مخالف بودند و در قلع و قمع ریشه‌های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند.

بی‌جهت نیست که، با عزل و قتل امیرکبیر، راه برای تاخت و تاز مجدد بایان باز شد و میدان را تا آنجا برای پیشبرد اهداف خود فراهم دیدند که تا مرز ترور (نافرجام) شاه نیز

پیش رفتند. عباس امانت می‌نویسد: «بایان، پس از شکستهای فجیع در مبارزات قلعه طبرسی و در شهرهای نیریز و زنجان، و متعاقباً اعدام باب در شعبان ۱۲۶۶ در تبریز، سخت روحیه خود را باخته بودند، ولی پس از سقوط دولت امیرکبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخشهایی از شبکه خود را بازسازی کنند.»^{۱۲۳}

با این حال، نه تنها با اخراج امیر از صحنه، میدان برای تنفس مجدد بایان باز شد، که جانشین امیر، میرزا آقاخان نوری (که تحت‌الحمايه انگلیسیها بود) از دوستان صمیمی حسینعلی بهاء بود و از بهاء که توسط امیرکبیر به عراق تبعید شده بود رسماً دعوت کرد که به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را وسیله برادرش مورد پذیرایی گرم قرار داد و حتی پس از ترور نافرجام شاه، و دستگیری افراد، در مقام مخفی کردن بهاء (که متهم به همدستی با تروریستها بود) برآمد، که البته بهاء با احساس خطر شدید، پیشنهاد میرزا آقاخان را نپذیرفت و خود را به خانه فامیل نزدیکش، میرزا مجید آهی، منشی سفارت روسیه، رساند^{۱۲۴} و سفیر روسیه (پرنس دالگوروکوی) نیز بهاء را مورد حمایت آشکار و پی‌گیر خویش قرار داد.

مرحوم امیر، با اقدام به سرکوبی قاطع فتنه بایان و اعدام و تبعید سران باب و بهاء، همراه با انجام برخی اصلاحات سیاسی - اجتماعی در کشور در چند سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه، برای همیشه راه را بر پیشرفت این گروه در تاریخ ایران سد کرد. این نقش بی‌بدیل، از چشم بایان و بهاییان مخفی نماند و او را آماج کینه‌توزی و فحاشی خود ساختند. به قول نورالدین چهاردهی «بایها و بهاییان سرسخت دشمن آشتی‌ناپذیرند و میرزا تقی‌خان امیرکبیر و ناصرالدین شاه را لعن فرستند و این دو تن را مانند یزید و شمر می‌نگرند.»^{۱۲۵}

برای نمونه، عباس افندی در کتاب مقاله شخصی سیاح... می‌نویسد: «میرزا تقی خان امیر نظام... سمند همت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت. این وزیر شخصی بود بی‌تجربه و از ملاحظه عواقب امور آزاده. سفاک و بی‌باک و در خونریزی چابک و چالاک. حکمت حکومت را شدت سیاست دانست و مدار ترقی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف جمهور می‌شمرد و چون اعلی حضرت شهریاری [ناصرالدین شاه] در سنّ عنفوان شباب بودند، وزیر به اوهمات غریبه افتاد و... بی‌مشورت وزرای دوراندیش، امر به تعرض بایان کرد...»^{۱۲۵}

شوقی افندی (نواده و جانشین عباس افندی) در هتاکي به امیرکبیر، راه جدّ خویش را پیمود و در لوح قرن از امیر با عناوینی چون «اتابک سفاک بی‌باک» و «امیر سفاک» یاد کرده^{۱۲۶} می‌نویسد: «اتابک اعظم، تقی سفاک و بی‌باک که حکم اعدام سیدعالم را صادر نمود و جمعی از اصحاب را در مازندران و نیریز و زنجان و تهران شربت شهادت بنوشانید دو سال بعد از آن واقعه هائله به سخط شهریار پر کین مبتلا گشت و در حمام فین به اسفل السافلین راجع شد. برادرش که

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

در این عمل فطیخ شریک و سهیم گشت در همان ایام به دارالبوار راجع شد.^{۱۲۷} نیز در کتاب قرن بدیع، از مرحوم امیر با تعبیر «وزیر بی‌تدبیر» یاد کرده، پس از شرح اعدام باب به اهتمام او و برادرش (وزیر نظام)، می‌نویسد: «امیر نظام سفاک و بی‌باک، محرک اصلی شهادت حضرت اعلیٰ [=باب]... دو سال پس از این واقعه هائله با برادرش [وزیر نظام] که همدست و معاضد او بود به هلاکت رسید و جزای اعمال سیئه خویش را به رأی‌العین مشاهده نمود.»^{۱۲۸}

۷-۲. قره‌العین، امیر و ناصرالدین شاه

قره‌العین (زرین تاج قزوینی) از پیشگامان باییت در زمان ناصرالدین شاه است که عملیات کشف حجاب و رفتن وی با چهره کاملاً بزک شده و عریان به میان مردان بایی و همخوابی‌اش با سران باییه (که در تاریخ از آن، با عنوان رسوایی بدشت یاد می‌شود در تاریخ ثبت شده)^{۱۲۹} است و حتی مورخین بایی و بهایی نیز بدان اشاره دارند.^{۱۳۰} احمد کسروی می‌نویسد: «... داستان قره‌العین شگفت‌آور است. ولی دلیلی از آن به سود کیشهای بایی و بهایی نتوان درآورد. در کوششها نیز زیان قره‌العین کمتر از سودش نبوده. در جست‌وجوی او از خانه شوهر و همراهی‌اش با مردان و آن داستان بدشت که خود بهاییان پوشیده نداشته‌اند، دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا می‌شمارند در نامه خود به بهاییان تهران چنین نوشته: «قره‌العین یک دفعه بی‌حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی‌توانیم به درآوریم.»^{۱۳۱}

مرحوم لنکرانی معتقد بود: خدمت بزرگ دیگری که امیرکبیر به اسلام و ایران کرد، تسریع در اعدام قره‌العین، و از بین بردن زمینه دیدار آن زن فتنانه با ناصرالدین شاه جوان بود که زمام نفس خویش را در دست نداشت و ممکن بود دل‌باخته ناز و غمزه او شده و این امر (همراه با سوسه‌دوانیهای دول اجنبی ذی‌نفع در ماجرا) کار پایان دادن به غائله ایران سوز بایبان را دچار مشکل سازد.

نورالدین چهاردهی، «از افراد ثقه ازلیها» شنیده است «که طاهره در زمان زندانی بودن خود تقاضای ملاقات با ناصرالدین شاه نمود و شاه مایل به ازدواج با او بود. درباریان [بخوانید: امیرکبیر] از ملاقات طاهره بیمناک شده و وهم داشتند که شاه تحت سیطره طاهره قرار گیرد و زیبایی او موجب شود که شاه مفتونش گردد، لذا مرگ او را جلو آوردند.»^{۱۳۲}

۸ - پیشگوییهای وارونه

در بین اوراق به جا مانده از آیت‌الله لنکرانی، رونوشتی از نامه سرگشاده شخصی به نام

«محمود والانژاد» خطاب به محمدرضا پهلوی (مورخ ۱۹ مرداد ۱۳۵۱) وجود دارد که در پوشش اظهار احترام و ارادت به شاه، به طور مدبرانه، شاه را شدیداً بر ضد بهائیان (که در آن روزگار، مقامات حساس و مهم کشوری و لشکری را در ایران قبضه کرده بودند) تحریک کرده است.

در این نامه نکات درخور ملاحظه‌ای راجع به فرقه ضاله مطرح شده است که اشاره به برخی از آنها خالی از لطف نیست:

۱. پیشوای بزرگ بهائیان، عباس افندی، پیشگویی کرده بود که «امر الهی در خاندان ما منقرض نمی‌شود.» ولی به رغم این ادعا، شوقی افندی (نوه دختری و جانشین وی) مقطوع‌النسل مرد و ناگزیر اداره امور این فرقه استعماری به دست هیئتی نه نفره سپرده شد که با عنوان «بیت‌العدل» در حیفا اسرائیل به سر می‌برد.

۲. در زمان جنگ جهانی دوم، شوقی افندی (جانشین عباس افندی) با مشاهده پیشرفت سریع آلمانها در خاک روسیه و نیز اَلَعَمَین، برای آنکه فرصت از دست نرود لوحی به نفع هیتلر صادر کرد و بهائیهای ایران که اصل آنها کلیمی نبود به اتکاء لوح مزبور به نفع آلمانها تبلیغات می‌کردند و یهودیان بهایی شده در اضطراب و تشویش به سر می‌بردند و لذا پس از اشغال ناجوانمردانه ایران به دست قوای روس و انگلیس، اولین پارتی ایرانیانی که توسط انگلیسیها اسیر و زندانی گردیده، به کرمانشاه برده شدند، بهائیهای ایران بودند. پس از آن، با شکست هیتلر و پیروزی متفقین، شوقی ناچار شد لوحی دیگر، این بار به نفع انگلیس و زیان آلمان صادر کند و پیشگویی سران بهائیت برای چندمین بار غلط از آب درآمد!^{۱۳۴}

۹ - مبارزات سیاسی - فرهنگی لنکرانی با بهائیت

لنکرانی زمانی که در هم‌تندگی دیرین بهائیت را با استعمار غرب (انگلیس و امریکا) و رژیم وابسته پهلوی می‌دید، نمی‌توانست بر اضلاع سه‌گانه این مثلث شوم (= بهائیت، استبداد پهلوی و استعمار سام/ ساکسون و صلیب/ صهیون) چشم فروبندد و آن سه را به طور هم‌زمان هدف نگیرد. بی‌راه نیست که در نطق کوبنده خود در مجلس شورای چهاردهم علیه دکتر میلسپو (مستشار امریکایی مشهور)، از اختلاط و همکاری میلسپو با بهائیان در پست ریاست دارایی به شدت انتقاد کرد و محفل بهائیت نیز طی نامه‌ای به مجلس، سریعاً نسبت به لنکرانی واکنش خصمانه نشان داد.^{۱۳۵}

سابقه نبرد فرهنگی و سیاسی آیت‌الله لنکرانی با بهائیت، به اوایل دوران کودتای رضاخانی می‌رسد، و او در این راه، از هیچ اقدامی - از برگزاری جلسات بحث و مناظره آزاد شخصی

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

و گروهی با بهاییان گرفته تا کمک به نشر کتب افشاگرانه درباره این فرقه، نطق در مجلس شورا بر ضد آنها، و بالاخره اقدامات سیاسی در داخل و خارج ایران برای محدود ساختن اقدامات مخرب ایشان - دریغ نداشت.

حاج هاشم لنگرانی (از معتمدین بازار تهران، و پسر عموی لنگرانی) در گفتگو با نگارنده (در ۱۲ دی ۸۰) اظهار داشت:

یادم هست در سالهای نخست پس از شهریور ۱۳۲۰، یک بار آقای لنگرانی را (به خواهش خودشان) با ماشین خودم به جلسه بهاییها بردم که با مبلغان آنها بحث کند. جلسه در خانه‌ای بود که آدرس آن را اکنون در یاد ندارم. زمانی که به آن خانه رسیدیم، گفت اسلحه‌ها نباید پیدا باشد. تشک ماشین را بلند کردیم و دو تا از اسلحه‌ها را در زیر آن جای دادیم. بعد با نشان دادن خانه موردنظر، گفت: من می‌روم. چنانچه توقفم بیش از یک ساعت یا یک ساعت و نیم طول کشید تو بیا در خانه را بزن و سراغ من را بگیر. من در ماشین ماندم تا او رفت و برگشت. وقتی برگشت دیدم بسیار ناراحت است و غرغرکنان می‌گوید: اینها، اصلاً پای‌بند هیچ دین و مرامی نیستند و حتی خود عباس افندی را هم قبول ندارند. یک دکانی باز کرده‌اند برای خودشان؛ کلاً همه‌اش بازی و بازیگری است...!

۱۰۹

از جمله اقدامات مهم مرحوم لنگرانی (و دوستانش) در مبارزه با بهائیت، ایجاد مجلس مناظره میان شیخ محمد خالصی‌زاده بایکی از مبلغان بهایی است که در پاییز ۱۳۰۵ش صورت گرفت و یکی از گردانندگان عمده آن مجلس، و تندنویسان گفتگوهای آن، شخص شیخ حسین لنگرانی بود که به شکست مفتضحانه مبلغ مزبور انجامید و توضیح آن، موضوع گفتار بعدی ما است.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۹ - ۱. برگزاری مجلس مناظره با مبلغ بهایی (آذر ۱۳۰۵)

عصر شنبه ۱۹ آذر ۵/۱۳۰۵ جمادی‌الثانی ۱۳۴۵ آقای شیخ محمد خالصی‌زاده در حضور جمعی از یاران و هم‌زمان خویش در آن روزگار (از جمله آقای لنگرانی) در منزل خویش در تهران با یکی از مبلغان مشهور بهایی موسوم به میرزا عبدالله خان تحقیقی (احتمالاً همان عبدالله مطلق، مبلغ مشهور بهایی) به مناظره مذهبی پرداخت.

جریان از این قرار بود که، جمعی از بهاییان درصدد نفوذ به ارتش وقت ایران برآمده، با بعضی از افسران نظیر مرحوم سرتیپ لطفعلی خان تماس گرفته بودند.

افسران یادشده، همراه چند نفر، نزد آقای خالصی‌زاده رفته، همراهان خود را مبلغ بهایی معرفی می‌کنند و می‌گویند: به اتفاق این آقایان، نزد شما آمده‌ایم که شما با آنها مذاکره و

مناظره کنید تا معلوم شود که اینها چه می‌گویند و حق با کدام طرف است؟ و افزودند که قرار گذاشته‌ایم مذاکرات نوشته شود و طبع و نشر گردد.

با شروع مذاکره، مبلغان بهایی با ثبت و ضبط مطالب مخالفت می‌کنند. مرحوم لطفعلی خان و غلامحسین خان شهباز سلمانی اظهار می‌دارند که بنای ما بر ثبت مذاکرات بوده است، و با اصرار خویش، مبلغان مزبور را ملزم می‌کنند که تن به ثبت و ضبط حرفها بدهند. در نتیجه، مناظره مزبور فی‌المجلس توسط برخی از مسلمانان (= آقایان شیخ حسین لنکرانی، شیخ حسین افصح المتکلمین و علی اکبر اعلم) و بهاییان حاضر در مجلس تندنویسی می‌شود^{۱۳۶} و صورت مذاکرات در پایان جلسه به امضای خالصی زاده، تحقیقی، لنکرانی و دیگر حضار (بالغ بر بیش از چهل تن) می‌رسد.^{۱۳۷}

پس از آن خالصی زاده نطقی مطمئن در حقانیت توحید اسلامی و ردّ دعوی بهائیت ایران می‌کند. صورت مذاکرات و نطق مزبور بزودی با عنوان مبلغ بهایی در محضر شریف حضرت آیت‌الله خالصی دامت برکاته، با مقدمه لنکرانی «از طرف جریده اتحاد اسلام» به مدیریت لنکرانی در ۱۲ فروردین ۱۳۰۶ چاپ و انتشار می‌یابد. کتاب یادشده بزودی به چاپ دوم می‌رسد و پس از آن نیز کراراً در تهران و شهرستانها (چاپ سوم در کرمانشاه و چاپ پنجم در یزد) طبع و نشر می‌گردد.

۱۱۰

در چاپهای نخستین، نام شیخ حسین لنکرانی در پایان مقدمه (برادرها!) ذکر نشده است، ولی به جای آن عنوان جریده اتحاد اسلام آمده که مدیر آن، لنکرانی بود و بنابراین حکم امضای خود او را داشت.

وانگهی، در پایان کتاب، آقای لنکرانی، ضمن وعده انتشار برخی از کتب در آینده نزدیک، و اعلام برگزاری «مجلس ارشاد و بیان فلسفه احکام» در شبهای یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه در منزل آقای خالصی، و اظهار تأسف از تعطیل شدن جریده اتحاد اسلام به عنوان «ش. حسین لنکرانی» امضا کرده است.^{۱۳۸}

در طبع مجدد کتاب مبلغ بهایی (که در سال ۱۳۶۷ق از سوی هواداران خالصی زاده و با مؤخره عبدالحسین آیتی در یزد انتشار یافته است) در صفحه ۴ با عبارت زیر تصریح شده که مقدمه ابتدای کتاب با عنوان «برادرها!» به قلم فاضل محترم، دانشمند معظم، آقای آقاشیخ حسین لنکرانی طهرانی مدیر مکرّم جریده شریفه اتحاد اسلام، دام فضله» می‌باشد. ضمناً پیش‌نویس مقدمه به خط لنکرانی موجود است که تصویر آن را همراه با صورت هزینه طبع کتاب مبلغ بهایی... (مطبعه باقرزاده تهران، مورخ ۱۲ فروردین ۱۳۰۵، ارسالی برای لنکرانی) در صفحات بعد می‌بینید.



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه لنگرانی بر کتاب چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

برادرها!

ما طرفدار وحدت کلمه و اتفایم و همیشه برای ایجاد و تصمیم این منظور سعی و مجاهدت کرده‌ایم. دول استعمار برای اجرای نقشه‌های ظالمانه خود القاء اختلاف کلمه و نفاق و دوئیت را بهترین وسیله می‌دانند و خوب هم فهمیده‌اند، چنانچه گفته‌اند (فَرَّقَ تَسُد) جدایی بینداز آقایی کن. به همین منظور است که هر جا به رنگی و هر نقطه به شکلی اسباب‌چینی کرده و از هیچ چیز هم فروگذار نمی‌نمایند.

اینها همیشه سعی می‌کنند که جنگ داخلی ایجاد کنند. نقشه اساسی آنها قضیه شیعه و سنی بود که بحمدالله در اثر توجه مسلمین تقریباً مرتفع شده است ولی بعد از این همه خانه خرابیها و در هر یک از بلاد و ممالک اسلامی هم مناسب وضعیات آنجا یک چیزی ایجاد می‌کنند. مثلاً در هند به عنوان هندو و مسلمان و عنوان اسماعیلی و اخیراً عنوان قادیانی و در ایران به عنوان حیدری و نعمتی، شیخی و متشرع و عنوان بابی و بهایی و امثال اینها، القاء اختلاف و ایجاد به بغضاء و نفاق می‌کنند.

۱۱۴

اینها تدبیری که برای نیل به مقاصد استعماری خود اجرا می‌نمایند و دسائسی که به عناوین ملی، وطنی، سیاسی و امثال اینها اجرا شده و می‌شود فعلاً از موضوع بحث ما خارج و ان‌شاءالله در آتیه تعقیب خواهیم کرد.

راستی خجالت‌آور است که در قرن بیستم، عصر علم و اکتشافات، یک دسته از مردمانی که بیانات یک نفر مبلغ مبرز آنها ترهاتی است که ذیلاً می‌خوانید بتوانند در این دوره (آن هم در میان یک ملتی که بزرگان عالم، خواهی نخواهی در مقابل حقایق دینی آنها تعظیم، و فلاسفه قرن بیستم به فهمیدن فلسفه دستورات عالیة دیانت آنها افتخار می‌کنند) موفق به اظهار این گونه مهملات و مزخرفات و دعوت به این گونه اوهام و خرافات شوند.

ما برای اینکه بفهمانیم آن عبارات مسلسلی که با لحن مخصوص از ماشینهای تدلیس این شیاطین اجتماعی و یا آلات سیاسی اجانب برای مشوش کردن فکر مردمان بی‌اطلاع خارج و در کمال عجله ردیف کرده و تحویل مردم می‌دهند وقتی که به کاغذ آمده و تنظیم می‌شود چه حرفهای بی‌ترکیب خنده‌آوری است و مطلب از چه قرار است، عین مذاکراتی را که خود متکلم و عده کثیری از حضار آن را امضا کرده‌اند بدون تصرف به معرض افکار عمومی می‌گذاریم.

تا بداند مؤمن و گبر و یهود کاندر این صندوق جز لعنت نبود

بخوانید و بخندید، بخوانید و گریه کنید، بخوانید و عبرت بگیرید، بخوانید و اعتراف

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

کنید که بشر چقدر می‌تواند و آنهایی که مسخر این مسخرها می‌شوند چقدر بیچاره و بدبخت هستند.

اینها عنوان عدم آزادی را بهانهٔ مظلومیت خود قرار داده و در مقابل مردمان ساده قیافهٔ حق به خود گرفته (ننه^{۱۳۹} من غریب) در می‌آورند. ولی خوشبختانه این مجلس که در کمال آزادی شروع و با نهایت اخلاق خاتمه یافت این عذر مجعول را هم از دست آقایان گرفت. معمول آقایان این است، همین که کار به جای باریک می‌رسد یک دعوایی راه می‌اندازند که مطلب از بین برود، ولی بحمدالله در اثر توجه مردم دیگر موفق به این تدبیر نمی‌شوند. چنانچه ملاحظه می‌کنید و انشاءالله آتیه هم در سایهٔ متانت و بردباری که ملت شعار خود قرار داده‌اند، راه استفاده از هیاهوی جاهلانه بر اینها مسدود است.

مقام منبع نایبۀ اسلام و شرق، آیت‌الله‌العظمی آقا شیخ محمد خالصی دامت برکاته اجل و اوقات ذی‌قیمت ایشان اهم از این است که صرف این‌گونه امور بی‌اهمیت و مباحثه با این‌گونه از مردم و مواجهه با این مهملات شود، ولی متأسفانه گاهی اضطرار و تنگی قافیه و وظیفه‌شناسی سایرین، اشخاص بزرگ را مجبور می‌کند که این‌گونه زحمات را هم شخصاً عهده‌دار شوند. آقای خالصی نظر به اینکه اهمیتی نمی‌دادند راضی به نشر آن نمی‌شدند، ولی ما بنا به مصلحتی اقدام به نشر آن کردیم. ای کاش ملل شرقی، خصوصاً امت اسلام، بالاخص ملت ایران متوجه مصلحت شده به این مرگ تدریجی خاتمه داده و بیش از این فدای دسائس اجانب و بازیچهٔ دست متمدنین (۱) آدم‌خوار نشوند.

(اتحاد اسلام)

انجام مناظره و انتشار متن آن، در جامعهٔ آن روز ایران تأثیری شایان (به زیان بهائیت) بر جای نهاد و یکی از آثار خجستهٔ آن، جرئت دادن به کسانی از میان بهاییان (یا منسوب به آنان) بود تا از این فرقه روی گردانند؛ کسانی که مدت‌ها پیش از آن تاریخ به بی‌بنیادی این مسلک پی برده، اما شهامت یا مجال تبری از آن، و افشای ماهیت آن، را نداشتند.

به گفتهٔ خالصی زاده انتشار مناظرهٔ مزبور، تأثیرات خوبی روی عناصر دانشمندی که متهم به بهائیت بودند ولی در واقع، تنها با بهاییان محشور بوده «به خرافات آنها قایل نبودند» گذاشت و به آنها شجاعت تبری از بهائیت و «نشاط و جدیت کامل در اظهار خرافات» آنان بخشید؛ افرادی «مثل دانشمند محترم و فاضل معظم جناب آقای عبدالحسین آیتی یزدی تفتی که سه مجلد کتاب کشف‌الحیل با ضمیمهٔ آن در اظهار خرافات و شیادی و طراری بهاییان نوشته و مانند فاضل ارجمند و فیلسوف نیرومند آقای آقامیرزا حسن نیکوی بروجردی که چهار جلد کتاب فلسفه نیکو در همین^{۱۴۰} موضوع نوشته و مانند فاضل محترم آقای صبحی [فضل‌الله صبحی مهدی

مشهور] که در خانه عباس افندی تقریباً تربیت شده و کتابی مبنی بر ناامیدی از آن خانواده به نام [خاطرات] صبحی نوشته و طبع و نشر کرد و مانند بانو قدسی ایران که زن یاور رحمه‌الله علانی بوده و از شوهر خود جدا و مسلمان گشت و به دیگری ازدواج نمود و کتاب بارقه حقیقت درباره فجاج ناموسی بهایان و اباحی بودن و پیروی از کمونیستها در اعراض و ناموس طبع و نشر نمود و همچنین جوان پاک نهاد آقای صالح اقتصاد که از اعمده^{۱۳۱} بهایان بود کتاب ایقاز را بر تأیید کشف‌الحیل تألیف و طبع نمود^{۱۳۲} و مانند آنها خلق کثیری هستند که از بهاییت منصرف شده اگر سواد داشتند به نظم و نثر، فساد بهاییت را اعلام می‌نمودند...^{۱۳۳} و در ادامه نیز به برخی اقدامات دولت رضاخان به ایجاد تضییق برای مدارس بهایان و برکناری برخی از آنها از دوایر حکومتی اشاره می‌کند.

از نوشته آیتی در کشف‌الحیل برمی‌آید که توسط او و طیف همبسته‌اش (خالصی‌زاده و لنکرانی) در آن زمان، تشکیلات گسترده‌ای در ایران درست شده بود که در میان بهایان نفوذ داشته، اسرار آنها را به دست می‌آورد: «چه که الحمدلله در تمام نقاط، وسایلی در دست داریم و تشکیلات [ات] ضدبهایی هم مثل تشکیلات خودشان یعنی دارای دو وجه موجود است...»^{۱۳۴}

۹ - ۲. چاپ و انتشار «کشف‌الحیل» آیتی (مرداد ۱۳۰۶)

زمانی که کتاب مبلغ بهایی در محضر... آیت‌الله خالصی، برای دومین بار در حدود بهار ۱۳۰۶ش از سوی اداره جریده اتحاد اسلام (به مدیریت لنکرانی) منتشر شد، خوانندگان در پایان آن کتاب (ص ۳۲) تحت عنوان «کشف‌الحیل» با آگهی زیر روبه‌رو شدند:

اخیراً کتابی به نام فوق از طرف آقای میرزا عبدالحسین آیتی (آواره سابق) که از مُبلغین میرز بهاییه بلکه معلم اول دایره تبلیغ آنان شناخته می‌شده تهیه و در تحت طبع است، قریباً منتشر می‌شود.

خصوصیات این کتاب آنکه: آواره مدت هجده سال در میان بهایان بوده، حتی در حل و عقد امور آنها تصرف می‌نموده و پس از هجده سال به واسطه شنای اعمال آنان، آن حوزه پر از فساد را وداع گفته و چنین کتابی نگاشته.

البته چنین شخصی بهتر و به طریق اکمل می‌تواند پرده تزویر از روی شنای و حیل این شیاطین اجتماعی برداشته و دسایس آنان مکشوف و به معرض افکار عمومی بگذارد. برای اینکه در توصیف این کتاب مهم قصوری نشده باشد، برادران خود را به مطالعه مضامین مهمه آن دعوت نموده و تصور می‌کنیم افکار مطالعه‌کنندگان میزان اهمیت کتاب را به خوبی تشخیص دهد. به هر حال ما این حسن تصادف یا استفاده از ذخیره چندین ساله

را به برادران دینی خود تبریک می‌گوییم.

(محمدحسین الحسینی الشهشہانی)

عبدالحسین آیتی تفتی، ادیب، مورخ، نویسنده، مترجم، روزنامه‌نگار و شاعر زبردست معاصر (فرزند حاج شیخ محمد موسوم به حاج آخوند تفتی) در تفت از توابع یزد به دنیا آمد. بر پایه زندگی‌نامه خودنوشت وی^{۱۳۵}، در جوانی لباس روحانیت پوشید و به آموزش علوم حوزوی پرداخت و پس از مرگ پدر وارث محراب و منبر وی شد. بهاییان برای فریب وی دام گسترده، برخی از کتب خویش را - به وسایل عدیده - به وی دادند تا مطالعه کند و این امر، سبب شد که برخی از روحانیون و متنفذین محل، وی را متهم به گرایش به بهائیت کنند. با شیوع این اتهام، مردم از وی کناره جستند و او ناگزیر به ترک زادگاه خویش شد. متقابلاً بهاییان آغوش گشودند و او را به خود جلب کردند. بدین گونه، آیتی به جرگه بهاییان وارد (یا بهتر بگوییم: سوق داده) شد و به علت بهره‌مندی از قدرت بیان و قلم، بزودی در جرگه مُبلغان مهم آنان قرار گرفت و ۲۲ سال با لقب «آواره» (که عباس افندی، به وی داده بود)^{۱۳۶} به ایشان خدمت کرد و مورد تحسین و تقدیر کم‌نظیر پیشوایان فرقه (عباس و شوقی افندی) قرار گرفت.^{۱۳۷}

نگارش الکوآب الدرّیه، تاریخ مشهور و معتبر بهاییان، یکی از خدمات آیتی به فرقه مزبور است. به نوشته او در این کتاب، وی تا ۱۳۴۲ق (یعنی تا واپسین ایام حضور در میان بهاییان)، به مدت ۲۲ سال دائماً در سفر بوده برای تبلیغ مسلک بهائیت به این سو و آن سوی جهان مسافرت کرده است. چندین بار در ایران و قفقاز، یک بار به ترکستان، سه بار به عثمانی و سوریه و فلسطین و شامات، یک بار به مصر و اکثر بلاد عرب و نیز سفری به اروپا رفت و تقریباً ۱۵۰ شهر و قریه و قصبه از مراکز بهاییان و پنجاه مرکز از مراکز بهاییان خارجه را سیر کرده است. طی این سفرها، با تعداد زیادی از بهاییان قدیم و جدید از نزدیک اختلاط و آمیزش داشت و اصل یا رونوشت بسیاری از کتب و الواح این فرقه را مشاهده و مطالعه کرده است، چندان که در مجموع، «کمتر امری از امور تاریخی و غیرتاریخی» در موضوع بهائیت بر وی «پوشیده مانده باشد».^{۱۳۸}

آواره، یک نوبت نیز به حیفا رفت و با عباس افندی، پیشوای وقت فرقه، دیدار کرد، و در آنجا بود که به قول خود «به بطلان دعوی او و پدرش» حسینعلی بهاء «از جنبه مذهبی آگاه» گشت و دانست که این فرقه، جز برخی شعارهای تقلیدی روز، متاعی برای عرضه ندارد. اطلاع بعدیش از مفاسد احوال شوقی (نواده دختری عباس افندی، و جانشین وی) و آگاهی به فقدان نفوذ بهائیت در مغرب زمین (به رغم تبلیغات پر آب و تاب سران آن) نیز همین دریافت را تأیید و بی‌بنیادی اساس این مسلک را (به لحاظ دینی و آسمانی) بر وی

روشن‌تر ساخت و «یقین» کرد «که این دروغ هم عطف بر دروغهای مذهبی شده، نفوذی در جهان غرب نداشته‌اند و اگر گاهی عدهٔ قلیلی توجهی نموده‌اند از اثر خیانت حضرات و نتیجهٔ سیاست بیگانگان است نه چیز دیگر». از این رو خود را در برابر خداوند و وجدان خویش، مسئول و موظف به مبارزه با این فرقه استعماری دید و در طریق ایفای این رسالت، به نگارش کشف‌الحیل در افشای دسایس و مفسد و خیانت‌های آنان پرداخت:

و چون عبدالبهاء را خائن ایران، هم از حیث مذهب و هم از حیث استقلال و سیاست شناختم، دل از مهرشان برداختم و خود را در زحمت و خطر دیگری انداخته، چند هزار نفر بهایی متعصب را دشمن خود گردانیدم، برای اینکه وجدانم نگذاشت که مؤلفات سابقهٔ خود را الغاء نکرده بگذرم و مانند میرزا ابوالفضل گلپایگانی به سکوت بگذرانم. لذا با الغاء کتب سابقه که در تاریخ ایشان به نام کواکب‌الدریه نگاشته بودم و آن هم از تصرفات خودشان مصون نمانده بود برداختم و حقایق بی‌شبهه‌ای را که در مدت بیست سال یافته بودم در دو جلد کتاب کشف‌الحیل منتشر ساختم.^{۱۴۹}

او در کشف‌الحیل، در شرح چگونگی گام نهادن خویش در «وادی مخوف بهائیت»، می‌نویسد، بهاییان کراً به من اعتراض کرده‌اند که «چرا آمده‌ای و چرا رفتی؟» آن گاه با ارجاع خوانندگان به پاسخ مفصلی که قبلاً به این سؤال در مجله نمکدان داده، اجمال قصه را با این بیان خطاب به بهاییان مطرح می‌سازد که:

آنچه شما را یقین بود مرا گمان افتاد، لذا آمدم؛ و هر چه شما را گمان نیست مرا یقین شد، لذا رفتم. یا: بر اثر دیده‌ها آمدم و بر اثر دیده‌ها رفتم!^{۱۵۰}

وی روی جلد کشف‌الحیل (مجلد دوم، چاپ فروردین ۱۳۰۷) این سروده خویش را درج کرده است:

گر روشنی از باب بها جویی و باب زین باب نه روشنی برآید نه جواب
بی‌خانه اگر بمانی ای خانه خراب ز آن به که به سیل خانه‌سازی و برآب
عبدالحسین تفتی، پس از بازگشت به اسلام، نام خود را از آواره به آیتی برگرداند و هم‌زمان با نگارش کشف‌الحیل، به تدریس ادبیات در دبیرستانهای تهران^{۱۵۱} و انتشار مجلدات نمکدان در نظم و نثر پرداخت.^{۱۵۲}

عدول وی از بهائیت، بویژه افشاگریهای صریح و مستندش بر ضد این مسلک و بانیان و عوامل آن، خشم سران و فعالان این فرقه را به شدت برانگیخت و مایهٔ کینه‌توزی، تهمت‌پراکنی و فحاشی آنان به او شد که نمونه‌اش را در کلام شوقی افندی (جانشین عباس افندی، و مادح پیشین آیتی) درباره وی می‌بینیم.^{۱۵۳}

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

برگشت آواره از بهائیت، و شورش بر ضد آن، جلوه‌ای بارز از بحران عظیمی بود که با مرگ عباس افندی (۱۳۴۲ق) و وقوع اختلافات و کشمکشهای تازه (افزون بر اختلافات پیشین) بر سر جانشینی وی میان بزرگان بهائیت، همچون دملی چرکین سر باز کرد و به سرعت فرصتی برای پاره‌ای از بهاییان یا بهایی‌نمایان فراهم آورد تا از این مسلک فاصله گیرند یا حتی به جنگ با تباهیهای آن برآیند.

نکته‌ای که به جا است در مورد آواره (آیتی بعدی) اشاره کرد «گرایش نسبی وی به حق‌گویی»، و شجاعت در بیان حقایق است که در جای جای همان تاریخ فرمایشی و رتوش شده وی در زمان همکاری با بهاییان یعنی الکوآب‌الدربه آشکار است و در نهایت نیز همین گرایش نیک و پسندیده بود که، در فرصت مناسب، وی را به عدول از مسلک خرافی و استعماری بهائیت، و افشاگری بر ضد سران آن واداشت. نمونه‌ای از این گرایش در الکوآب‌الدربه، اظهارات او در بخش مربوط به قره‌العین است که ضمن نقل برخی از غزلهای منسوب به قره‌العین (مثل «جذبات شوقک الجَمّت» و «گر به تو افتدم نظر») ^{۱۵۴} می‌نویسد:

اما غزل معروفی که مطلع آن این است «لَمَعَاتُ وَجْهِكَ أَشْرَقَتْ بِشُعَاعِ طَلْعَتِكَ اِعْتَلَا» هر چند در السنه و افواه مشهور و به جناب طاهر، منسوب گشته، ولی محققاً از او نیست، بلکه از صحبت لاری است و او یکی از شعرای خوش قریحه این قرن است که کتاب دیوان او جدیداً به طبع رسیده. ^{۱۵۵}

آیتی، مطالب مربوط به ماجرای بدّشت در الکوآب‌الدربه را نیز حاوی نکاتی روشن‌گر از نارواییها و تباهیهای فرقه می‌داند. البته کتاب الکوآب، همچون دیگر تواریخ و آثار فرمایشی بایه و بهاییه، آکنده از جعل و تحریف واقعیات است، اما باید توجه داشت که اولاً به گفته خود آیتی خیلی از مطالب کتاب وی را بهاییان (عباس افندی و...) هنگام چاپ، از صورت نخستین آن تغییر داده یا حذف کرده‌اند. ثانیاً همین مقدار گرایش به حق‌گویی در یک کتاب کاملاً باسماه‌ای و فرمایشی، قابل توجه بوده، کشف از صراحت لهجه و گرایش نسبی نویسنده به بیان حقایق می‌کند. خود وی، در کشف‌الحیل خاطر نشان می‌سازد:

بدیهی است در آن موقع اگر بی‌عقیده به بهائیت هم می‌شدم، ممکن نمی‌شد که لکه‌های تاریخی برایشان در کتاب بگذارم و اگر می‌گذارم ناچار آنها به شستشوی آن مبادرت می‌کردند، چنان‌که کردند، یعنی هزاران قضیه مسلّمه تاریخی را که محل تردید نبود از تألیف من (کوآب‌الدربه) برداشتند به عنوان اینکه صلاح امر نیست، و صدها دروغ به جایش گذاشتند به عنوان اینکه حکمت اقتضا دارد که اینها نوشته شود، مع‌ذک کله اینک با مراجعه و نظر می‌بینیم باز حقایقی از قلم جاری شده و در همان کتاب ثبت

گشته و عباس افندی هم با همه زرنگیهایش و با اینکه چندین دفعه آن کتاب را خواند و قلم اصلاح در آن نهاد با آن برخورد نکرده و آن مسائل برای استدلال کنونی ما باقی مانده، و اینجا است که باید گفت یا آواره در نگارش آن کتاب بیدار بوده یا خدای بهایان در آن موقع خوابش برده بوده است، و انّ هذا لَسیءٌ عَجاب، و از جمله آنها قضیه بدّشت است که اینک عیناً از کواکب الدریه نقل می‌شود...^{۱۵۶}

به هر روی، به دلیل دروغها و تحریفات بسیاری که در کتاب الكواکب الدریه رخ داده، آیتی این کتاب را فاقد ارزش و اعتبار تاریخی شمرده، اعلام می‌دارد: «دو جلد کواکب الدریه که انشاء بنده است و مواد تاریخی آن را با هزاران اختلاف و تصرف و تقلب رؤسای بهاییه داده‌اند، لهذا خودم آن را معتبر نمی‌دانم و قطعاً استفاده تاریخی از آن نمی‌توان کرد. چه، مسائل مسلم‌های که حتی مانند ادوارد براون در کتب خود نوشته و من هم کامل‌ترش را نوشته بودم از کتابم در موقع طبع آن در مصر حذف کرده‌اند زیرا به ضررشان تمام می‌شده و تعبیرات جعلیه را جانشین آن قرار داده‌اند»^{۱۵۷}

مرحوم لنکرانی در حفظ جان آیتی از دست تروریستهای بهایی نقشی مؤثر داشت و به چاپ و انتشار کتاب مشهور او کشف الحیل، کمک اساسی داد. وی پس از جدایی و تبری از بهائیت، به علت کتابی که علیه آنها در دست تألیف داشت، از سوی فرقه ضاله تهدید به قتل شده بود و به همین علت به آقای لنکرانی پناهنده شد. لنکرانی ماجرا را چنین تعریف می‌کرد:

روزی، در اوایل دوران رضاخان، در خانه‌ام نشسته بودم که فرد ناشناسی وارد شد و پس از اظهار سلام و ادب گفت: من عبدالحسین آیتی، «آواره» مشهور سابقم که سالیان دراز از مبلّغان فرقه بهائیت بودم و اینک مدتی است از این مسلک برگشته‌ام. من کتابی بر ضد بهایان به رشته تألیف درآورده‌ام که مفاسد و جنایات آنها را کاملاً برملا می‌سازد و به همین علت، آنان سخت در تعقیب من می‌باشند و حتی قصد جانم را دارند و شخصی به نام «افروخته» را مأمور ترور من کرده‌اند^{۱۵۸}

سپس افزود: همه تلاش آنها معطوف به ربودن و نابود ساختن کتابی است که در ردّ آنها نوشته‌ام، تا در جامعه ایران طبع و منتشر نشود و اسرارشان برملا نگردد. چنانچه آنها بدانند این کتاب از دست من خارج شده و در جایی امن و دور از دستبرد آنان قرار دارد، بویژه اگر متن آن چاپ و بین مردم منتشر گردد، قاعدتاً دست از تعقیب من برمی‌دارند و دیگر خطری جانم را تهدید نخواهد کرد. لذا به محضر شما پناهنده شده‌ام که این کتاب را از من گرفته به چاپ برسانید و جان مرا از دست آدمکشان این فرقه نجات دهید.

مرحوم لنکرانی می‌افزاید: «کتاب را از او گرفتم و با وسایلی که در اختیار داشتم، مقدمات

چاپ و نشر آن را - برای اولین بار - فراهم ساختم. ضمناً در همان روزها هنگام گذر از چهارراه گلوبندک تهران، افروخته‌بهایی را (که از سوی محفل بهایی، مأمور ترور آیتی شده بود) دیدم و در حالی که غافل ایستاده بود جلو رفته، سینه به سینه او ایستادم و در حالی که از زیر عبا، دهانه نوغان^{۱۵۹} را بر سینه او گذاشته، فشار می‌دادم آرام به وی گفتم: «تو را مأمور کشتن آیتی کرده‌اند؟» دستپاچه شد و من من کرد. به او گفتم: بدون معطلی از تهران بیرون رفته کاملاً گم و گور می‌شوی و تا سه ماه به هیچ‌وجه این طرفها پیدایت نمی‌شود. چنانچه در این مدت در تهران دیده شدی، هر چه دیدی از چشم خودت دیده‌ای! آیتی و کتابش نزد من‌اند و از این به بعد، با شخص من طرفیدا گفت: چشم! و تا چند وقت کسی او را در تهران ندید. در این مدت ما جلد اول کشف‌الحیل را چاپ و منتشر ساختیم، و چون با انتشار کتاب، مرغ از قفس پریده بود و از آن پس، ترور آیتی، بهایبان را در مظان اتهام به قتل می‌افکند، دیگر متعرض او نشدند و او از مرگ نجات یافت.»^{۱۶۰}

چاپ کشف‌الحیل (جلد اول) در مرداد ۱۳۰۶ منتشر شد و تا پایان همان سال دو بار دیگر تجدید چاپ شد و در سال ۱۳۰۷ نیز چهارمین چاپ آن به بازار آمد. جلد دوم کشف‌الحیل هم در فروردین ۱۳۰۷ توسط مؤسسه خاور (ناشر معتبر و مشهور آن روز تهران) چاپ و انتشار یافت.

۹-۳. چاپ و انتشار «فلسفه نیکو» نوشته حسن نیکو (آذر ۱۳۰۶)

حاج میرزا نیکو بروجردی‌الاصل (۱۳۴۲-۱۲۵۹ش) فردی آشنا به زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و اردو بود که به عنوان دبیر دبیرستانهای تهران در رشته تعلیمات دینی و ادبیات فارسی و عربی تدریس می‌کرد.^{۱۶۱}

نیکو نیز همچون آیتی از مُبلغان و نویسندگان شاخص بهائیت بود که تقریباً هم‌زمان با آیتی به دامن تشیع بازگشت و با نگارش ردیه‌ای بر آن مسلک استعماری به نام فلسفه نیکو، بی‌بنیادی و سیه‌کاری آن حزب استعماری را برملا ساخت. میرزا حسن نیکو بر کتاب الکواکب‌الدریه آیتی (آواره) نیز تقریظ دارد که متن آن در پایان جلد دوم الکواکب (صفحات ۳۳۸-۳۳۶) آمده است. تقدیر چنین بود که آن دو، پس از استبصار و بازگشت به دامن اسلام نیز یار یکدیگر باشند و در افشای ماهیت مسلک بهایی و سران آن، معاضد و پشتیبان هم گردند.

ضمناً همان «شجاعت و گرایش به حق‌گویی» در آیتی را در حسن نیکو نیز زمان حضور او در بین بهایبان مشاهده می‌کنیم. نمونه‌ای از این گرایش به حق‌گویی را در داستان زیر (که خود نیکو روایت کرده است) می‌توان دید:

وقتی که [در دوران حشر و نشر با بهایبان، و تبلیغ آیین آنان] از بمبئی حرکت کرده و وارد رنگون شدم، پس از ملاقاتهای عمومی، برادر سید جنابعلی رئیس محفل روحانی

[بهای] آنجا با یک نفر بهایی دیگر که عکا را دیده در این قضیه اختلاف می‌کنند. این گفته بود میرزا [حسینعلی نوری] و میرزا عباس [= عباس افندی]... در عکا و حیفا به نماز جماعت و ادای فریضة جمعة [مسلمانها] حاضر می‌شدند و به امام عکا و حیفا اقتدا می‌نمودند. آن گفته بود معاذالله، این چه افتزایی است که می‌زنی، کسی که جمعه و جماعت را در کتاب اقدس خود نسخ فرموده و نمازی دیگر آورده چگونه می‌رود نماز نسخ شده را، آن هم به جماعت، به جای بیاورد؛ همانا این اغراء به جهل است، می‌باید امام جماعت عکا را هم از این عمل باز بدارد و او را به کیش خود دعوت کند. اگر محمد مصطفی در خانه کعبه می‌رفت که بت پرستی کند، او هم می‌رفت مسجد که به جماعت نماز بگذارد. بالاخره نذری می‌بندند و طرفین بدین قرار رضا می‌دهند که تلگراف حرکت نیکو از بمبئی رسیده و دو روز دیگر وارد رنگون می‌شود، هر چه او در این باب بر علیه هر که گفت باید نذر را ادا کند. چون وارد رنگون شدم، پس از ملاقاتهای عمومی، طرفین متعاهدین نزد آمدند. این با چهره افروخته گفت: آقای نیکو، افتزای عجیب را بشنو. این می‌گوید جمال مبارک و سرکار آقا [= بهاء و عباس افندی] به مسجد اسلام می‌رفتند و نماز منسوخ شده جماعت را به جای می‌آورده‌اند. آیا چنین است؟ مرا تبسمی فراگرفت و گفتم: آری، علاوه بر آن، تمام ماه رمضان را هم روزه می‌گرفتند (این طور تبلیغ می‌کرده‌ام). آن شخص با حرارت رنگش پرید و آنچه باید بفهمد فهمید.

۱۲۲

سپس اضافه کردم: بلکه در سنین اخیر که میرزا پیر و ناتوان شده بود بهاییان عکا قبل از حلول ماه رمضان جمع شدند و عریضه به میرزا نوشتند (... میرزا احباب را به خود راه نمی‌داد و باید مطالب خود را به عریضه عرض کنند) که ما می‌دانیم جمال مبارک برای رعایت این قوم خود را به رنج و مشقت صوم و می‌دارد، نکند ما افطار کنیم و به اعتراض اغیار و اخل انکار دچار شویم، که چون بدانند طریقه دیگر غیر از اسلام داریم خونمان هدر شود و خدایمان در به در گردد. اکنون ما بندگان به موی مبارک قسم می‌خوریم و به خوی مبارک سوگند یاد می‌کنیم که تمام ماه رمضان روزه بگیریم، مشروط به آنکه هیکل مبارک روزه نگیرند و خود را بدین مشقت دچار نفرمایند. روز بعد میرزا حضرات را به حضور می‌طلبید و می‌گوید: ما عریضة شما را به ملاء اعلیٰ فرستادیم، پانزده روز می‌رود و پانزده روز بعد جوابش می‌آید. کنایه از آنکه می‌ترسم افطار کنم و شما نیز جسارت بورزید و روزه نگیرید و مسلمین به کیش ما واقف شوند و خون ما بریزند.

چون مسئول احباب به اجابت نرسید مشگین قلم، که یکی از اعمده^{۱۶۲} بهایی بود، عین واقع را به طور مزاح گفت: حکایت ما حکایت آن پسر شد که دعایش وارونه گردید. از

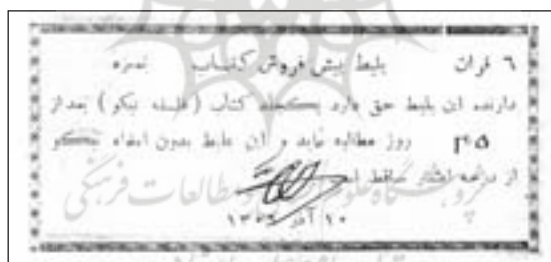
اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

خدا می‌خواست مادرش بمیرد و پدرش زن جوانی بگیرد، باشد که از آن زن جوان متمتع شود، قضا را پدرش مرد و مادرش به گردن کلفتی شوهر کرد که هر دو را زحمت می‌داد؛ ما هم بهایی شدیم که از تعب سی روز ماه رمضان برهیم، اکنون می‌باید سی روزه رمضان را بگیریم و روز شهر جلال را. این را خوفاً للقتال و آن را حباً للجمال (میرزا در اقدس می‌گوید: اطیعوا اوامری حباً لجمال).

نیکو می‌افزاید:

این قسمت را نیز بشنوید که چون آن آدم از صراحت لهجه و صدق گفتارم از امر بهایی برگشت، سایر بهاییان آنجا به من اعتراض کردند که چرا شما این راست را گفتید تا او از دین بهایی برگردد؟ در جواب گفتم: شما به فاعل فعل که میرزا و پسرش باشد اعتراض ندارید که چرا نماز منسوخ شده را به جای آورده‌اند، و به من تعرض می‌کنید که چرا راست گفته‌ام. چرا نزد شما نفاق منافقی معقول است، و صدق صادقی نامقبول. علاوه، دینی که بنایش بر روی دروغ گفتن و کجی باشد معلوم است چه حالی پیدا می‌کند...^{۱۶۳}

لنکرانی در چاپ و انتشار فلسفه نیکو شرکت داشت، و وجود تعداد زیادی از «بلیط پیش فروش» کتاب فلسفه نیکو در اسناد به جا مانده از لنکرانی، حکایت از اقدام و کمک وی به طبع و نشر این کتاب دارد.



بلیط پیش‌فروش کتاب فلسفه نیکو در اوراق مرحوم لنکرانی

جلد اول کتاب فلسفه نیکو، در آذر ۱۳۰۶ در چاپخانه خاور تهران، به چاپ رسید و جلد دوم آن در تیر ۱۳۰۷ (در همان چاپخانه)، جلد سوم در مهر ۱۳۱۰ (چاپخانه فره‌مند تهران) و جلد چهارم نیز در فروردین ۱۳۲۵ (چاپخانه تابان تهران) زیور طبع یافت و ضمناً جلد اول به زبان انگلیسی نیز ترجمه گردید.^{۱۶۴} مرحوم سیدحسین قزوینی حائری (نجل آیت‌الله صاحب ضوابط)، ناظر شرعیات وقت و از دوستان لنکرانی و از اعضای حزب مخفی ض. الف (ضدانگلیس) بر کتاب فلسفه نیکو تقریظی نگاشت که در پایان جلد اول آن چاپ شده است. مبارزه لنکرانی و هم‌زمان او با بهائیت در دهه ۱۳۰۰ شمسی، علاوه بر پاسخ‌گویی به شبهات

بهایت در سطح جامعه، ضمناً حرکتی سیاسی در جهت مقابله با نفوذ عوامل این مسلک در دستگاه حکومت و ارتش رضاخانی، و تلاش برای پاکسازی رژیم حاکم از آنان بود که بازوی صهیونیسم و استعمار بریتانیا محسوب شده، در قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای سوم اسفند ذی‌نقش بودند.

اسناد و مدارک تاریخی، حکایت از تکاپوی گسترده و روزافزون بهاییان در برهه کودتای اسفند ۱۲۹۹ و سالهای پیش و پس از آن دارد، که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم: ۱۳ دی ۱۳۰۰ (در اواخر نخست‌وزیری قوام‌السلطنه) میرزا بدیع‌الله خان بهایی (کفیل انبار غله دولتی) به ساحت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و قیحانه توهین می‌کند و بدین علت مورد پرخاش و سیلی شدید اعظام‌الوزاره (کارمند اداره و از مشروطه‌خواهان قدیمی) واقع می‌شود. بدیع‌الله خان از مسیو موریتور (رئیس امریکایی انبار غله) خواستار انفصال اعظام‌الوزاره از خدمت دولتی می‌گردد، و این امر به شورش مسلمانان شاغل در انبار و اداره ارزاق (که تعداد زیادی از کارمندان آن بهایی بودند) می‌انجامد.^{۱۶۵} تاخت و تاز بهاییان در اداره غله، اختصاص به بدیع‌الله خان و آن دوران نداشت و فی‌المثل در سالهای پس از شهریور ۲۰، نعمت‌الله علایی رئیس اداره سیلو (در زمان میلسپو) که گندم تهران در دست او بود و نیز سمندریان مدیر قند و شکر و چای، بهایی بودند. لذا اعتراض لنکرانی در مجلس چهاردهم به دکتر میلسپو، از جمله، این بود که چرا با گماردن پستهای مهم به عناصر این حزب ساختگی، میدان را برای فعالیت آنان بر ضد اسلام باز کرده است؟^{۱۶۶}

۱۲۴

نفوذ و حضور مخرب بهاییها همچنین، محدود به انبار غله نبود بلکه آنها در تمام ارکان حکومت، از وزارت فرهنگ و شهربانی گرفته تا دیگر ادارات نفوذ کرده، مشغول پیشبرد مقاصد شوم خویش بودند. در مورد نفوذ آنها در وزارت مهم فرهنگ، سخن سید محمد کمره‌ای (لیدر دمکراتهای ضدتشکیلی و مخالف قرارداد وثوق‌الدوله) شنیدنی است. وی در خاطرات مربوط به دوران کابینه قرارداد، مورخ ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷، می‌نویسد:

... منتصرالدوله [شاغل در وزارت] معارف را دیده، گفت: کاسپار ایپکیان، مقاله‌نویس [روزنامه] رعد^{۱۶۷}، رئیس تفتیش معارف شده و نصیرالدوله [وزیر معارف وثوق‌الدوله] مثل نوکر، حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهایی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، منجمله اشراقه خانم زن ابن‌اصدق^{۱۶۸} یا ابهی و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زنها و دیگر از بایبها را برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و ارامنه خودشان می‌گویند که کاسپار ایپکیان بایی و از دین ما خارج است.^{۱۶۹}

پس از کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، و روی کار آمدن دولت انگلوفیل سیدضیاءالدین طباطبایی، نفوذ عناصر یادشده شدت بسیار یافت.^{۱۷۰} برخی از آنها حتی به هیئت دولت نیز راه

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

یافتند. علی محمد خان موقرالدوله، عضو کابینه سیاه سیدضیاء از افنان یعنی از جانب مادر اقوام علی محمد باب بود.^{۱۷۱} میرزا حسن نیکو، مُبلغ بهایی مستبصر شده، در کتاب خویش، پس از شرحی راجع به ضدیت ارامنه دانشناک و... با مسلمانان در ایران و عثمانی می‌نویسد: «وقتی سیدضیاءالدین مصدر کار شد و خواست بلدیۀ تأسیس کند ایپکیان که مصدر کار شد فوری بهاییانی که از معارف اخراج شده بودند به روی کار آورد و به علاوه چندین نفر دیگر را هم در بلدیۀ وارد نمود، در صورتی که هزاران نفر دیگر با لیاقت‌تر بودند و حق تقدّم داشتند.»^{۱۷۲}

عجیب است که در کشف و معرفی رضاخان به انگلیسیها نیز عنصر بهائیت فعال بود و در این زمینه تاریخ مشخصاً نام و نقش کلیدی حبیب‌الله خان عین‌الملک (پدر امیرعباس هویدا) را ثبت کرده است.^{۱۷۳} گفتنی است عین‌الملک که زمان نخست‌وزیری سیدضیاء (رهبر سیاسی کودتای سوم اسفند) جنرال قنصل ایران در شامات بود، روز ششم فروردین ۱۳۰۰ (یعنی ۱۲ روز پس از کودتا) در مصاحبه‌ای با روزنامه لسان‌العرب (شامات، ۱۶ رجب ۱۳۳۹) ضمن ستایش کودتا، از سیدضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران یاد کرد که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می‌باشد» و افزود که با وی سابقه رفاقت و معاشرتی «دوازده ساله» دارد.^{۱۷۴} (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سیدضیاء دوست و معاشر است). حتی در مورد خود رضاخان شایعاتی وجود داشت که حاکی از بستگی وی به بهاییان بود.

۱۲۵

در چنین شرایط حساسی، لنکرانی و یارانش با ارتباطات و اقدامات سیاسی خود تلاش کردند (تا می‌شود) بهاییان را در دستگاه رضاخان به عقب رانند و تا حدودی نیز در این کار موفق شدند. مرحوم سید عبدالله سیار قائم‌مقامی، دوست دیرین مرحوم لنکرانی، در گفتگو با نویسنده (مورخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۳) اظهار داشتند:

عبدالحسین آیتی معلم ادبیات بود و مجله‌ای نیز به نام نمکدان در می‌آورد که در آن، از حیلها و حقه‌های بهاییان سخن می‌گفت. وی بعداً در زمان محمدرضا پهلوی به یزد منتقل گردید (و ظاهراً بهاییها در انتقال وی از تهران به یزد بی‌نقش و بی‌تأثیر نبودند)، اما در فصل تابستان که مدارس تعطیل می‌شد، به تهران می‌آمد و با مرحوم نیکو و صبحی - بهایی مستبصر دیگر - و دیگران جلسات هفتگی برگزار می‌کرد. با وساطت آقای لنکرانی، کتاب کشف‌الحیل آیتی را به رضاخان داده و از آن تعریف کرده بودند و شاه او را مورد تقدّم قرار داده بود.

شاهد این امر، نامه سرهنگ درگاهی رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی به آیتی (مورخ ۱۸ مرداد ۱۳۰۶)^{۱۷۵} است که متن آن در ابتدای جلد اول کشف‌الحیل چاپ شده است و درگاهی در آن، ضمن اعلام وصول کتاب به دست شاه، تشکر وی را به آیتی ابلاغ می‌کند. مؤید دیگر آنکه، حدود یک ماه پس از انتشار کتاب مُبلغ بهایی در محضر ... آیت‌الله خالصی یعنی در اردیبهشت



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۹- ۴. اعتراض به میلسپو به علت روی کار آوردن بهاییان (دی‌ماه ۱۳۲۳)

دکتر میلسپو (۱۹۵۵-۱۸۸۳م)^{۱۶} مستشار مشهور امریکایی که در عصر پهلوی، مدتی به عنوان «رئیس کل دارایی ایران»، حق نظارت بر امور دارایی، خزانه، خواربار، گمرک و بانک ملی را برعهده داشت و طبق تصویب مجلس، دولت ایران بدون جلب موافقت و تصویب او، اجازه نقل و انتقال اموال دولتی، الغاء یا کاهش مالیاتها و عوارض، استخدام کارشناسان خارجی، و... را نداشت و او حق داشت مانند وزیر دارایی، بلکه بالاتر از او، لویج مالی و اقتصادی را تهیه و برای تصویب به دولت ارائه دهد، اما به اختیارات وسیع فوق بسنده نکرد و طی لایحه‌ای که در اردیبهشت ۱۳۲۳ (زمان نخست‌وزیری سهیلی) از تصویب مجلس گذرانید حق قانون‌گذاری را نیز (برخلاف قانون اساسی) به دست آورد. طبق این قانون، وی می‌توانست برای ورود و صدور اجناس غیرخوارباری و کلیه مواد خام و مصنوعات، انبار کردن، حمل و نقل و توزیع آنها، ضبط اجناس در برابر پرداخت قیمت عادلانه، تعیین مال‌الاجاره و دستمزد کلیه کارها و خدمات، قانون وضع کند.^{۱۷} میلسپو دو بار در زمان رژیم پهلوی به ایران آمد و ریاست کل دارایی را برعهده گرفت: بار نخست در سالهای ۱۳۰۶ - ۱۳۰۱ شمسی یعنی پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ و مقارن با دوران سردار سپه‌ی، نخست‌وزیری و سلطنت رضاخان بود، و بار دیگر در زمان سلطنت محمدرضا و در فاصله دی ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۳.

۱۲۷

لنکرانی، که در دوره اول مأموریت میلسپو با وی، به دلیل اصطکاک میان او و رضاخان و انگلیسیها (به نحو مشروط) موافقت داشت، در بار دوم مأموریتش، به علت سازش وی با استعمار بریتانیا شدیداً با او درافتاد و در ۱۶ دی ۱۳۲۳ نطق شدیداللحنی بر ضد وی در مجلس چهاردهم ایراد کرد که در برکناری او تأثیر شایانی داشت. وی در این نطق، ضمن حمله به عملکرد یک طرفه میلسپو (به نفع انگلستان) و همدستی وی با جناح انگلوفیل (به رهبری سیدضیاء)، از اختلاط و همکاری او با بهاییان در پست ریاست دارایی به شدت انتقاد کرد و خواستار الغای اختیارات وی توسط مجلس شد. او با طرح این نکته که در نتیجه عملکرد میلسپو «اصلاحات اقتصادی، درست تبدیل به اخلاهای اقتصادی شد. بی‌طرفیهای منتظر از مستشاران امریکایی، مبدل به طرفداریها و تقویت از سیاستهای خاصی» یعنی سیاست انگلیس گردید، افزود:

من از میان تمام عملیات صریح دکتر میلسپو، که به فعالیت‌های یک مأمور سیاسی شبیه‌تر است، برخورد به قضیه عجیبی کردم و آن این است که یکی از اعضای کودتا که در عین حال بهایی و مبلغ لجوج همان بهائیتی است که تقریباً یک قرن است به نام مذهب در ایران مسلمان، برای مقصودهای سیاسی و تجزیه وحدت ملی ما جعل شده و این عمال خیانت هر روز ارباب عوض می‌کنند، تحت عنوان تصدی امور پخش یکی از بلوک خارج شرقی

تهران، در واقع برای انجام مقاصد سیاسی با سبک مخصوصی گماشته شده و او هم این موقعیت را درست برای مقصودی که به دست آورده به کار می‌بندد، یعنی تبلیغات ضداسلام به نام بهائیت می‌کند و ضمناً حلقه‌های فساد سیاسی را هم توسعه می‌دهد. یعنی دیدیم که از طرف مستشاران امریکایی حساس‌ترین نقطه‌های مورد احتیاج عمومی مخصوصاً در اختیار این قبیل اشخاص گذارده می‌شود تا از این راه اجرای مقاصد سوء سیاسی دیگران بشود. و آنچه را هم که به شکل تبلیغات مذهبی بر ضد اسلام اجرا می‌کنند آن هم از نقطه نظر اجرای مقاصد سیاسی مستعمراتی دیگران است و کسروی تراشیهایی که شده و می‌شود و ایجاد و تأیید هر انشعابی به صورت حق یا باطل روی منظوره‌های استعماری است (گفته شد: همه‌شان بر باطل‌اند. آقای لنکرانی جواب دادند که گفتم به صورت حق یا باطل. بلی، همه بر باطل‌اند فرضی است برای تأکید مقصود).

کاش بتوانم در آتیه فرصتی برای بحث مشروحاتی در این باب به دست بیاورم...^{۱۷۸}

چنان که انتظار می‌رفت، نطق لنکرانی، خشم میلسپو و جناح انگلوفیل همبسته با او را به شدت برانگیخت و آنان در روزنامه رعد امروز (که ارگان سیدضیاء و هواداران او محسوب می‌شد) وی را مورد حمله قرار دادند.^{۱۷۹} محفل بهائیت ایران نیز خاموش نماند و (آن‌گونه که بعدها، روزنامه وجدان فاش ساخت) طی نامه‌ای به مجلس، سریعاً نسبت به لنکرانی واکنش خصمانه نشان داد. توضیح مطلب از قرار زیر است:

پیرو تحرکات و تبلیغات ضداسلامی بهاییان در شاهرود، بین مسلمانان و عوامل فرقه ضاله در آن شهر نزاعی عمیق رخ داد که در ۱۷ مرداد ۱۳۲۳ به قتل سه تن از آنان انجامید. بهاییان علیه مسلمانان در دادگستری اقامه دعوا کردند و پس از گذشت نزدیک به دو سال از ماجرا، با اعمال نفوذهایی که به طور نهران و آشکار صورت گرفت، پرونده امر به دیوان جنایی تهران ارجاع گردید. هم‌زمان با این امر، مخالفان بهائیت (از جمله لنکرانی و خالصی زاده) در پایتخت دست به افشاکاری زده با در جریان گذاشتن مردم، مانع پیشرفت امر مطابق خواست فرقه ضاله گردیدند. سنگر لنکرانی در این مبارزه، اوراق روزنامه وجدان بود که اولین شماره آن (با صاحب امتیازی و مدیریت: دکتر محمود مصاحب، دوست دیرین لنکرانی) در ۲۹ خرداد ۱۳۲۵ انتشار یافت و خود را به عنوان روزنامه‌ای مستقل از روس و انگلیس و راست و چپ، حامی منافع ایران و طرفدار عدالت اجتماعی، معرفی کرد. روزنامه مزبور در همان نخستین شماره، به انتقاد از قوام، میلسپو و نیز کسروی‌گری و بهائیت پرداخته طی مقاله‌ای با عنوان «خانه لنکرانی یا یک مکتب ملی» به قول خود قسمتهایی از «افکار بزرگ آقا شیخ حسین لنکرانی، قهرمان ملی ایران» را به چاپ رساند^{۱۸۰} که نشان از آشنایی و ارادت مدیر روزنامه به لنکرانی داشت. روزنامه یادشده با تذکار سخنان لنکرانی بر ضد بهائیت (در ضمن نطق علیه میلسپو در مجلس چهاردهم) به عکس العمل

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

منفی محفل بهایی نسبت به سخنان مزبور اشاره کرد.^{۱۸۱}

وجدان تحت عنوان «در هر لباس و به هر شکل؛ پرروز بایی و بهایی - دیروز کسروی - باز امروز بهایی» چنین نوشت:

همین که سیاستهای استعماری از پیشرفت دسائسی که به دست کسروی شروع کرده بودند مأیوس شدند ناچار سراغ سرمایه پوسیده خودشان (بهائیت) رفته و در مقام احیای آن جسد سرد شده بلکه خاک شده برآمدند که فساد جدیدی را به فساد شکاف یافته کسروی متصل نمایند.

ایرانیها، متوجه باشید که این‌گونه تدابیر در قرن بیستم درست دلیل عجز و ضعف حریف است. ای کاش آزادیخواهان ما پشت ظواهر را هم می‌توانستند ببینند.

اگر خوب متوجه باشید امروز به غیر از یک مشت مردم ساده‌لوح بی‌غرض متدین که حرکات آنها روی غریزه است دیگران کمتر در مقام مبارزه با این‌گونه دسائس هستند. جای تأسف است که الفاظ و عناوینی که برای به دام انداختن جوانان بی‌تجربه به کار می‌رود احیاناً تأثیری هم می‌کند.

ما قسمتهای ذیل را از نشریات بهاییها و الواح آنها که در پرونده محاکمه قضایای شاهرود موجود است نقل می‌نماییم.

«باید زمام امور به دست سلطه عادلانه انگلیس افتاده شود... لیس الفخر بحب الوطن (حب وطن مذموم است). در ایران باید دو انفصال واقع شود: یکی انفصال سیاست از شرع و یکی انفصال دیانت بهایی از شرع اسلام. باید اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری از بین برود... خود را مستعد و مهیای حمله و تظاهر و فداکاری به جان و مال نمایید... امریکا و انگلستان کاملاً مساعد و همراه با پیشرفت مقاصد حقه ما است... رسمیت یافتن محافل روحانی مرکزی آمریکا و انگلستان نزد حکومت عادلانه آن سامان و نیز اعلان استقلال و انفصال آیین بهایی در مصر و سایر نقاط بشارت داده می‌شود... احباء آمریکا و انگلیس با تمام قوا در تشیید مؤسسات امریه و اتساع دایره تبلیغ مهیا و ساعی و جاهدند... در عالم شهود روئے نامحدود ملت روسیه جلوه نموده و مقرر می‌دارد که با تمام قوی در ازاله و ازاحه این شبهات بکوشید و مملکت منحوس بالشوئیک را از بین ببرید... احدی خود را مسلمان، مسیحی، کلیمی، زردشتی معرفی ننماید. مسامحه و مساهله مورد تبری امرالله^{۱۸۲} است.

این روزنامه پس از افشاء مطلب فوق می‌افزاید:

ما نمی‌توانستیم بفهمیم که چرا یک مرتبه محاکمه در محکمه مسخ شد و قضیه طوری

به راه افتاد، که به نفع بهاییان تمام شد. حال که این الواح و منشورات را خواندیم، دانستیم و فهمیدیم.

ملت ایران، شما هم بیدار شوید.

بدبختانه حمیت‌های مذهبی مقدس مردمان صالح را به طرف خلاف مقصودشان از جاده مقصودشان سوق می‌دهد. مگر متوجه نیستند که امروز همانهایی که برای یک مکروه یا خلاف عادت هزاران بلوی ایجاد می‌کردند، نشسته و تماشا می‌کنند که یک مشت مزدور خارجی و هم‌قطاران‌شان تحت عنوان بهائیت بتوانند حتی قوانین را برخلاف حق و حقیقت بر علیه ملت ایران به کار برند؟

چه خبر است؟ ما را چه می‌شود؟ شما در چه حالی هستید؟ آیا آنهایی که کورکورانه روی ظواهر فریبنده، سنگ کسرویها را به سینه می‌زدند، امروز سرافکننده و پیش وجدان خودشان خجل نیستند؟

ما از خدا می‌خواهیم که در اولین فرصت رونوشت رسمی مصدق الواح و نشریات بهاییه را، که قسمتی از آن را به طور التقاط در بالا درج نموده‌ایم مشروحاً از پرونده محکمه استخراج و در اختیار ملت ایران قرار دهیم. این اوراق مخفی در ضمن تحقیقات به دست آمده و در پرونده قرار گرفته است.

این چه زندگانی مرموزی است؟ بیچاره آنهایی که می‌دانند و می‌فهمند. کاش ما جوانها، به افکار آنهایی که عمر خود را در راه آزادی و استقلال ملت ایران خرج کرده‌اند احترام بیشتری می‌گذاشتیم.

ما بیانات آقای شیخ حسین لنکرانی خدمتگزار صمیمی ملت ایران و رهبر آزادی را در مجلس چهاردهم در ضمن قضیه میلسپو راجع به بهائیت و کسروی فراموش نمی‌کنیم. و مراسله [ای] را که به مناسبت آن نطق تاریخی از طرف محفل روحانی بهاییها بر علیه بیانات آقای لنکرانی به مجلس و وکلای مجلس داده شده خوب به خاطر داریم. فراموش نشود که کسروی عضو جمعیت آسیای همایونی لندن بوده و پشت کتابش به آن افتخار می‌کند و نشریات آن را هم خان بهادر، حاکم سیاسی انگلیس در بصره، به السنهٔ مختلف منتشر می‌ساخته.

ماییم، حاضریم، می‌گوییم، ثابت می‌کنیم؛ بیایید، پرسید، ببینید آیا ایرانی هوشیار باید این اندازه به خواب بی‌هوشی رود؟ تمام چرخه را یک انگشت و یک شستی به حرکت می‌آورد، کاش آن انگشت بشکند و آن شستی خورد شود.

بروید دوباره بخوانید.

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

آیا خودمان را گول می‌زنیم؟ آیا جای شبهه باقی مانده است؟ ما نظر آقای نخست‌وزیر را به این جریان جلب و انتظار داریم شخصاً در این کار نظارت کنند و به این دسائس ننگین که خیلی زیرجلی به نام آزادی و حمایت از آزادی برای کشتن آزادی و محو آزادی و مسلط کردن استعمارچیان بر ایران به کار می‌رود خاتمه دهند.

آیا چه شد که یک مرتبه نظر محکمه و هیئت حاکمه عوض شد و جریان به نفع یک دسته جاسوسی که به نام بابی و بهایی در مملکت ما ایجاد شده و به ضرر ملت ایران و امت اسلام جریان پیدا کرد؟

ما اخطار می‌کنیم که این‌گونه نشریات بهاییه در حکم قیام بر علیه حکومت ملی و مبارزه با اصول اساسی ملت ما است.

ما اعلام جرم می‌کنیم و تقاضا می‌کنیم که نشردهندگان آن را به عنوان قیام‌کنندگان بر علیه حکومت ملی تسلیم محکمه نمایند و اگر در خارج ایران هم هستند آنها را جلب کنند. ایرانیها، برای خدا دقت کنید، مطالعه کنید. آزادی‌خواهان، شما را به مصلحت ملی قسم می‌دهم چشمان خود را باز کنید و از عقب پرت نشوید.

این است آنچه که از پرونده عجلتاً به دست ما آمده. اگر غیر از این است دولت تکذیب کند.

وجدان، در شماره‌های بعد، با گشودن ستونی به عنوان «استخراج از دوسیه شاهرو» به درج اخبار مربوط به پرونده شاهرو، و شفاف‌سازی آن، پرداخت. قاضی پرونده نیز متهمان را در رویداد خونین شاهرو بی‌تقصیر یافت و با حکم به برائت آنان، تیر خلاص را به پیکر فرقه وارد ساخت.

مجموعه این رخدادها، محفل بهائیت در ایران را سخت خشمگین کرد و به واکنش واداشت. علی‌اکبر فروتن^{۱۸۳}، منشی محفل بهائیان ایران، در دهم تیر ۱۳۲۵ در نامه‌ای به قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وقت، با اشاره به حادثه شاهرو در مرداد ۲۳، و حوادث متعاقب آن، خواستار همراهی و کمک دولت به فرقه شد. وی در آن نامه، از آقای خالصی‌زاده و نیز روزنامه وجدان (که ماجرای شاهرو را به گونه‌ای مخالف با خواست بهائیان گزارش کرده بود) به شدت انتقاد کرد.^{۱۸۴}

نکته جالب توجه آنکه در آن کشمکش، آیت‌الله لنکرانی هم فعال (بلکه جلودار) بود و روزنامه وجدان عملاً بلندگوی افکار لنکرانی محسوب می‌شد. اما فروتن، به علت موقعیت بسیار مهم لنکرانی در پایتخت و نزد دولت قوام^{۱۸۵}، در شکواییه خود به نخست‌وزیر، به رغم تصریح به نام خالصی‌زاده، هیچ اسمی از لنکرانی نمی‌برد.



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۹ - ۵. حمایت از محاکمه و مجازات تروریستهای بهایی ابرقو (۱۳۳۴ - ۱۳۲۸)

نیمه شب ۱۳ دی ماه ۱۳۲۸ چند تن بهایی، به تحریک محفل بهاییان یزد و حومه، در روستای رباط (از توابع ابرقوی یزد) به خانه پیرزنی فقیر و متدین موسوم به صغرا خانم (که علیه بهاییان فعالیت‌هایی داشت) حمله بردند و با سنگدلی تمام، او و تمامی پنج فرزندش (معصومه پانزده ساله، خدیجه یازده ساله، بی‌بی هشت ساله و علی‌اکبر شش ساله و...) را در بستر خواب، با ضربات بیل و گلنگ، به قتل رساندند. طبق کیفرخواستی که پیرو این فاجعه توسط دادستان شهرستان یزد (سیدمحمد جلالی) علیه متهمین به قتل‌های مزبور تنظیم شد^{۱۸۶}، ضربات وارد شده به مقتولان نوعاً به لب و دهان و فکین آنان اصابت کرده بود. پخش خبر این جنایت فجیع در بین ملت مسلمان ایران غوغایی عظیم بر ضد فرقه ضاله برپا کرد، خاصه آنکه، موج بیداری و نهضت اسلامی (بر ضد استبداد و استعمار حاکم) به تازگی در کشورمان سربرداشته بود، و اطلاع و افشاگری رهبران نهضت (همچون آیت‌الله کاشانی) از نفوذ مخرب بهاییان در پستهای کلیدی دولت، خشم مردم را نسبت به این فرقه (به عنوان همدست رژیم استبدادی پهلوی و پشتیبانان خارجی آن) شدت بخشیده بود. این نکته بیش از هر چیز در اظهارات آیت‌الله کاشانی در آن سالها (بوژه زمستان ۱۳۲۹ به بعد) نمایان است.^{۱۸۷}

۱۳۴

ابرقو، پیش از آن تاریخ، از جمله مراکز فعالیت بهاییان بر ضد اسلام بود و اخیراً با آمدن مبلغان متعدد بهایی از سوی محفل بهایی یزد به آن سامان، تبلیغات ضداسلامی فرقه مزبور در منطقه شدت گرفته بود. این امر، همراه با هتاکی برخی از بهاییان منطقه به مقدسات اسلامی (همچون سوزانیدن قرآن کریم)، سبب شده بود که احساسات دینی مردم مسلمان به شدت علیه آنان تحریک شود، و صغرا خانم، از جمله بانوان مسلمان و غیوری بود که علیه فرقه ضاله فعالیت‌هایی داشت. لذا قتل وحشیانه وی و فرزندانش طرح‌ریزی شد تا ضمناً چشم‌زهری نیز به دیگران نشان داده شود. کیفرخواست دادستان شهرستان یزد (سیدمحمد جلالی)، شرحی مبسوط از هویت و عملکرد محرکان و عاملان فاجعه را دربر دارد.

آن زمان، بهاییان در پستهای کلیدی کشور نفوذ کرده و قدرت خارجی نیز به اشکال گوناگون، از آنان حمایت می‌کرد. اینان، با بهره‌گیری از نفوذ سیاسی خویش در دولت و دربار، و نیز دادن رشوه به این و آن، در مقام تهدید و تطمیع مسئولان پرونده یا مقامات مافوق آنها برآمدند و مانع محاکمه و مجازات سریع و قاطع متهمان شدند. متقابلاً علما و مردم نیز ساکت ننشسته، می‌کوشیدند با فشار به مسئولان امر، مانع از اعمال نفوذ و حق‌کشی فرقه شوند. این بود که رسیدگی به پرونده مدتها به طول انجامید و حتی از این شهر به شهر دیگر منتقل گردید.

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

اواسط مهر ۲۹، هفت تن از بهاییان به اتهام شرکت در کشتار فوق، دستگیر شدند و در آذر ۲۹ نخست‌وزیر وقت (رزم‌آرا) دستور رسیدگی و اقدام به پرونده ابرقو از سوی دادگستری را صادر کرد و در اواخر دی‌ماه همان سال پرونده از یزد به دادگاه کرمان احاله و انتقال یافت. دی ماه همان سال، پیرو شکایت مسلمانان ابرقو از تعلل در محاکمه بهاییان متهم به قتل صغری خانم و فرزندان وی، مرحوم کاشانی اظهار داشت که اقداماتی برای تغییر «منشی‌زاده» متصدی پرونده صورت داده، در گفتگو با مسئولان امر قرار است پرونده به دادرسی تهران ارجاع گردد.^{۱۸۸} شامگاهی در اسفند ۲۹ افصح‌المتکلمین (محمدحسین افصح، قاضی دادگستری، دوست و هم‌رزم دیرین لنکرانی) به منزل کاشانی رفته خصوصی با او گفتگو کرد. پس از آن کاشانی به اندرونی رفت و «چند نفر از اطرافیان او ضمن صحبت اظهار می‌کردند باید چند روز بازار را تعطیل کنند تا پرونده قاتل را به دادگستری ارجاع نمایند و آن وقت مانند محاکمه قاتلین دکتر برجیس» - پزشک مبلغ بهایی مقیم کاشان که به دست مسلمانان آن شهر به قتل رسید - «کسبه بازار و اهالی در دادگستری اجتماع نموده و نگذارند حکم اعدام درباره قاتل صادر شود».^{۱۸۹}

۱۳۵ فروردین ۳۰، پرونده همراه پانزده تن از متهمان فاجعه ابرقو، از کرمان به تهران انتقال یافت و مقرر گردید محاکمه آنها در شعبه اول دیوان عالی جنایی صورت گیرد. و بالاخره در بهار ۱۳۳۳ محاکمه بهاییان آغاز شد و در اردیبهشت، قاضی حکم به مجازات مجرمین، از جمله: اعدام یکی از آنان در محل وقوع جنایت داد.

در آن میان شهرت یافت که بهاییان در صدد تطمیع قضات برآمده، حاضر شده‌اند برای لغو حکم اعدام، حدود یک میلیون ریال به آنان پردازند. بیم آن نیز می‌رفت که در میانه راه تهران - ابرقو، محکوم را فراری بدهند. طبعاً علما مراقب بودند و تذکرات لازم را به مسئولین امر دادند.

به گزارش مأمور مخفی دستگاه، شب اول خرداد ۱۳۳۳ آقای مصطفوی (داماد آیت‌الله کاشانی) همراه مستشار دیوان عالی کشور با کاشانی در خانه وی دیدار و پیرامون محاکمه بهاییان متهم به قتل مسلمانان ابرقو گفتگو کردند. کاشانی توصیه کرد «در صدور حکم محکومیت بهاییان تسریع لازم به عمل آید».

به قرار معلوم چون به کاشانی اطلاع رسیده بود که بهاییان به وسایلی در صدد تطمیع قضات دادگستری برآمده، حاضر شده‌اند مبلغی معادل یک میلیون ریال پردازند تا حکم اعدام یکی از مجرمین لغو گردد، کاشانی مستشار مزبور را به منزل خود دعوت کرده، او را از این امر برحذر داشته است و گویا نامبرده نیز با تأیید مطالب فوق اضافه کرده حکم

صادره تأیید و محکوم را به اتفاق یک نفر افسر و مأمورین کافی برای اجرای حکم به محل اعزام خواهد داشت. ضمناً درباره احتمال فرار محکوم در بین راه هم، کاشانی تذکراتی داده است.^{۱۹۰} در جریان محاکمه بهاییان ابرقو در تهران، حاج خداداد صابر لنگرانی (وکیل میرز دادگستری و رئیس اسبق صلحیه مشهد) و کالت خانواده مقتولین را (که ظاهراً خالی از خطر نبود)^{۱۹۱} شجاعانه به عهده گرفت و از آنان دفاع کرد. مرحوم صابر، در مراحل دفاع، از مشاوره و همدلی و هم‌فکری لنگرانی و یاران وی برخوردار بود. حاج هاشم لنگرانی (پسرعموی لنگرانی) اظهار داشت: «مرحوم خداداد صابر، جزء میدان درجه اول شیخ حسین لنگرانی بود و اصالتاً هم اهل لنگران بوده و از قفقاز به عنوان مهاجر به ایران آمده بود». داماد صابر، سرهنگ سیدجعفر (نورالدین) پورسجادی، از افسران متدین و مبارز عصر پهلوی، نیز از دوستان صمیمی و پابرجای لنگرانی بود.^{۱۹۲}

حجت‌الاسلام والمسلمین علیمی (از علمای وارسته و فاضل غرب تهران، و دوستان دیرین لنگرانی) در ۲۲ فروردین ۷۳ با اشاره به مقامات علمی مرحوم حاج شیخ حسین لنگرانی اظهار داشتند:

خدا می‌داند آیت‌الله لنگرانی، خیلی فوق‌العاده بود و آنچه خوانده بود قشنگ به یاد داشت... مخصوصاً مرحوم حاج خداداد خان صابر که به محضر ایشان می‌آمد، مباحث سیاسی تعطیل می‌شد و بحث علمی مطرح می‌گشت.

مرحوم صابر، در مشهد، رئیس صلحیه و عدلیه بود و از وکلای میرز دادگستری به شمار می‌رفت. وی، که با کتابهای مهم فقهی و فلسفی نظیر کفایه و اسفار کاملاً آشنا بوده و در محاکمات دادگستری خبرویت تام داشت، به خانه لنگرانی می‌آمد و از محضر وی استفاده علمی می‌برد. صابر حتی به قم می‌آمد و در آن شهر، پس از زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه سلام‌الله علیها، قدری سوهان و سیگار می‌خرید و یک ساعت یا یک ساعت و نیم به غروب به مدرسه فیضیه می‌رفت و می‌نشست و آقایان فضلا گرد او جمع می‌شدند و بحث علمی درمی‌گرفت. آن وقت می‌گفت: ای کاش، یک حوزه فیضیه هم کنار دادگستری تهران تشکیل می‌شد و مشکلات را این چنین حل می‌کرد و ما را راحت می‌ساخت. آه...!

یک روز چشمش به علامه طباطبایی صاحب تفسیر شریف المیزان افتاد. از من پرسید: او کیست؟ گفتم: علامه طباطبایی است. با علامه نشستیم و صابر بعضی از مسائل غامض فلسفی را با ایشان در میان گذاشت. علامه، به طور مختصر و خیلی مفید، به سئوالات وی پاسخ گفت. صابر خواست دست ایشان را ببوسد و به من گفت: من ندیده بودم این مرد را. آیا نظیر این مرد در جهان پیدا می‌شود؟! من ندیده بودم ایشان را، این از برکت شما

بود که من به خدمت ایشان برسم و زیارتشان کنم.

آمدن صابر به محضر لنکرانی، زمان حیات مرحوم آیت‌الله بروجردی و در دورانی بود که بهاییها در ابرقوی یزد، شش تن از مسلمانها را به قتل رسانده بودند و آقای فلسفی هم در منبر بر ضد آنان صحبت می‌کرد. پرونده مقتولین به دادسرای تهران آمده بود و آقای صابر، وکالت خانواده مقتولین را بر ضد بهاییها برعهده داشت. به درخواست صابر، اشاره آقای لنکرانی، ما و جمعی از آقایان در جلسات دادگاه شرکت می‌کردیم و بهاییها هم آن طرف می‌نشستند. صابر یک روز پیش از شروع دادگاه، به محضر آقای لنکرانی آمد و از ایشان رهنمود گرفت. کتابهای بیان و قدس (نوشته علی محمد باب و حسینعلی بهاء، پیشوایان باییت و بهائیت) را نیز از مشهد همراه خود آورده بود.

روز محاکمه، این قهرمان، به میدان آمد. آخ، آخ، آخ! وقتی به عنوان وکیل مدافع صغرا خانم و بچه‌های وی که به طرز فجیعی توسط بهاییان کشته شده بودند شروع به سخن کرد، معرکهای بر پا کرد! در اثنای نطق، ناگهان فریاد کشید: لثلاً یحذرون عن دماء المسلمین؟! و افزود: به خون پاک صغرا و بچه‌هایش، من زنده باشم، ستمکاران خون آنها را بریزند؟! ۲ ساعت و ۱۰ دقیقه، جلسه را اداره کرد. تنفس دادند، پس از پایان تنفس، دوباره آمد و شروع به سخن کرد. بهاییها، مثل شخص افعی گزیده، به خود می‌پیچیدند! گفت: من تا انتقام صغرا را نکشم نمی‌خوابم، قول داده‌ام. به من گفتند وکالت اینها را قبول کن. من هم پذیرفتم.

شام آن روز که خدمت آقای لنکرانی رسیدم، آقای صابر نیز آمد و قضایا را نقل کرد و دفاعیات خود را شرح داد. زمانی که صابر دفاعیاتش را می‌خواند، مرحوم لنکرانی از شور و احساس شدید وی در دفاع از حقیقت، بسیار لذت می‌برد و حال عجیبی داشت.

صابر گفت: آقا، بعضی آقایان به من دستور دادند نزد ما بیا، من قبول نکردم و نرفتم. این وکالت را نیز فقط طلباً لمرضات الله و لاحترام الرسول پذیرفته‌ام. پولی هم نمی‌خواهم. مرا بکشند هم، باید این دفاع را به آخر برسانم و ان‌شاءالله هم موفق می‌شوم. آقای لنکرانی هم رهنمودهای خاصی به او می‌داد و صابر فوراً جملات ایشان را برای فردا یادداشت می‌کرد و در محکمه مطرح می‌ساخت.

۹ - ۶. درگیری با وزیر بهایی هویدا

لنکرانی، عباس هویدا، نخست‌وزیر مشهور عصر پهلوی دوم، را فردی بهایی تبار و کابینه وی را شامل تعدادی وزیر بهایی می‌دانست، اما در مورد شخص وی معتقد بود که فردی لامذهب و فاقد ایمان به مسلک بهائیت است. برابر گزارش ساواک، فردی به نام نقاش‌زاده،

صبح روز ۵۰/۷/۳۰ در خانهٔ لنکرانی از ایشان «سئوال نمود آیا صحت دارد که هویدا بهایی است؟ لنکرانی جواب داد: پدر او بهایی بوده ولی خودش هیچ مذهبی ندارد... لنکرانی ضمن حمله به امریکا و انگلیس اضافه کرد در ایران هم فعلاً جهودها بر ما حکومت می‌کنند... از هیئت دولت چند وزیر باطناً یهودی ولی ظاهراً بهایی هستند»^{۱۹۳}

در گزارش «خیلی محرمانه» ساواک (مورخ ۴۴/۳/۲۴) می‌خوانیم که: «برابر اطلاع، اخیراً افراد روحانی در منزل آقای لنکرانی تماسهای مشکوک می‌گیرند و شیخ ربانی^{۱۹۴} که تازه از زندان آزاد شده از طرف لنکرانی مأموریت پیدا نموده جزوه‌ای را که از طرف اهورهوش راجع به عملیات مرحوم حسنعلی منصور و همچنین آقای هویدا نخست‌وزیر در دورانی که در خارج بودند نوشته به دست بیاورد و در دسترس عامه قرار دهد»^{۱۹۵} در همین زمینه باید به درگیری لنکرانی با یکی از وزیران بهایی کابینه هویدا (منصور روحانی) اشاره کرد.

جد و پدر مرحوم حاج شیخ حسین لنکرانی، آقایان شیخ حسین فاضل و حاج شیخ علی، در مسجدی نماز می‌گزارند که به مسجد لنکرانی موسوم بود و پس از مرگ حاج شیخ علی، تصدی آن به فرزند ارشدش حاج شیخ حسین، رسید. مسجد مزبور، در شرق پارکینگ موزهٔ ایران باستان و ضلع شمالی کاخ ورزش (سنگلج)، پشت سازمان تربیت بدنی و نیز ادارهٔ برق - شعبه خیام - قرار دارد.

در زمان شاه مخلوع، از سوی برخی مقامات دولتی وقت تعرضها و تجاوزهایی به مسجد صورت گرفت که همه جا با واکنش لنکرانی رو به رو گردید. از جمله، در سال ۱۳۴۵ سازمان تربیت بدنی به ریاست سرلشکر دکتر ایزدپناه، در غیاب لنکرانی از تهران، تجاوزاتی به حریم مسجد نمود ولی بعداً در اثر مراجعات و گفتگوهایی که بین لنکرانی و اولیای سازمان انجام گرفت، سازمان مذکور برای جبران این امر، در مقام گرفتن زمینی از شهردار وقت تهران (مهندس سرلک) در جنب مسجد برای توسعهٔ فضای آن و استفادهٔ نمازگزاران و ورزشکاران از آن برآمد.

تجاوز بعدی، که درگیری حاد میان لنکرانی و مقامات دولتی را در پی داشت، توسط منصور روحانی وزیر آب و برق هویدا انجام گرفت که فردی فراماسون و عضو روتاری تهران مرکزی بود^{۱۹۶} و افزون بر آن، به بهائیت شهرت داشت. وی زمانی نیز در کابینهٔ هویدا، به وزارت کشاورزی منصوب شد و اهل نظر، عملکرد وی در این سمت را حرکتی در راستای تخریب کشاورزی ایران ارزیابی می‌کنند.^{۱۹۷}

موضوع از این قرار بود که، مأموران برق منطقه‌ای تهران در دی‌ماه ۴۹ زمان وزارت مهندس روحانی به عنوان نصب ترانسفورماتور برق روی زمینی که قرار بود شهرداری برای

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

تجدید ساختمان مسجد واگذار کند، دست گذاشتند و درصدد گرفتن کوچه و تجاوز به حریم مسجد برآمدند و غافلگیرانه آن را خراب کردند. مدتها پیش از این یورش نیز اقدام به قطع برق مسجد کردند.

آقای لنکرانی، پس از اطلاع از این امر، به فوریت دست به کار شد و برای جلوگیری از این اقدام ضداسلامی و غیرقانونی، با ادارات مختلف وقت (وزارت برق، اوقاف، دادگستری و شهربانی تهران) تماس گرفت و حتی رسماً به کلانتری ناحیه ۱۲ و دادستانی تهران برای متوقف ساختن این تصرف عدوانی، و مجازات مسببان آن، شکایت برد. ۱۹۸ و در این میان، در مراجعه به اداره برق اعتراض شدید خویش به منصور روحانی (وزیر بهایی هویدا) را بابت این تجاوز، با صدای بلند ابراز داشت. آقای محسن غنیا (داماد مرحوم مهرداد اوستا، و دوست و همسایه دیرین مرحوم لنکرانی در خانه گلوبندک) از کسانی است که شاهد اعتراض لنکرانی به وزیر بهایی بوده است. وی در گفتگو با نگارنده (مورخ ۲۳ مرداد ۱۳۸۱) اظهار داشت:

آقای لنکرانی بر سر مسجد با منصور روحانی وزیر هویدا سخت درگیر بود. مسجد ایشان در مجاورت اداره برق قرار داشت و روحانی می‌خواست مسجد را تخریب کرده، جزء اداره برق قرار دهد. هم مسجد، به تدریج حالت نیمه مخروبه پیدا کرده بود و هم شخص وزیر با اسلام عناد داشت و می‌خواست در آن حدود، مسجدی وجود نداشته باشد.

در حدود سالهای ۵۱ و ۵۲ شمسی، یک روز آقا و من و چند تن دیگر از دوستان، پیاده از منزل ایشان به راه افتادیم و از سمت پارک شهر به اداره برق رفتیم. در آنجا به آقا گفتند: جناب وزیر در طبقه بالا تشریف دارند و شما نزد ایشان بروید. آقا با عصبانیت زیاد گفت: «من نمی‌آیم» و افزود:

– اگر هم این آقا را ببینم، با این عصا او را داغون می‌کنم! من این مسجد را از اینها می‌گیرم و پدرشان را هم درمی‌آورم!

سر و صدای آقا که بالا گرفت، سه چهار نفر از مسئولان اداره نزد ایشان آمدند و قول دادند که وزیر دست از سر مسجد برداشته، آن را به آقا پس خواهد داد. خلاصه، آبی آوردند و آقا نوشیدند و مقداری استراحت کردند. تا عصبانیتشان کاهش یافت. سپس ایشان را دعوت کردند که: «بیایید مسجد را ببینید.» به اتفاق آنها به مسجد رفتیم. در مسجد را باز کردند و آقا از آن بازدید کرد و نهایتاً به منزل بازگشتیم.

۱۰- سرهنگ لطیف بیگلری، هم‌رزم لنکرانی بر ضد رژیم پهلوی و بهائیت

سرهنگ لطیف بیگلری، از افسران شجاع و مبارز و پارسای عصر پهلوی است که اعمالش

تحت کنترل دقیق ساواک قرار داشت^{۱۹۹} و به علت افشاگریهای مکرر علیه مقامات بلندپایه رژیم در دولت و ارتش، به زندان افتاد و نهایتاً خلع درجه و از ارتش اخراج شد. وی نسخه‌ای از نامه مفصل و کوبنده خود به شاه، مورخ اردیبهشت ۱۳۴۲، مبنی بر گزارش اختلاس و سوءاستفاده هنگفت سرلشکر صنیعی بهایی (معاون وقت وزارت جنگ) را در همان ایام به امام امت داد، که بعداً در یورش مأموران دستگاه به خانه امام در قم، به دست ساواک افتاد (متن نامه را می‌توان در کتاب سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت اسناد ساواک، جلد هفتم، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۵۵۷ به بعد، مشاهده کرد).

بیگری، با آیت‌الله لنگرانی از نزدیک دوستی و همکاری داشت و چشمان حساس ساواک، روابط آن دو را تعقیب می‌کرد.^{۲۰۰}

بیگری علیه سپهد اسدالله خان صنیعی (وزیر جنگ بهایی هویدا) و سپهد علی‌خان شجاعی و سایرین در مورد دهها میلیون تومان سوءاستفاده از اراضی عباس‌آباد و غیره، اعلام جرم کرد و گام مهم‌تر وی در انتقاد از مظالم رژیم، نامه سرگشاده وی به شاه در پنجم تیر ۱۳۵۰ بود که ضمن آن راجع به عدم آزادی انتخابات و نقض مواد قانون اساسی توسط احزاب ایران نوین (به رهبری امیرعباس هویدا) و مردم (به رهبری علم) هشدار داد و همچنین ضمن انتقاد از بهایی بودن امیرعباس هویدا (رهبر ایران نوین) و تصرف او در بیت‌المال به نفع اهداف حزبی و تبدیل انتخابات به انتصابات، اعلام رسمی آزادی انتخابات از سوی شاه و عدم تضییق دولت برای فعالیتهای انتخاباتی مردم را خواستار گشت. بیگری نامه مزبور را جهت اقدام قانونی، برای نخست‌وزیر و وزیر کشور ارسال نمود. بخشی از نامه وی را - که با توجه به اختناق شدید حاکم بر کشور در آن زمان، و نظامی بودن نویسنده، گامی بسیار تند و متهورانه بوده است - با هم می‌خوانیم:

چنانچه [اعلی حضرت] با مراتب پیشنهادی بالا موافقت نفرمایند و در مقابل، همان برنامه (انتصابات حزبی) با قبای (انتصابات حزبی) ادامه یافته و انجام پذیرد، در این صورت اولاً چنین انتخابات مبتذل مورد قبول ملت ایران نبوده و آن را تحریم می‌نماید. ثانیاً چون هر دو حزب، سر و ته یک کرباس هستند و از یک منبع الهام می‌گیرند و انتخابات هم به مفهوم واقعی و وسیع کلمه وجود خارجی نداشته و نخواهد داشت، بنابراین پیشنهاد می‌گردد که امر فرمایند به این خیمه‌شب‌بازی خاتمه داده و این برنامه مبتذل را تعطیل و در مقابل جنابان آقایان هویدا و علم، با شرکت سازمان امنیت کماکان کمیسیونی تشکیل و عناصر موردنظرشان را تعیین و طبق اعلامیه‌ای به نام نماینده احزاب معرفی و بدین وسیله از ائتلاف و ایجاد سر و صدا و مخصوصاً از انجام هزینه‌های بی‌مورد جلوگیری و آن هزینه‌ها را هم

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

برای گرسنگان منطقه بلوچستان و سیستان - زابل - شیراز و غیره اختصاص دهند...
واکنش رژیم در برابر این اقدام، پیشاپیش معلوم بود: درست در همان روز ارسال نامه،
یعنی پنجم تیر ۱۳۵۰، سرهنگ بیگلری توسط دادگاههای نظامی ارتش (تحت امر امرای
بهایی) از ارتش اخراج شد.

پانوشتها:

- ۱- تعبیر مرحوم ابراهیم فخرایی (یار و وزیر فرهنگ میرزا کوچک‌خان) در کتاب سردار جنگل؛ میرزا کوچک‌خان (چ ۹، انتشارات جاویدان، تهران، ۵۷) از لنگرانی.
- ۲- وی فقیه برجسته و مبارز تهران در عصر قاجار و پهلوی، و برادر مرحومان آقاجنقی و حاج آقا نورالله اصفهانی است که در زمان رضاخان به اصفهان تبعید و در آن شهر به نحوی مشکوک درگذشت.
- ۳- برای آشنایی با شرح حال کوتاه از مرحوم لنگرانی ر.ک: «یک قرن مبارزه؛ به مناسبت دومین سالگرد درگذشت آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی»، روزنامه رسالت، شمه ۱۵۵۹، ۱۹ خرداد ۱۳۷۰، ص ۴؛ هفته‌نامه ندای قومس، شمه ۷، ۲۳ مرداد ۱۳۷۰، ص ۴. افزون بر این، یک مصاحبه و چندین مقاله از راقم سطور راجع به مبارزات سیاسی آن مرحوم و روابط وی با امام خمینی در مجله تاریخ معاصر ایران، فصل‌نامه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، شمه ۱۳ به بعد، درج شده است.
- ۴- ر.ک: فتحی (آتشبک)، نصرت‌الله، «خدا مردی وارسته»، مجله امید ایران، شمه ۶۷۰، س ۱۳۴۶؛ برگ عیش، تهران، اسفند ۴۷، ص ۱۷ به بعد.
- ۵- خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، ترجمه علی کاظمی، مقدمه و تعلیقات حاج شیخ حسین لنگرانی، چ سوم، بی‌نا (مراکز پخش: مکتبه‌النجاح، انتشارات فراهانی و...)، تهران، شهریور ۱۳۶۱، صص ۸۴ - ۸۳.
- ۶- اظهارات لنگرانی در منزل خویش برای خواهران عضو حزب جمهوری اسلامی و شاغل در اداره امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳ مرداد ۱۳۶۱.
- ۷- گنجینه معرفت یا گوشه‌هایی از خاطرات سیاسی و اندیشه‌های مرجع و اندیشمند بزرگ دنیای تشیع... حاج شیخ حسین لنگرانی، تهیه و تنظیم از: محمود رامیان، مخطوط، دفتر اول، تهران، ۱۹ خرداد ۱۳۶۰، ص ۲۷۴.
- ۸- جالب این است که عباس افندی (برادرزاده ازل، و پیشوای مشهور بهاییان) در لوحی که «به واسطه عبدالحسین تفتی» («آواره» سابق، «آیتی» لاحق) بر ضد عمومی خویش (یحیی صبح ازل، پیشوای ازلیان) صادر کرده تصریح می‌کند که وی در حال حاضر، «در جزیره قبریس... تحت حمایت انگلیس است...» (اسرارالآثار، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ۳۵۹/۵) - ع. منذر.
- ۹- خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، صص ۷ - ۴.
- ۱۰- اشعاب در بهائیت، ص ۲۹۱.
- ۱۱- بی‌تأثیر.
- ۱۲- از زمان عباس افندی (جانشین میرزا حسینعلی بهاء)، مرکز بهائیت از عکا به حیفا (هر دو، واقع در اسرائیل

- کنونی) انتقال یافت - ع. منذر.
- ۱۳- کسروی، احمد، بهایی‌گری، کتابفروشی پایدار، تهران، بی‌تا، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.
- ۱۴- عین این نامه فعلاً در یکی از کتابخانه‌های بزرگ اروپا موجود می‌باشد - آدمیت.
- ۱۵- این کتاب از مآخذ تاریخی کهن بابیه است که مشخصات کامل کتابشناسی آن از قرار زیر است: نقطه‌الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه، حاجی میرزا جانی کاشانی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لندن ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م. ضمناً مرحوم استاد محیط طباطبایی در انتساب نسخه یادشده به شخص میرزا جانی کاشانی، تأملات محققانه‌ای داشته، آن را مربوط به فرد دیگری از قدمای بابیه می‌داند، که می‌توان آن را از مقالات ایشان در ماهنامه گوهر، نشریه بنیاد نیکوکاری نوریانی، تابستان و پاییز ۱۳۵۵ش بازجست - ع. منذر.
- ۱۶- در اصل، همه‌جا: تومانکی بود که همراه با قرائت خارجی آن اصلاح شد - ع. منذر.
- ۱۷- امیرکبیر و ایران، با مقدمه محمود محمود، چ اول، انتشارات بنگاه آذر، تهران ۱۳۲۳، قسمت اول، صص ۲۵۸ - ۲۵۶. نیز رک: همان، متن کامل، چ دوم، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ۱۳۳۴، صص ۲۰۸ - ۲۰۷. در مورد براون، و روابط وی با ازلیها، البته عبدالحسین آیتی نظر دیگری دارد. وی در کشف‌الحیل (ج ۲، چ چهارم، صص ۴۵ - ۴۳) اقدام براون به طبع آثار قدیم بابیان (به نفع ازلیها) را ناشی از ضدیت با بهائیت، و نه جانبداری از ازلیان، می‌شمارد. به نوشته او - که با براون مکاتبه داشته - براون «می‌گفت: چه کنم، من بهائیت را این طور شناختم که اگر اندکی بیش از این ترقی کند اصلاً آزادی و اخلاق و درستی و راستی از دنیا معدوم خواهد شد!» (همان، ص ۴۵).
- ۱۸- شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، بهمن ۱۳۵۵، ص ۴۵۷. توجه: همه مواردی که در مقاله حاضر، به کتاب امیرکبیر و ایران ارجاع شده - به استثنای پاورقی پیشین - همگی به چاپ پنجم این کتاب (انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۵) بازمی‌گردد.
- ۱۹- عبدالله بهرامی، از صاحب‌منصبان مطلع نظمیه در مشروطه دوم، به طنز و تعریض می‌نویسد: عباس افندی «تنها پیغمبری بود که اجر خود را در این دنیا دریافت نموده و سیلی نقد را به حلوائی نسیه ترجیح داده است!» (خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۳۵).
- ۲۰- رک: سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، گفتگو با محمدرضا آشتیانی‌زاده، به اهتمام سهلعلی مددی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۰۶ به بعد. درباره عین‌الملک و پیوند او با رژیم کودتا، بازهم در طول مقاله توضیحاتی خواهیم داد.
- ۲۱- رک: مقدمه اسماعیل راین بر ترجمه کتاب اختناق ایران، نوشته مستر شوستر، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، صص ۱۱ - ۱۰.
- ۲۲- درباره وی رک: سلطنت علم و دولت فقر، علی ابوالحسنی (منذر)، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۷۴، ۳۶۵/۱ - ۳۶۰.
- ۲۳- سخن‌رانی در جمع اعضای حزب جمهوری اسلامی، ۶۳/۵/۱۳.
- ۲۴- تعلیم دیده.
- ۲۵- همچون: برخی بررسیها درباره جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، شرکت سهامی خاص انتشارات توده، تهران ۱۳۵۸، ص ۵۱۵ به بعد. چاپ اول این کتاب، توسط حزب توده در سال ۱۳۴۷ش (و ظاهراً در لایپزیک) منتشر شد. نمونه‌هایی از کلام احسان‌الله طبری در تعریف از بابیه در کتاب مزبور آمده است. ضمناً باید توجه داشت که مطالب مزبور، مربوط به زمانی است که احسان طبری تنورسین مارکسیست‌ها محسوب شده، هنوز توبه نکرده بود.
- ۲۶- مفتاح اب‌الابواب یا تاریخ باب و بهاء، میرزا محمدمهدی خان زعیم‌الدوله تبریزی، ترجمه حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی، با مقدمه حاج میرزا عباسقلی چرندابی، کتابخانه شمس، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۲۵. به توضیح این

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

مأخذ، بیت در اصطلاح خطاطان فارسی، برابر پنجاه حرف است.

۲۷- فتنه باب، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، مقالات و تعلیقات عبدالحسین نوایی، ج ۲، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۳.

۲۸- همان، ص ۲۸.

۲۹- ر.ک: عهد اعلی - زندگانی حضرت باب، ابوالقاسم افغان، ویرایش هما تاج بازیار، Oneworld Oxford، ص ۳۰۳، البته اینکه گفته است «احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی» نوشته‌ها و منشآت وی نیستند از جهاتی درست است! اما معلوم نیست اگر علما و عرفا مناجاتهای ساخته‌ی وی را نمی‌فهمیدند، چگونه بین آنها و ادعیه‌ی اهل بیت(ع) فرقی نمی‌گذاردند؟!.

۳۰- منظومه‌ای شعری با پانصد بیت و هزار مصرع.

۳۱- موارد دیگری نیز در همان عصر قاجار می‌توان برشمرد که در تندنویسی رقیب جدی باب بوده‌اند. برای نمونه، درباره میرزا محمد مهدی ملک‌الکتاب فراهانی متخلص به «عشرت» (از دولتمردان ادیب و فاضل دربار فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار، و شوهر خواهر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی معروف) نوشته‌اند: «در نوشتن انواع خط استاد بوده و به شیوه درویش عبدالمجید می‌نوشته است. کتابهای بسیاری به دستور و امر فتحعلی شاه و شاهزادگان به خط او نوشته شده و قدرت قلم او به قدری بوده که در ظرف هفت ساعت یک هزار بیت به خط بسیار نیکو می‌نوشته، بدون آنکه سطری سیاه و صفحه‌ای کثیف کرده باشد.» فاضل خان گروسی (ادیب و شاعر نامدار همان روزگار) در تذکره انجمن خاقان می‌نویسد: «ای بسا روزگار که درحضور فقیر به کتابت هزار بیت شعر اقدام کرده به هفت ساعت وقت، چنان که نه سطری سیاه کند و نه صفحه‌ای [تباه] تباه. به احسن خطوط و اسهل وجوه به اتمام آورده.» مؤلف مجمع‌الفصحاء هم (در ص ۳۴۵ از جلد دوم آن کتاب) این مطلب را ذکر نموده است. (یادگار، س ۴، شم ۸، ص ۳۲)، چنان‌که هدایت‌الله لسان‌الملک سپهر نیز در تذکره خود تصریح می‌کند: میزماهدی «شکسته را چون اساتید سلف نگاشت و در سرعت تحریر معروف آفاق گشت.» (تذکره خوش‌نویسان، افست انتشارات یساولی «فرهنگسرا»، تهران، بی‌تا، ص ۱۳۹).

۱۴۳

۳۲- منابع بهایی، شخص نظامی کتک‌زننده باب (پس از پیدا شدن وی) را فردی به نام «فوجعلی سلطان»، و فرمانده فوج تیراندازی‌کننده به سوی باب در شلیک آخر را نیز آقاجان خان سرتیپ فوج خمسه (یا آقاجان بیک خمسه‌ای) معرفی می‌کند. محمدعلی فیضی، مبلغ و مورخ بهایی، می‌نویسد: «پس از شلیک دور اول و گسیخته شدن طناب باب و پیدا کردن باب «فوجعلی سلطان» گریبان آن حضرت را گرفته و به شدت لطماتی چند بر سر و صورت حضرت نواخته از حجره بیرون آورد و آقاجان بیک خمسه‌ای، فرمانده فوج ناصری، به میدان آمده با عده سربازان تحت فرمان، خودحاضر برای تنفیذ حکم گردید.» حضرت نقطه اولی ۱۲۶۶ - ۱۲۳۵ هجری/ ۱۸۵۰ - ۱۸۱۹ میلادی، محمدعلی فیضی، آذر ۱۳۵۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۶ بدیع، ص ۳۴۲. نیز ر.ک: مطالع‌الانوار THE DAWN - BREAKERS، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات، امری، ۱۳۴ بدیع، ص ۵۰۲؛ ظهور الحق، ۱۷/۳؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ۲۵۸ - ۲۴۷/۱. جالب این است که به نوشته همین‌گونه منابع، فرماندهان مسلمان در شلیک اول حاضر به تیراندازی به باب نشده و این کار به سام‌خان ارمنی واگذار شد، اما در بار آخر، «فوجی دیگر از عساکر مسلم آذربایجان» باب را هدف تیر قرار دادند (تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۱۳). عبدالحمید اشراق خاوری می‌نویسد: سام‌خان مسیحی در بار آخر شلیک به باب، از اعدام باب امتناع جست و پس از امتناع او، «فی‌الفور آقاجان خان سرتیپ فوج خمسه حاضر شد و فوج خود را که به فوج خاصه ناصری موسوم بود حرکت داد که این کار را من می‌کنم و این ثواب را من می‌برم. پس به همان ترتیب و تفصیل اول بستند و حکم به شلیک دادند. برعکس اول که فقط یک تیر به طناب خورده هر دو بدون آسیب به زمین آمده بودند این دفعه دیدند که آن دو هیکل از شدت ضرب یک هیکل شده به یکدیگر ملصق گردیدند...»

- (مطالع الانوار...، ص ۵۰۲؛ ظهور الحق، ۱۷/۳). بر این اساس، جای این سؤال وجود دارد که در میانه شلیک بار اول و دوم چه اتفاقی رخ داد که فوج مسلمان و فرمانده عالی آن، از امتناع اولیه خویش دست شسته، داوطلبانه تیراندازی به سوی باب را پذیرفت؟
- ۳۳- روزگاری که گذشت، اتوبیوگرافی، صنعتی‌زاده کرمانی، انتشارات ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۶، ص ۲۳۷.
- ۳۴- آقای لنگرانی، تعبیر تند و عامیانه این لفظ را از دولت‌آبادی شنیده، نقل می‌کرد، که ما در بازگویی، معادل محترمانه‌تر آن را در متن ذکر کردیم.
- ۳۵- حیات یحیی، ۴/۴۴۴.
- ۳۶- ر.ک: خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۵۲۹.
- ۳۷- ر.ک: خاطرات عبدالله بهرامی، صص ۱۶ - ۱۵.
- ۳۸- اسرار‌الآثار، فاضل مازندرانی، ۳۶۳/۵ - ۳۶۲.
- ۳۹- ر.ک: اسناد و مدارک درباره بهایی‌گری، صبحی، چ سیدهادی خسروشاهی، ص ۲۰۳.
- ۴۰- اسرار‌الآثار، ۳۶۲/۵. و نیز ر.ک: باب کیست و سخن او چیست، نورالدین چهاردهی، ص ۱۵۷.
- ۴۱- ر.ک: اسرار‌الآثار، همان، صص ۲۵۳ - ۲۵۲. برای تقبیح شدید و مکرر میرزا هادی دولت‌آبادی در آثار حسینعلی بهاء همچنین ر.ک: اشرفات: الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله جل‌ذکره الاعلی، شامل: اشرفات و چند لوح دیگر، بی‌نا، بی‌تا، خط نستعلیق، صص ۷، ۱۹، ۱۵۷ و ۱۶۴ - ۱۶۳.
- ۴۲- ر.ک: خاطرات سیدعلی محمد دولت‌آبادی، انتشارات فردوسی + اسلام و ایران، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۱.
- ۴۳- عهد اعلی...، ص ۵۰۵.
- ۴۴- صبح ازل، در ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۳۰ق (۲۹ آوریل ۱۹۱۲) به سن ۸۲ سالگی در شهر فاماگوستا «ماغوسا»ی قبرس درگذشت و در یک مایلی آن شهر به خاک رفت (ر.ک: تعلیقات عبدالحسین نوایی بر کتاب «فتنه باب»، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، ج ۲، انتشارات بابک، تهران ۱۳۵۱، صص ۲۲۸ - ۲۲۷؛ اسرار‌الآثار، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ۳۱۰/۵ - ۳۰۹).
- ۴۵- سخنان آقای آگاه، در مورد عدول میرزا یحیی دولت‌آبادی از بابت، کاملاً درست، و مطابق با شواهد و قرائن متقن تاریخی است. تبلیغ وی (در اواخر عمر) به نفع اسلام در اروپا را نیز می‌توان پذیرفت. اما اینکه میرزا یحیی را «مسلمان به تمام معنی» شمرده، خالی از مبالغه و اغراق نیست. زیرا، یحیی دولت‌آبادی (آن‌گونه که به وضوح از مندرجات خاطرات وی در کتاب حیات یحیی برمی‌آید) به هر حال گرفتار برخی غریزگیها و انحرافات فکری بوده و برای نمونه، خود و خواهرش از کشف حجاب رضاخانی در ایران هواداری می‌کرده‌اند.
- ۴۶- بدشت ناحیه‌ای سرسبز و خرم در حوالی شاهرود است که بابیان در سال ۱۲۶۴ق در آنجا اردو زدند و قره‌العین روزی (با نقشه قبلی) بی‌حجاب و آرایش کرده در جمع مردان ظاهر شد و اعلام کرد که با ظهور باب، دوران اسلام به پایان رسیده، احکام و مقررات آن لغو شده است! و حسینعلی بهاء نیز با خواندن آیات مربوط به قیامت، از نظریات وی طرفداری کرد. شرح این ماجرا در تواریخ مختلف - اعم از بابی و بهایی و مسلمان - آمده است.
- ۴۷- تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۳۳. البته جناب گلپایگانی، مدعی شده «کبار علمای ایران» به باب گرویدند، که پیداست جنبه اغراق دارد.
- ۴۸- تاریخ نیکلا، (مذاهب ملل متمدنه؛ تاریخ سیدعلی محمد معروف به باب، مسیو نیکلا، پاریس ۱۹۰۵، [ترجمه علی محمد مترجم همایون فره‌وشی]، اصفهان ۱۳۲۴) صص ۲۱۵ - ۲۱۴.
- ۴۹- همان، ص ۲۱۶.
- ۵۰- اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، شم ۶۰/۱۵۴، مورخ ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.
- ۵۱- ر.ک: ظهور الحق، ۱۷۴/۳ - ۱۷۳؛ فتنه باب، اعتضادالسلطنه، ص ۳۴.

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

۵۲- الكواكب الدرر فی مآثر البهائیه، عبدالحسین آواره، مطبعة سعادت، مصر ۱۳۴۲ق، ۱/۱۳۰. نیز ر.ک، مطلع الانوار...، ص ۲۷۲.

۵۳- ظهور الحق، ۱۱۰/۳ - ۱۰۹.

۵۴- زیرا، خاطرات یادشده به صراحت ریشه مسلک باب و بهاء را استعماری معرفی می‌کند.

۵۵- حتی گفته می‌شود که سیدعباس علوی، مبلغ مشهور بهایی، در کتاب خود به کلی منکر وجود شخصی به نام کینباز دالگوروی شده است! (ر.ک: پرنس دالگوروی، مرتضی احمد. آ، ج سوم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۴۶، ص ۳۹) وجود فردی به نام پرنس دالگوروی به عنوان سفیر روسیه در ایران زمان امیرکبیر، از مسلمانات تاریخ است.

۵۶- در این باره علاوه بر کتاب بهایی‌گری نوشته کسروی، ر.ک: راهنمای کتاب، س ۶، شم ۱ و ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲، صص ۲۶ - ۲۵، مقاله مجتبی مینوی در انتقاد از کتاب شرح زندگانی من، نوشته عبدالله مستوفی، یادگار، س ۵، شم ۸ و ۹، ص ۱۴۸؛ امیرکبیر و ایران، آدمیت، ص ۴۵۶.

۵۷- ر.ک: پرنس دالگوروی، مرتضی احمد. آ، همان؛ روحانی، ضیاءالدین، مزدوران استعمار در لباس مذهب، با مقدمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، ج ۳، انتشارات فراهانی، تهران ۱۳۴۸، صص ۳۴ و ۸۶ به بعد.

۵۸- ر.ک: خادمی (شیرازی)، محمدعلی، بهاییان دیگر چه می‌گویند؟ بی‌بهای باب و بهاء، چاپخانه نور شیراز، فروردین ۱۳۲۷ش، ص ۱۰۳ به بعد؛ هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۳۶۲، صص ۲۱۴ - ۲۰۹؛ کاظم‌مراد، عباس، البایه و البهائیه و مصادرات دراستهما، مطبعة الارشاد، بغداد ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م، صص ۶۰ - ۵۵.

۵۹- چهاردهی، نورالدین، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۷۷، ۱۷۱ و ۲۴۵.

۶۰- شرح زندگانی من، ۴۲/۱.

۶۱- میمندی‌نژاد، محمدحسن، نعل وارونه، کلاه بزرگ، تهران، ص ۴۱.

۶۲- هنگام ایراد این سخنان، هنوز فروپاشی شوروی آغاز نشده، جمهوریهای مستقل آسیای مرکزی نظیر ترکمنستان، جزئی از شوروی محسوب می‌شدند.

۶۳- مرحوم لنکرانی در ۳۱ مرداد ۶۱ نیز در سخن‌رانی برای جمعی از خواهران عضو حزب جمهوری اسلامی (و شاغل در اداره امور تربیتی آموزش و پرورش) اظهار داشته بود: «روسیه تزاری، از قفقاز شیعه که مدت زیادی از اشغال آن نگذشته بود، نگران بود و برای رفع این نگرانی، تدابیری به کار می‌برد. یکی از مهم‌ترین این تدابیر، آن بود که به انحاء مختلف می‌کوشید عقاید شیعی را (که مایه اتحاد و پایداری آنها در برابر اجنبی اشغالگر بود) در اهالی قفقاز سست و متزلزل کند. لذا به منظور اخلال در اعتقاد قفقاز شیعه‌اش به مهدویت، اولین سازمان مهم جاسوسی به اسم «مشروق‌الاذکار» بهاییان را در عشق‌آباد واقع در ترکمنستان خطه خراسان تازه شکارش (که اهالی آن سنی و نسبت به باب و بهاء، بی‌تفاوت بودند) بنا می‌کند.» به گفته آن مرحوم: «روس تزاری برای مبارزه با اسلام و اخلال در افکار و عقاید مذهبی مسلمانان، از این‌گونه فعالیت‌های شیطانی و مخرب، زیاد داشته است که به عنوان یکی از مهم‌ترین آنها، می‌توان به القانات سوء بالگونیک فتحعلی آخوندوف (رئیس دفتر نایب‌السلطنه روسیه در قفقاز) بر ضد (عقاید) و نیز «خط» و «الفباء» رایج اسلامی اشاره کرد که توضیح آن فرصت دیگری می‌طلبد.»

۶۴- در صفحات آینده پیرامون دم خروسهای متعدد ارتباط میان سران بابیت و بهائیت با روس تزاری، و نقش سفیر روسیه در حمایت از بهاء، به طور مستند توضیح خواهیم داد.

۶۵- با توجه به تاریخ مأموریت روتشتاین در ایران (فاصله فوریه ۱۹۲۱ تا مه ۱۹۲۲ یعنی حدود اسفند ۱۲۹۹ تا اواخر اردیبهشت ۱۳۰۰) زمان انتشار خاطرات منسوب به دالگوروی (برای نخستین بار) در ایران معلوم می‌شود ع. منذر.

- ۶۶- برخی بررسیها درباره جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، احسان طبری، چاپ شرکت سهامی خاص انتشارات توده، تهران ۱۳۵۸، ص ۵۱۵.
- ۶۷- همان، ص ۵۱۶.
- ۶۸- همان، ص ۵۲۱.
- ۶۹- همان، ص ۵۲۵.
- ۷۰- می‌نویسد: در اجتماع بدشت، قره‌العین «که در تاریخ کهن ما از نوادر زنان است، با استفاده از تعالیم مترقی [۱] باب در مورد زنان و به قصد افشاء نیت واقعی باب، مکشوف و بی‌پرده در مقابل مردان ظاهر شد...» (همان، ص ۵۲۳ و نیز ر.ک: ص ۵۲۱).
- ۷۱- گوشه‌های فاش نشده‌ای از تاریخ، چند چشمه از عملیات حیرت‌انگیز کینیاژ دالگوروکی جاسوس اسرارآمیز روسیه نزاری... با مقدمه ابوالقاسم مرعشی، چ سوم: کتابفروشی حافظ، تهران، بی‌تا، ص ۶.
- ۷۲- مطالع‌الانوار... تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، صص ۵۰۴ - ۵۰۳؛ ظهورالحق، ۲۵۷/۳؛ حضرت نقطه اولی...، محمدعلی فیضی، صص ۳۴۸ - ۳۴۷؛ مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است، [عباس افندی]، مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال ۱۱۹ بدیع، ص ۴۹؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ۲۵۸/۱ - ۲۴۷.
- ۷۳- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، صص ۴۵۰ - ۴۴۹.
- ۷۴- نقطه‌الکاف، به اهتمام ادوارد براون، صص ۲۳۴ - ۲۳۳.
- ۷۵- قرن بدیع، شوقی افندی، ۳۳/۲، ۸۳ و ۸۶؛ مطالع‌الانوار...، صص ۵۹۴ - ۵۹۳ و ۶۱۲ - ۶۱۱ و ۶۱۸؛ الکوکب‌الدریه، آواره، ۳۳۶/۱؛ بهاءالله و عصر جدید، دکتر اسلمونت، ص ۴۴؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افغان، ص ۴۹۶، ۴۹۸ و ۴۹۹؛ ۵۰۰؛ قبله عالم؛ ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران، عباس امانت، ترجمه حسن کامشاد، نشر کارنامه، تهران ۱۳۸۳، صص ۲۹۸ - ۲۹۷؛ الواح مبارکه حضرت بهاءالله جل ذکره‌الاعلی شامل: اشراقات و چند لوح دیگر، بی‌بی‌تا، خط نستعلیق، صص ۱۰۴ - ۱۰۳ و ۱۵۵؛ لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی معروف به نجفی، حسینعلی بهاء، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین، ۱۳۸ بدیع، صص ۱۶ - ۱۴.
- ۷۶- ر.ک. کتاب مبین، حسینعلی بهاء، چ ۱۳۰۸، ص ۷۶. نسخه خطی، ص ۷۸؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ۸۶/۲.
- ۷۷- ر.ک. کشف‌الحیل، آیتی، چ ۷، ۶۲/۱ و ۸۷/۲، چ ۴؛ فلسفه نیکو، میرزا حسن نیکو، بنگاه مطبوعاتی فراهانی، تهران ۱۳۴۲، با مقدمه دکتر احسان‌الله نیکو، ۸۶/۴؛ فتنه باب، اعتضادالسلطنه، توضیحات عبدالحسین نوبی، ص ۱۹۴؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران...، عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، س ۷، شم ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۲۰.
- ۷۸- تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت اول، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، ص ۴۳۱؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری...، ص ۲۰.
- ۷۹- تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت ۱، صص ۴۹۶ - ۴۹۱. تقی‌زاده هم تصریح دارد که: میرزا عزیرالله خان ورقاء، از اصحاب عباس افندی، مستخدم بانک استقراضی روسیه در تهران بود (یادگار، س ۵، شم ۶ و ۷، ص ۱۳۰).
- ۸۰- مصابیح هدایت، عزیرالله سلیمانی، ۲۱۸/۵ - ۲۱۳؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری...، همان، ص ۲۱.
- ۸۱- مصابیح هدایت، تهران، ۱۳۲۶، ۱۸۱/۱.
- ۸۲- ر.ک. مفتاح باب‌الابواب، ترجمه شیخ حسن فرید گلپایگانی، ص ۷۱.
- ۸۳- قرن بدیع، ۳۳/۲.
- ۸۴- مطالع‌الانوار...، ص ۵۹۳. توجه شود به تعبیر جناب سفیر، که از حسینعلی نوری به عنوان «امانت» سفارت روسیه یاد و صدراعظم ایران را در صورت وارد شدن هرگونه آسیب به وی، شدیداً تهدید کرده، «مسئول سفارت روس» شناخته است! سخنانی که به وضوح، بوی تحت‌الحمایگی بهاء به روسیه، و بهره‌گیری سفیر از امتیاز

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

- کاپیتولاسیون (مفاد قرارداد ترکمانچای) برای حفظ جان وی، می‌دهد.
- ۸۵- ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۸۳/۱.
- ۸۶- همان، ۱۳۹/۱ به بعد.
- ۸۷- ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحماگی (۱۹۱۹ - ۱۸۶۰)، ترجمه مریم میراحمدی، مؤسسه انتشارات معین، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۰۷.
- ۸۸- کتابچه فوق را وزیرمختار وقت ایران در پترزبورگ (میرزا محمودخان علاءالملک) توسط جاسوسهای مخفی خویش جسته و ترجمه آن را همراه نامه‌ای در توضیح ماجرا، در جمادی‌الثانی ۱۳۰۶ برای امین‌السلطان (صدراعظم ناصرالدین شاه) فرستاده است. برای متن کتابچه و نامه علاءالملک ر.ک: گزارشهای سیاسی علاءالملک، صص ۷۴ - ۳۶. فصلی از این کتابچه، به راه شوسه عشق‌آباد - خراسان، و موقعیت استراتژیک آن منطقه اختصاص دارد. ر. ک، همان: ص ۶۸ به بعد.
- ۸۹- ر.ک: ایران و قضیه ایران، لرد کرزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۱۴۲/۱ - ۱۳۹.
- ۹۰- ر.ک: گزارشهای سیاسی علاءالملک، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۱۷۶ - ۱۶۹.
- ۹۱- بهایی‌گری، کتابفروشی پایدار، تهران، بی‌تا، ص ۱۲۱.
- ۹۲- ظهور الحق، ج ۸، قسمت دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، ص ۹۹۵ به بعد.
- ۹۳- وی پسر دوم حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی بود که دایی بزرگ میرزا علی محمد باب قلمداد می‌شد. ر.ک: عهد اعلیٰ...، ابوالقاسم افغان، ص ۱۲۹.
- ۹۴- کرسیها.
- ۹۵- نقره.
- ۹۶- اسدالله علیزاد، از بهاییان مقیم عشق‌آباد، ضمن اشاره به حضور «ژنرال سوبوتیچ به نمایندگی از طرف شخص امپراتور روسیه در سال ۱۹۰۲ در مراسم گذاشتن اولین سنگ بنا»ی مشرق‌الاذکار، تصویر وکیل‌الدوله، بهاییان و ژنرال روسی را آورده است. ر.ک: سالهای سکوت، بهاییان روسیه ۱۹۴۶ - ۱۹۳۸، خاطرات اسدالله علیزاد، از انتشارات ۱۹۹۹، Century Press, Australia، صص ۲۱ و ۲۳.
- ۹۷- تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۹۹۸ - ۹۹۵.
- ۹۸- همان، صص ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱. درباره عشق‌آباد، بهاییها و روسها. ر.ک: خاطرات صبحی درباره بابی‌گری و بهایی‌گری، ج دوم، کتابفروشی سروش، تبریز ۱۳۴۳، با مقدمه سیدهادی خسروشاهی، ص ۷۱ به بعد؛ اسناد و مدارک درباره بهایی‌گری، فضل‌الله صبحی مهتدی، با مقدمه ابورشاد (سیدهادی خسروشاهی)، نشر عصر جدید، ص ۴۷ و نیز صص ۵۶ و ۵۷ و ۶۰ و ۷۰ به بعد.
- ۹۹- تاریخ ظهور الحق، صص ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴، نیز ر.ک، مصابیح هدایت، عزیزالله سلیمانی، ۲۵/۳.
- ۱۰۰- ر.ک: الکوآب‌الدریه، آواره، ۴۹۵/۱ و ۴۹۷. درباره ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی و رویدادهای متعاقب آن، ر.ک: خاطرات صبحی درباره بابی‌گری و بهایی‌گری، ص ۸۷ به بعد.
- ۱۰۱- ر.ک: الکوآب‌الدریه، ۴۹۷/۱ - ۴۹۶.
- ۱۰۲- همان. ۴۹۹/۱.
- ۱۰۳- ر.ک: همان. ۵۰۲/۱ - ۴۹۹.
- ۱۰۴- مصابیح هدایت، تهران، ۱۳۲۶، ۲/۲۳۲.
- ۱۰۵- ر.ک: الکوآب‌الدریه، ۵۰۳/۱.
- ۱۰۶- همان. ۹۵/۲ و ۹۶.
- ۱۰۷- همان. ۵۸/۲.
- ۱۰۸- ر.ک: قرن بدیع، شوقی افندی، ۱۲۵/۴ - ۱۲۲؛ سالهای سکوت، خاطرات اسدالله علیزاد، همان، صص ۳۴-

- ۲۷، ۷۰، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۹ و ۲۴۰. متأسفانه، پس از فروپاشی شوروی، مشرق‌الاذکار توسط بهاییان مجدداً تصرف و بازگشایی شد.
- ۱۰۹- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.
- ۱۱۰- تاریخ روابط خارجی ایران ۱، دوره اول مشروطه، دکتر علی‌اکبر ولایتی، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ افزایش نفوذ روس و انگلیس، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صص ۹۸ - ۹۶. مأخذ اخیر، در فصل مربوط به «اموریت روتشتاین در دربار ایران» (صص ۱۲۸ - ۹۳)، اطلاعات خوبی راجع به روتشتاین و سوابق و اعمال وی به دست داده است.
- ۱۱۱- افزایش نفوذ روس و انگلیس، صص ۱۰۵.
- ۱۱۲- همان. صص ۱۰۵ - ۱۰۰.
- ۱۱۳- همان. صص ۱۱۷ - ۱۰۶.
- ۱۱۴- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ۲۱۳/۱.
- ۱۱۵- همان. ۴۸۲/۲ - ۴۸۱. نیز ر.ک: ۲۱۳/۱.
- ۱۱۶- فتنه باب، اعتضادالسلطنه، بخش تعلیقات و توضیحات عبدالحسین نوایی، صص ۲۰۰. دربارهٔ جدیت و اهتمام شگرف، و «شدت عمل» امیرکبیر در سرکوب غائلهٔ بابیه و اعدام باب، همچنین، ر.ک: باب کیست و سخن او چیست؟، نورالدین چهاردهی، صص ۸۴؛ تاریخ جامع بهاییت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، ج ۴، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۱، صص ۲۳۰ به بعد.
- ۱۱۷- باب کیست و سخن او چیست، صص ۸۴ و ۸۵.
- ۱۱۸- ر.ک: مطالع‌الانوار...، صص ۵۸۹ و ۵۹۰. نیز ۴۹۷ - ۴۹۳ و ۵۱۳ - ۵۱۲.
- ۱۱۹- دیانت بهایی آیین فراگیر جهانی، ترجمهٔ پیروش سمندی (خوشبین) و...، از انتشارات مؤسسه معارف بهایی به لسان فارسی، کانادا، ۱۴۶ بدیع/۱۹۸۹م، بخش بی‌نوشت‌های آخر کتاب، صص ۲۴. دربارهٔ نقش قاطع و تعیین‌کنندهٔ امیر در قلع و قمع بابیه و پیشوایان آنها از دیدگاه بایبان و بهاییان، افزون بر منابع یادشده ر.ک: مقالهٔ شخصی سیاح... [عباس افندی]، صص ۳۷ - ۳۴ و ۴۸ - ۴۴؛ ظهور الحق، بخش سوم، بی‌نا، بی‌تا، چ سربلی، قطع وزیری، در ۵۳۲ صفحه، به اضافهٔ فهرست و غلطنامه، صص ۲۱۲ - ۲۱۰؛ حضرت نقطهٔ اولی...، محمدعلی فیضی، صص ۳۱۵ و ۳۱۶ و بعد.
- ۱۲۰- ر.ک: مطالع‌الانوار...، همان، صص ۵۸۴ و ۵۸۵.
- ۱۲۱- ر.ک: ظهور الحق، ۲۲۲/۳؛ عهد اعلی...، صص ۳۸۱. برای شرح ماجرای دستگیری بایبان ر.ک: اظهارات مفصل اعتضادالسلطنه در: فتنه باب، مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، صص ۹۵ به بعد.
- ۱۲۲- قیلهٔ عالم، صص ۲۸۷.
- ۱۲۳- ر.ک: قیلهٔ عالم، صص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ عهد اعلی...، صص ۴۹۳ و ۴۹۴. نیز ر.ک: توضیحات و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوایی در کتاب فتنه باب، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.
- ۱۲۴- باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۲۶۶. سخن دکتر فریدون آدمیت نیز مؤید اظهارات چهاردهی است. آدمیت می‌نویسد: «امیر شورش بابیه را برانداخت. به قول شیل [وزیر مختار انگلیس در ایران، در گزارش به پالمستون وزیر امور خارجه لندن، مورخ ۱۴ مارس ۱۸۵۱] «پس از غائلهٔ [بایبان در] زنجان پیروان باب جرئت نکردند که صلح و امنیت عمومی را برهم بزنند». اما بی‌کار نشستند و پنهانی فعالیت داشتند؛ تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی‌کردند، کسی با آنان چندان کاری نبود، البته کینهٔ امیر را در دل داشتند، کینه‌ای که در نوشته‌های هم‌کیشان آنان، و بهایی و بهایی‌زادگان در ایران و امریکا، هنوز منعکس است. بایبان توطئهٔ کشتن شاه و امیر و امام جمعهٔ تهران را چیدند، ولی امیر پرده از روی آن برداشت» و آن توطئه را در نطفه خفه کرد، که شرح آن در «المتنبین» نوشتهٔ علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه آمده است. ر.ک، امیرکبیر و ایران، صص ۴۵۱. کتاب المتنبین، با

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

عنوان «فتنه باب»، با مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، توسط انتشارات بابک، چاپ شده است.

۱۲۵- مقاله شخصی سیاح...، صص ۳۴ و ۳۵.

۱۲۶- ر.ک: توقیعات مبارکه حضرت ولی‌امراالله، لوح قرن احبائه شرق (نوروز ۱۰۱ بدیع)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع، صص ۴۹ و ۵۱.

۱۲۷- همان. صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۱۲۸- ر.ک: قرن بدیع، ۲۵۸/۱ - ۲۴۷. به همین نمط، مورخان مشهور بهایی نظیر عبدالحمید اشراق خاوری و فاضل مازندرانی و محمدعلی فیضی در آثار خویش از امیر با اوصافی چون وزیر نادان و شریر، دشمن ستمکار و خونخوار، امیر مغرور، تقی سفاک، یاد کرده و قتل وی در حمام فین را انتقام الهی و «عذاب الیم» وی در حق او شمرده‌اند! (مطالع الانوار...، صص ۴۹۳، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۸۹ و ۵۹۰؛ ریحی مختوم، ۳۲۶/۱؛ ظهور الحق، ۲۱۲/۳؛ حضرت نقطه اولی...، ص ۳۱۶).

۱۲۹- برای شرح ماجرا ر.ک: ناسخ‌التواریخ، بخش قاجاریه، لسان‌الملک سپهر، ۲۱۹/۳، ۲۲۰ و ۲۳۹؛ فتنه باب، اعتضادالسلطنه، تعلیقات عبدالحسین نوایی، صص ۱۸۷ - ۱۷۸؛ قره‌العین، درآمدی بر تاریخ بی‌حجابی در ایران، سینا واحد، ص ۱۳ به بعد.

۱۳۰- ر.ک: الکوکب‌الدردیه، آواره، ۱۲۷/۱، به بعد؛ طاهره قره‌العین، حسام بقایی (به نقل از: عباس افندی)؛ مطالع‌الانوار...، عبدالحمید اشراق خاوری، صص ۲۹۴ و ۳۰۱؛ حضرت بهاء‌الله، محمدعلی فیضی، صص ۴۲ - ۴۱.

۱۳۱- بیرون رفتن.

۱۳۲- بهایی‌گری، ص ۸۵ در مورد قره‌العین و بهاییها، همچنین ر.ک: فلسفه نیکو، حسن نیکو، ۱۰۷/۳ به بعد.

۱۳۳- باب کیست و سخن او چیست، نورالدین چهاردهی، صص ۸۶ و ۸۷ درباره خوش آمدن شاه جوان از قره‌العین، ر.ک: قبله عالم، عباس امانت، ص ۲۹۶.

۱۳۴- برای نمونه‌های دیگر از پیشگوییهای سران بهائیت که وارونه از آب درآمد ر.ک: فلسفه نیکو، میرزا حسن نیکو، ۱۶۴/۲ و ۱۶۵.

۱۳۵- وجدان، صاحب امتیاز و مدیر: محمود مصاحب، س ۱، ش ۱، ۲۹ خرداد ۲۵. برای مشخصات این روزنامه ر.ک: مطبوعات ایران، دکتر حسین ابوترابیان، ص ۱۶۲.

۱۳۶- مبلغ بهایی در محضر آیت‌الله آقای آقاشیخ محمد خالصی‌زاده، با مقدمه شیخ حسین لنکرانی و عبدالحسین حائری، چ پنجم، یزد ۱۳۶۷ق، ص ۳.

۱۳۷- همچون: سید مهدی موسوی خراسانی واعظ، غلامحسین خان شهباز، عبدالحسین خالصی، محمدحسین افصح‌المتکلمین لنگرودی، جواد لنکرانی (برادر شیخ حسین)، علی‌اکبر اعلم، سیدمحمد حسین شهشاهانی، سید مرتضی شهشاهانی، محمدحسین خراسانی و... برای کل اسامی ر.ک: همان: صص ۲۵ و ۲۶.

۱۳۸- ر.ک: مبلغ بهایی در محضر شریف حضرت آیت‌الله خالصی دامت برکاته، از طرف جریده (اتحاد اسلام)، مطبوعه باقرزاده، طبع دوم، قیمت یک قران، بی‌نا، بی‌تا. چ دوم کتاب قاعدتاً پس از بازگشت لنکرانی و خالصی‌زاده از تبعید مشهد، و در حدود زمستان ۱۳۰۵ به بعد صورت گرفته است.

۱۳۹- در اصل: نه نه.

۱۴۰- در اصل: عین.

۱۴۱- ارکان.

۱۴۲- میرزا صالح مراغه‌ای عکاس (یعنی همان صالح اقتصاد)، مبلغ سابق بهایی و مسلمان افشاگر بعدی، در نامه‌ای که در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۰۶ به آیتی دارد ضمن تبری از فرقه، به تأثیر کتابهای کشف‌الحیل و مبلغ بهایی... اشاره کرده است.

- ۱۴۳- مُبلغ بهایی...، با مقدمه عبدالحسین حائری، از انتشارات دفتر نشریات دینی در یزد، ۱۳۶۷ق، صص ۴۱ و ۴۲.
- ۱۴۴- کشف‌الحیل، ج ۲، چ ۴، ص ۱۴۳. ضمناً در همین ایام توسط آقا سیدابوالحسن طالقانی (پدر آیت‌الله حاج سیدمحمود طالقانی) و محتشم‌السلطنه و فروغی و حاج عباسقلی بازرگان (پدر مهندس بازرگان) نیز جلساتی جهت بحث و مناظره با مبلغین ادیان در مدرسه مروی و منزل حاج عباسقلی تشکیل می‌شد، که به گفته آیت‌الله طالقانی «توافق و حمایت رضاخان» به آن جلب شده بود.
- ۱۴۵- ر.ک: «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، یغما، س ۲۰، شم ۴ (شماره مسلسل ۲۲۸)، تیر ۱۳۴۶، صص ۲۱۶-۲۱۳.
- ۱۴۶- دستخط عباس افندی خطاب به «حضرت آواره علیه بهاء‌الله الابهی» و در تجلیل از او ر.ک: کشف‌الحیل، ج ۳، چ ۴، ص ۱۹۹؛ خاطرات صبحی درباره بابی‌گری و بهایی‌گری، فضل‌الله صبحی مهتدی، همان، ص ۱۵۲.
- ۱۴۷- در کتاب مکاتیب عبدالبهاء لوحی است که عباس افندی، خطاب به آواره و در تجلیل از او صادر کرده و حکایت از علو مقام وی - در آن روزگار - نزد پیشوای بهائیت دارد.
- در این لوح می‌خوانیم: «هوالله. ای آواره سبیل الهی، پریشانی و بی سر و سامانی در راه عشق، کامرانی و شادمانی است. نظر به پایان کار نما، زیرا عاقبت این پریشانی، جمعیت است و نهایت این آوارگی پناه حضرت احدیت. اگر از قطره محروم شدی الحمدلله بحر بی‌پایان در مقابل داری، و اگر از ذره محجوب شدی آفتابی روشن در پیش داری. از حق طلبم که آنچه نهایت آمل و آرزوی تست میسر گردد و علیک‌التحیه و الثناء. ع ع» (مکاتیب عبدالبهاء، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ۸/۸). نکته جالب در این لوح، آرزوی پیشگویی عباس افندی مبنی بر عاقبت به خیری آواره و رسیدن وی به نهایت آمل خویش در پایان است، که (از دیدگاه بهائیان) کاملاً وارونه درآمد و (به زعم آنان) به جای روشنایی به تاریکی مطلق! رسید. برای مکتوبات و اظهارات عباس و نیز شوقی افندی در تجلیل و توثیق آواره ر.ک: کشف‌الحیل، ۱۳۷/۱، ۱۳۸، ۱۴۲ و ۱۴۳، چ ۷ و ۵۰/۲، چ ۴.
- ۱۴۸- الکوکب الدریه، ۳۳۵/۲.
- ۱۴۹- «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، همان، صص ۲۱۴-۲۱۳.
- ۱۵۰- کشف‌الحیل، ج ۳، چ ۴، ص ۶۱.
- ۱۵۱- وی در سالهای ۱۳۰۹ - ۱۳۰۸ در مدرسه علمیه و امیرکبیر تهران تدریس می‌کرد (سفرنامه سدیدالسلطنه، ص ۳۸۰).
- ۱۵۲- «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، همان، ص ۲۱۵.
- ۱۵۳- ر.ک: توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، لوح قرن احباء شرق...، صص ۱۳۸ و ۱۶۰.
- ۱۵۴- الکوکب الدریه، ۳۰۸/۱.
- ۱۵۵- همان، ۳۰۹/۱.
- ۱۵۶- کشف‌الحیل، چ ۴، ص ۵۸/۲.
- ۱۵۷- شرح احوالی از مرحوم آیتی، همان، ص ۲۱۵.
- ۱۵۸- آیتی، خود در جای جای کتابش کشف‌الحیل در ردّ بهائیت، از تلاش مکرر (اما نافرجام) بهائیان برای ترور وی سخن گفته، از فشارها، توهینها و حتی خسارتهایی که آن گروه پس از عدول وی از بهائیت و افشای ماهیت سران این مسلک به او زده‌اند پرده برداشته است. ر.ک: کشف‌الحیل، ج ۱، چ ۷، ص ۶۵؛ ج ۲، چ ۴، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ ج ۳، چ ۴، ص ۱۲۵.
- ۱۵۹- نوعی اسلحه.
- ۱۶۰- بر پایه گزارش مأمور ساواک: آقای لنکرانی در روز ۲۴ فروردین ۱۳۵۲ در منزل خویش با اشاره به کتاب کشف‌الحیل، نوشته آیتی «مدعی شد که کتاب فوق به دستگیری او نوشته شده است و مدتی نیز بحث درباره

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

سران بهاییها نمود و ادامه داد: «مادامی که کلیمها بهایی می‌شوند دلیل و قرینه عدم قطعیت حکومت اسرائیل می‌باشد». ر.ک: شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۳، ص ۴۶۷.

۱۶۱- نیکو، حسن، فلسفه نیکو، بنگاه مطبوعاتی فراهانی، تهران ۱۳۴۲، ج ۱، مقدمه دکتر احسان‌الله نیکو، ص «و».

پسر وی، دکتر احسان‌الله نیکو، نیز از قضات و وکلای دادگستری بود و بر فلسفه نیکو مقدمه دارد.

۱۶۲- ارکان و رجال عمده.

۱۶۳- فلسفه نیکو، ۲۸۱/۴ - ۲۷۹.

۱۶۴- همان، ج ۱، مقدمه دکتر احسان‌الله نیکو، ص «و».

۱۶۵- در راپرت مأموران مخفی از ماجرا چنین می‌خوانیم: «۱۳۴۰[ق]، ۱۳ برج جدی [دی‌ماه ۱۳۰۰]، پریروز میرزا بدیع‌الله خان، کفیل انبار غله دولتی، که بهایی معروف است، با اعظام‌الوزاره عضو انبار غله در اتاق خودش مشغول صحبت بوده. اعظام‌الوزاره در ضمن صحبت به اسم مبارک محمدبن عبدالله(ص) قسم یاد می‌کند. میرزا بدیع‌الله خان می‌گوید: برو این حرفها کهنه شد، یک نفر عرب برهنه آمد یک حرفی زد، این قدر حرفش را دنبال می‌کنند. اعظام‌الوزاره به محض شنیدن این لفظ فوراً کشیده به صورت و دهن میرزا بدیع‌الله خان زده و او را به زمین می‌زند. میرزا بدیع‌الله خان فریاد می‌کند پیش‌خدمت و ژاندارمری وارد اتاق شده و او را از دست اعظام‌الوزاره خلاص می‌کند. میرزا بدیع‌الله خان فوراً سوار درشکه شد، برای شکایت به نزد مسیو موریتور رفته و تقاضا می‌نماید که باید اعظام‌الوزاره منفصل بشود. و یک عده از اجزاء هم حاضر شده‌اند که هرگاه اعظام‌الوزاره را منفصل نمایند دست از کار کشیده و گرو نمایند. فعلاً قسمت عمده اجزای انبار و اداره ارزاق از بهاییها تشکیل شده و علناً از مذهب اسلام بدگویی می‌نمایند». ر.ک: بیست سال با رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی و...، بخش اسناد آخر کتاب، ص ۵۲۵. درباره حضور بهاییها در انبار غله دولتی از زبان خود اعظام‌الوزاره، ر.ک: خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۶۲۰/۱ به بعد.

۱۶۶- عبارت لنکرانی در آینده خواهد آمد.

۱۶۷- متعلق به سیدضیاءالدین طباطبایی، عامل کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی.

۱۶۸- ابن‌اصدق، از ایادی چهارگانه عباس افندی در تهران بود.

۱۶۹- روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، نشر و پژوهش شیرازه، تهران ۱۳۸۲، ۸۴۷/۲. نیز برای حضور بهاییان در اداره نظمیته تهران زمان یفرم‌خان، ر.ک: بیژم خان سردار، اسماعیل راثین، انتشارات زرین، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۷۷.

۱۷۰- عین‌السلطنه سالور، از بهایی شدن یهودیها در دوایر دولتی ایران در مقطع کودتای ۱۲۹۹ خبر می‌دهد. ر.ک: روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۶۰۱۹/۸.

۱۷۱- سفرنامه سدیدالسلطنه، ص ۳۹۹. علی محمد خان موقرالذوله، سرکنسول ایران در بمبئی در سال ۱۸۹۸، نماینده وزارت امور خارجه در فارس در سال ۱۹۰۰، و حاکم بوشهر در سالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۱ بود. وی اندکی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ درگذشت.

موقرالذوله علاوه بر اینکه از اعضای خاندان افغان، یعنی از خویشاوندان علی محمد باب بود، با عباس افندی و شوقی افندی نیز خویشی داشت. میرزا هادی، داماد عباس افندی و پدر شوقی، پسرایی موقرالذوله بود. ر.ک، جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران...، عبدالله شهبازی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، س ۷، شم ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۸.

۱۷۲- فلسفه نیکو، چاپ مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۹۸/۲.

۱۷۳- در این زمینه ر.ک: اظهارات تکان‌دهنده محمدرضا آشتیانی زاده، نماینده مشهور و پراطلاع مجلس شورا در عصر پهلوی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۰۶ به بعد.

- ۱۷۴- اسناد مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۴ تا ۲۸ - ۱ - ۱۳۹۰ ک.
- ۱۷۵- ۱۳۰۴ که در کتاب آیتی آمده نادرست، و صحیح آن ۱۳۰۶ است.
- ۱۷۶- برای شرح حال گزیده‌ای از زندگی میلسپو ر.ک: مقدمه کتاب امریکاییها در ایران، نوشته عبدالرضا هوشنگ مهدوی.
- ۱۷۷- ر.ک: خامه‌ای، انور، خاطرات سیاسی، نشر گفتار، تهران ۷۲، صص ۳۶۳ و ۳۶۴؛ چهل سال در صحنه، خاطرات دکتر جلال عبده، ۲۰۲/۱.
- ۱۷۸- نقل از: متن کامل خطابه تاریخی آقای آقا شیخ حسین لنکرانی در هشتاد و هشتمین جلسه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، قبل از ظهر روز شنبه شانزدهم دی‌ماه ۱۳۲۳، چاپ شرکت سهامی چاپ فرهنگ ایران و تهران، قطع جیبی، ناشر: روزنامه آزادگان، صص ۱۲ و ۱۳.
- ۱۷۹- ر.ک: رعد امروز، ش ۳۴۷، دی ۱۳۲۴، ص ۴ و ش ۳۵۳، دی ۱۳۲۳، ص ۴.
- ۱۸۰- وجانان، صاحب امتیاز و مدیر: محمود مصاحب، ش ۱، ۲۹ خرداد ۲۵، صص ۱ و ۲.
- ۱۸۱- همان. ص ۶.
- ۱۸۲- در اصل: اله.
- ۱۸۳- وی دانشجوی دانشکده پسیکولوژی مسکو بود که در جریان اقدام روسیه شوروی به تعطیل مشرق‌الاذکار بهاییها (واقع در عشق‌آباد)، و تبعید فعالان بهایی از عشق‌آباد به سبیری و ایران (۱۹۲۹ - ۱۹۲۸م)، به ایران تبعید گردید. ر.ک: سالهای سکوت... همان، صص ۲۷ و ۲۸.
- ۱۸۴- برای مشاهده سند ر.ک: احمدی، علی، شیخ محمد خالصی‌زاده - روحانیت در مصاف با انگلیس، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۳، صص ۱۴۵ - ۱۴۳.
- ۱۸۵- لنکرانی در بهار ۱۳۲۵ نماینده دولت قوام در مذاکره با پیشه‌وری و هیئت همراه وی پیرامون بحران آذربایجان بود و علاوه بر این، مطبوعات مبارز و آزادیخواه پایتخت، از وی به عنوان چهره‌ای محبوب و ملی یاد می‌کردند. آقای خالصی‌زاده از این ویژگی محروم بود، بلکه به عکس، به علت حمایتش از سیدضیاء‌الدین طباطبایی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، آماج حملات مطبوعات یادشده نیز قرار داشت.
- ۱۸۶- برای کیفرخواست مزبور، ر.ک: روزنامه اتحاد ملی، س ۱۳۲۸، ش ۲۴ و ۲۵. روزنامه کیهان نیز اخیراً متن کیفرخواست را در شماره‌های ۱۸۴۳۹ و ۱۸۴۴۳ (مورخ ۵ و ۱۰ بهمن ۱۳۸۴، ص ۸) منتشر کرد.
- ۱۸۷- مرحوم کاشانی در دی ماه ۲۹، ضمن تنقید شدید از انگلیسیها، مقاصد اجتماعی موجود (نظیر بی‌حجابی خانمها، رشوه‌خواری در ادارات و نیز تحریک بهاییها در کشور) را ناشی از سیاست آنها در ایران دانسته، اظهار داشت: انگلیسیها نفت ما را به غارت برده «و در مقابل، این همه فساد که یکی از آنها بی‌حجابی است در کشور ما رواج داده‌اند و بهاییها را تقویت می‌کنند. من قسم می‌خورم که دین بهایی را انگلیسیها درست کرده‌اند. ای مردم، شما غافل هستید. بیایید تلگرافاتی را که از شهرستانها به من می‌رسد، بخوانید و ببینید بهاییها در شهرستانها چه بلاهایی بر سر مسلمین می‌آورند. اینها اگر کمی تقویت شوند، تمام مسلمانها را از بین خواهند برد. زیرا نقشه انگلیسیها مخالفت با دین اسلام است و به این وسیله می‌خواهند اسلام را از بین ببرند...» طبعاً اگر نفت ایران از دستشان «گرفته شود شر آنها از سر اسلام و ایرانی کوتاه خواهد شد...» (روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، ۳۱۳/۱ - ۳۱۲ - ۳۱۶/۱).
- نیز در ۷ اسفند ۲۹، به مناسبت شایعه آزادی جلال بینش (یکی از افراد متهم به قتل مسلمانان ابرقو) از زندان، و اقدامات خویش در این زمینه، گفت: «امروز بهاییها در همه جا اسباب اذیت مسلمانها را فراهم نموده‌اند و اغلب پستهای حساس این مملکت را در دست دارند و الآن معاون نخست‌وزیر بهایی است... در قریه عبدالآباد کهریزک، زن یک نفر حاج حسین نام را بهاییها تبلیغ و وارد دین بهایت نموده‌اند و آورده‌اند در حظیره‌القدس بهاییها طلاق او را داده‌اند و آن زن فعلاً با یک نفر بهایی ازدواج نموده و آن حاجی آمده به کلانتری ۱۰ شکایت

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

نموده و یک نفر از مجاهدین ما که به نام سیدعلی است گویا در کلانتری رفته که به آن حاجی مساعدت نماید. سرهنگ ابدی که رئیس کلانتری ۱۰ می‌باشد، گویا مقداری پول از بهاییها گرفته و پرونده بر علیه سیدعلی تشکیل داده‌اند. این خبر به من رسید خیلی عصبانی شدم و به آن سرهنگ تلفن کرده، مقداری فحش دادم و بعد هم چون من خودم با دولت طرفم و شخصاً به اینها مراجعه نمی‌کنم به کسی سفارش نموده‌ام که این سرهنگ را در همین چند روزه عوض می‌کنند...» (همان: صص ۳۳۴ - ۳۳۲ و نیز ۳۴۳ - ۳۴۱).

حتی در گفتگوی مردم در منزل کاشانی (۷ شهریور ۱۳۳۰) از قول ایشان نقل شد که گفته‌اند: «بعد از تمام شدن کار نفت، اول اقدام ما، خراب کردن حظیرةالقدس بهاییها خواهد بود!» (همان: ص ۴۷۹. همچنین ر.ک: همان: روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، صص ۳۳۵/۱، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۵۹ - ۳۵۸، ۳۸۷ - ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۷۹، و...).

۱۸۸- همان. ص ۳۱۶/۱.

۱۸۹- همان. ص ۳۵۹/۱.

۱۹۰- همان. ص ۷۰/۱/۲.

۱۹۱- آیت‌الله حاج میر سیدجعفر موسوی اردبیلی، از دانش‌آموختگان و مدرسان عالی مقام قم، و بعداً از مدرسان و خطیبان و شاعران پایتخت، در گفتگو با نگارنده (۳۰ مرداد ۸۱) اظهار داشت: خداداد صابر، بسیار مرد بزرگواری بود. معروف بود که، در ابرقو، بهاییها مشکلاتی برای عده‌ای از مسلمانها به وجود آورده بودند و وکالت آنان بر ضد بهاییها را کسی قبول نکرده بود؛ آقای صابر پذیرفته بود و خیلی خوب هم از عهده این کار برآمده بود.

۱۹۲- برای روابط سرهنگ سجادی با لنکرانی (و امام خمینی) ر.ک: مقاله ما در: مجله تاریخ معاصر ایران، س ۶، شم ۲۲ - ۲۱، صص ۷۴ - ۷۰.

۱۹۳- شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۷۱. در سالهای نخست ریاست هویدا بر دولت، لنکرانی سخت مقروض و از حیث اقتصادی در نهایت شدت به سر می‌برد و هویدا، به تحریک و تشویق مرحوم مورخ‌الدوله سپهر (نویسنده و سیاستمدار مشهور، و دوست دیرین لنکرانی)، در سال ۱۳۴۶ مقداری وسایل خوراکی (برنج و روغن و...) توسط سپهر برای لنکرانی ارسال کرد. اما لنکرانی (که از ابتدا از هویت فرستنده اصلی اجناس یادشده بی‌خبر بود) از مصرف آنها پرهیز جست و پس از مدتی، که بیم فاسد شدن آنها می‌رفت، اجناس مزبور را در ۲۷ اسفند ۴۶ به بیمارستان فیروزآبادی (که با مؤسس عالی‌قدر و منسوبین وی از دیرباز دوست بود) تحویل داد و در ۷ فروردین ۴۷ از رئیس وقت بیمارستان (دکتر شکرایی) رسید دریافت کرد و همراه نامه‌ای برای نخست‌وزیر ارسال داشت. اسناد این امر در اوراق به جا مانده از لنکرانی موجود است.

۱۹۴- مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، از ارکان نهضت اسلامی در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی.

۱۹۵- شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، ص ۶۵.

۱۹۶- فراماسونرها، روتارین‌ها...، ص ۶۴۱.

۱۹۷- ر. ک: «منصور روحانی مجری طرح تخریب کشاورزی در ایران»، معماران تباهی، ۱۰۳/۴، سازمان انتشارات کیهان.

۱۹۸- در جریان آن پیگیریها، لنکرانی از پشتیبانی آقای نصیرعصار، رئیس وقت اوقاف، برخوردار بود. پدر عصار، مرحوم سید محمدکاظم عصار، استاد مشهور و فاضل دانشگاه بود که با لنکرانی نیز از دیرباز دوستی و صمیمیت داشت. آقای عصار، در بهمن ۴۹ به عنوان تجاوز به موقوفه (= مسجد لنکرانی) توسط نماینده حقوقی خویش آقای سیدحسین کبیر (وکیل پایه یک دادگستری) از اداره برق به دادسرای تهران شکایت کرد.

۱۹۹- پرونده لنکرانی در ساواک، موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، کد ۱۰۳/۲، گزارش مورخ ۱۲/۶/۱۳۴۸، صص ۸۰ - ۷۸.

۲۰۰- اصولاً رژیم پهلوی، روی افسرانی که با لنکرانی در ارتباط بودند حساس بود. برای نمونه ر.ک: شیخ حسین

لنکرانی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۰۸.